

اخلاق معاشرت

مؤلف: جواد محدثی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین عليهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تاییبی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

مقدمه

دوست داریم زندگی هایمان، سرشار از صمیمیت و خونگرمی و صفا باشد. حریم انسانها و حرمت همگان، محفوظ بماند و معاشرت هایمان نشاءت گرفته از فرهنگ قرآنی و تعالیم مکتب باشد. و این، یعنی زندگی مکتبی.

پایداری و استحکام رابطه های مردمی، در سایه رعایت نکاتی است که برگرفته از حقوق متقابل افراد جامعه باشد. در اینکه چگونه باید زیست و چه سان با دیگران باید رابطه داشت، نکته ای است که در بحث آداب معاشرت می گنجد.

بر خلاف فرهنگ غربی، روح و محتوای فرهنگ دینی ما بر پایه ارتباط، صمیمیت، تعاون، همدردی و عاطفه استوار است. جلوه های این فرهنگ بالنده نیز در دستورالعملهای اخلاقی اسلام دیده می شود.

زندگی مکتبی، در سایه شناخت این رهنمودها و به کار بستن آنها در صحنه های مختلف زندگی است، نه با شعار و ادعا. به هر میزان که معیشت و معاشرت ما با این گونه هدایتهای دینی در مقوله رفتار، هماهنگ باشد، به همان اندازه زندگیهایمان مکتبی است. مسلمان باید به گونه ای در چهارچوب اصول و سنن فرهنگ دینی خودش زندگی کند که با شهامت و افتخار، بتواند امضای دین را پای همه رفتارش بگذارد و زندگیش برچسب اسلام داشته باشد و الگوی اسلامی را بر زندگی خویش در خانه و جامعه، سایه افکن سازد.

آداب برخورد، دید و بازدید، رفت و آمدهای خانوادگی و دوستانه، نحوه گفتار و رفتار با اقشار مختلف، دوستی و حد و حدود آن، مراعات آن، مراعات حقوق دیگران، ادب و سپاس و احترام، از جلوه های بارز اخلاق معاشرت

است. این گونه رابطه های اجتماعی، با عنوانهای مختلف و در شرایط گوناگون انجام می گیرد. گاهی به صورت صله رحم است؛ در ارتباط با اقوام و بستگان. گاهی نام عیادت به خود می گیرد؛ در مورد بیماران. گاهی نسبت به برادران و خواهران دینی، عنوان زیارت می یابد، گاهی با همسایگان است، گاهی با مستمندان. گاهی هم بر محور اطعام است و گاهی به شکل مسافرت های دور و نزدیک و بردن هدیه و آوردن سوغات سفر. گاهی هم برای شرکت در مجلس عقد و عروسی یا مشارکت در مراسم سوگ و تسلیت گویی است.

به هر حال، همه اینها نوعی رابطه و معاشرت است و نشان دهنده منش انسانی و فرهنگ اخلاقی هر فرد. اسلام نیز در این باره بسیار سخن گفته و رهنمود داده است که در این کتاب، گوشه ای از معارف و آموزشهای دین در این زمینه ها را مرور می کنیم.

باشد که فرهنگ خودی و هویت دینی را پاس بداریم و با افتخار و سربلندی و رها از سلطه فرهنگی بیگانه و با تکیه بر رهاورد مکتب و وحی، زندگی و روابط خویش را بر پایه ارزشهای برگرفته از قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)، سامان بخشیم و برای نسلهای آینده هم ادب و اخلاق را میراث بگذاریم. آنچه پیش روی شماست مجموعه ای است از رهنمودهای اخلاق دینی در معاشرت با دیگران که نخست، در سالهای ۱۳۷۶ و ۱۳۷۸ در مجله پیام زن با عنوان اخلاق معاشرت انتشار یافت و اینک با اندکی بازنگری تقدیم می گردد.

قم جواد محدثی

اسفند ۱۳۷۸ ش

۱ - شناخت و مراعات حقوق دیگران

شناخت وظیفه، پایه انجام وظیفه است.

انسانها در جامعه نسبت به یکدیگر وظایف متقابل دارند و به تعبیری دیگر، بر عهده خویش نسبت به افراد دیگر حقوق متقابل دارند. شناخت این حقوق و انجام آن و مراعات دو جانبه، ضامن تصحیح روابط و سالم سازی معاشرتها و زدودن کدورتها و کاهش اختلافها و گله مندیهاست.

در جامعه انسانی، جز با مراعات دیگران و حقوقشان، وضع رفتاری سامان نمی پذیرد. مثلا پدر و مادر نسبت به فرزندان و به عکس، وظایفی دارند. زن در برابر شوهر و شوهر در برابر زن، تعهداتی دارد. فرمانده و سرباز، نسبت به هم حقوق و وظایفی دارند. دو شریک با یکدیگر، کارفرما و کارگر، رئیس و مرئوس، معلم و شاگرد، همسایه با همسایه، مشاور و مشورت خواه، خویشاوندان و ارحام نسبت به هم، برادران و خواهران دینی نسبت به یکدیگر، مسلمان با مسلمان و... نمونه های دیگری از ارتباطهای اجتماعی، هر کدام نسبت به هم محدوده و مجموعه ای از تکالیف را دارند که در آیین اسلام، به انجام آنها توصیه شده است. این وظایف و تکالیف و حقوق، اگر:

۱ - شناخته شود،

۲ - به آنها عمل شود،

۳ - عمل هم دو سویه و متقابل باشد،

بسیاری از مشکلات، یا پیش نخواهد آمد، یا برطرف خواهد گشت.

شبیه این در قوانین راهنمایی و رانندگی وجود دارد و رانندگان اگر آن آیین نامه ها را بدانند و به آنها عمل کنند و عمل هم به صورت متقابل و از سوی همه

رانندگان باشد، نه یکجانبه و ناقص، طبیعی است که بسیاری از تصادفات و حوادث و ضایعات رانندگی پیش نخواهد آمد.

حقوق مسلمانی

جامع ترین متن حدیثی که به بیان این حقوق و وظایف متقابل پرداخته است، رساله الحقوق از امام زین العابدین علیه السلام است که در کتابهای روایی (از جمله در تحف القول و مکارم الاخلاق و...) آمده است. حق برادر دینی، حق همسایه، حق خویشاوند، حق فرزند و اولاد و پدر و مادر، حق زن و شوهر، حق شاگرد و استاد، حق مولا و بنده، حق همنشین و دوست و شریک، حق والی و رعیت، حق مشیر و مستشیر از جمله حقوقی است که در آن حدیث ارزشمند بیان شده است.

در جامعه اسلامی، مسلمان متعهد خود را نسبت به برادران دینی مسؤوول احساس می کند و تکالیفی بر عهده او است. طبعا هر مسلمانی باید این حق را بر گردن خویش احساس کند و آن گونه که یاد شد، مراعات و به کار بستن اینها طرفینی باید باشد، تا اثر خویش را بگذارد. این حقوق بسیار است، به برخی از آنها که در احادیث اسلامی آمده است، اشاره می شود:

۱ - اینکه مسلمان آنچه را برای خود دوست دارد، برای برادر دینی خودش هم بپسندد و آنچه را برای خود نمی پسندد، برای دیگران هم نپسندد و روا نشمارد. این اولین و مهمترین حقی است که هر مسلمان بر گردن ما دارد و روایات بسیاری در این زمینه نقل شده است، حقی بسیار مهم، اما بسیار آسان و اندک!

امام صادق علیه السلام به معلی بن خنیس در حدیثی که به برشماری این حقوق پرداخته است، می فرماید:

﴿ایسر حق منها ان تحب له ما تحب لنفسك و تکره له ما تکره لنفسك﴾^(۱)
آنچه برای خود دوست می داری، برای او هم دوست بداری و آنچه برای
خویش ناخوشایند می دانی، برای او هم ناخوشایند بدانی!... البته گفتن این
سخن آسان است، اما عمل به آن بسی دشوار!

۲ - اینکه مسلمان، مسلمان دیگر را با دست و زبان نرنجاند.
خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است
و این از مهمترین اصول اخلاقی و معاشرتی اسلام و نشانه مسلمانی است. تا
آنجا که رسول خدا ﷺ فرموده است: ﴿المسلم من سلم المسلمون من لسانه و
یده؛﴾^(۲)

مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او در سلامت و آسایش
باشند.

۳ - اینکه مسلمان در برابر مسلمان، متواضع باشد و از تکبیر بپرهیزد.
۴ - حرف دیگران را درباره مؤمن و مسلمان نشنود و نپذیرد و به سخن
چینیها گوش ندهد و در پی خطاها و عیوب نباشد و اگر هم نقطه ضعفی از
کسی شنید یا فهمید، آن را فاش نسازد و آبرویش را نبرد. کسی که در پی
عیوب مسلمین باشد از نظر مسلمانی و دینی گرفتار سقوط است و از ولایت
خدا بیرون رفته، در ولایت شیطان قرار می گیرد. پیامبر اسلام ﷺ فرمود:

﴿یا معشر من اسلم بلسانه و لم یسلم بقلبه، لا تتبعوا عثرات المسلمین فانه من
تتبع عثرات المسلمین تتبع الله عثرته و من تتبع الله عثرته یفضحه؛﴾^(۳)
ای گروه کسانی که به زبان مسلمان شده اید ولی دلها مسلمان نشده است! در
پی عیبها و لغزشهای مسلمانان نباشید، چرا که هر کس در پی شمارش و یافتن
عیبهای مسلمانان باشد، خدا هم پی جوی عیب او خواهد شد و هر که را که
خدا در پی عیوبش افتد، رسوایش می سازد.

۵ - پرهیز از قهر کردن و قطع رابطه، و اگر هم مفارقت و قطع ارتباط پیش آمد، آن را بیش از سه روز طول ندهد. و فضیلت از آن کسی است که زودتر آشتی کند و در صلح کردن پیشگام و پیش قدم گردد. هر اندازه که این جدایی بیشتر شود، شیطان خوشحال تر می گردد. در این زمینه هم احادیث بسیاری نقل شده است.

۶ - بی اجازه و سرزده وارد بر خانه برادر مؤمن نشود و اگر می خواهد داخل خانه یا اتاق یا محل کار او بشود، قبلاً اجازه بگیرد (در این زمینه، در فصل حریم خانه و زندگی مفصلاً بحث شده است).

۷ - برخورد با افراد، با چهره ای گشاده و خندان و کدورت زدا، و زدودن غم و اندوه از دل برادر ایمانی و ادخال سرور و شادمانی بر یک مسلمان، که این کار، نزد خداوند، پاداشی عظیم دارد.

۸ - وفای به عهد و عمل کردن به وعده و پرهیز از خلف وعده، یکی دیگر از حقوقی است که در روایات آمده و مسلمان در برابر مسلمان خود را به آن موظف بداند. به تعبیر امام سجاد علیه السلام: آن کس که وعده می دهد و عمل نمی کند، منافق است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

﴿مَنْ كَانَ يَوْمًا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَفِ إِذَا وَعَدَ﴾^(۴)

هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، هرگاه که وعده می دهد، به آن وفا کند.

۹ - انصاف در برخورد با مسلمانان، یعنی آن گونه که دوست دارد با خودش رفتار کنند و با او برخورد داشته باشند، خودش هم همان گونه معاشرت کند. این فضیلت اخلاقی در احادیث، مایه عزت نزد خدا و نجات از آتش دوزخ در قیامت به شمار آمده است و در سخنی از امام صادق علیه السلام، به عنوان یکی از

سخت ترین تکالیفی که خدا بر بندگانش مقرر کرده، به حساب آمده و در کنار انصاف، مواسات و ذکر خداوند در همه حال بیان شده است (۵).

۱۰ - احترام به بزرگترها و محبت و رفق نسبت به کوچکترها

۱۱ - اصلاح میان افراد و آشتی دادن آنان، که این وصیت پیامبر اسلام در همه دورانها و توصیه حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در بستر شهادت و سفارش ائمه دیگر است و رسول خدا آن را به عنوان افضل الصدقه دانسته است و حتی دروغ مصلحتی برای زدودن اختلاف و ایجاد آشتی بین دو مسلمان مجاز شمرده شده است (۶).

۱۲ - پوشاندن عیوب مسلمانان جهت حفظ آبروی آنان. به تعبیر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: هر کس عیب پوش مسلمانی باشد، خداوند هم عیب او را در دنیا و آخرت می پوشاند.

۱۳ - پرهیز از حضور در جاهایی که سوءظن مسلمانان را بر می انگیزد. پرهیز از مواضع تهمت یک تکلیف است و چون ناپرهیزی از حضور در جاهایی که بدگمانی دیگران را سبب می شود، موجب به گناه افتادن آنان می شود، پس در مقابل مؤمنان وظیفه داریم که از این گونه حضورهای شائبه دار و سوءظن آور و مساءله ساز پرهیزیم تا موجب به گناه افتادن دیگران نشویم.

۱۴ - رفع نیاز مؤمنان و تلاش در راه قضاء حاجت او و برطرف کردن مشکلاتش، یکی دیگر از حقوق مسلمانی است و در روایات، ثوابی بیش از نماز و روزه و حج و طواف بر آن بر شمرده شده است. بهره گیری از مال و قدرت و آبرو و وجهه خویش، بای یاری یک مسلمان و برطرف کردن رنج و مشکل و گرفتاری او از عظیم ترین تکالیف ما در برابر برادران دینی است.

تاتوانی به جهان خدمت محتاجان کن به دمی یا درمی یا قلمی یا قدمی

۱۵ - حفظ عرض و آبروی مسلمان در غیاب او و اگر کسی به یک مسلمان تهمت زد، دفاع از او واجب است و اگر بتواند دفاع کند و تهمت را دفع کند ولی کوتاهی و سستی کند، به مقتضای روایات، در گناه تهمت زندگان شریک است. کسی نزد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مسلمانی بدگویی کرد و به آبروی او معترض شد. رسول خدا آن سخن را رد کرد و از او دفاع نمود، سپس فرمود: هر کس از آبرو و حیثیت برادر دینی اش دفاع کند، این دفاع در قیامت حجابی از آتش می شود و او را حفظ می کند: ﴿مَنْ رَدَّ عَنْ عَرَضِ أَخِيهِ كَأَنَّ لَهُ حِجَابًا مِنَ النَّارِ﴾.^(۷)

۱۶ - سلام و مصافحه و معانقه. در روایات بی شماری است که مسلمان وقتی به مسلمان دیگر می رسد، سلام دهد، دست بدهد و مصافحه و معانقه کند، اگر او عطسه کرد، در پاسخ عطسه اش دعا کند و از خداوند برای او رحمت بطلبد.

۱۷ - عیادت، دیدار، تشییع جنازه، زیارت قبور، تسلیت و تعزیت به خانواده، دعا پس از فوت و... اینها از جمله حقوقی است که بر عهده مسلمان است. اگر برادر دینی اش بیمار شد، به عیادت او برود. اگر از سفر آمد یا از حج برگشت، او را زیارت کند، یا کلا مسئله دید و بازدید و رفت و آمد با برادر دینی. و اگر از دنیا رفت، در تشییع جنازه اش شرکت کند و برای تسلیت گویی به بستگان و فرزندان او، به خانه اش سرکشی کند، سر قبر او حاضر شود، دعا و فاتحه بخواند، پس از فوت، کارهای صالح و شایسته به نیت و نیابت از برادر دینی انجام دهد و ثوابش را هدیه به روح او کند.

حقوقی که یاد شد، نه همه حقوق، بلکه برخی از حقوق مسلمانی است که برای هر کدام احادیث فراوانی در منابع ما نقل شده است که جهت پرهیز از طولانی شدن بحث، به اشاره ای بسنده کردیم.

اما مناسب است که چند حدیث نسبتاً جامع هم در همین معقوله ها عرضه کنیم، تا با حقوق متقابل دینی آشنا گردیم.

امام باقر علیه السلام فرمود: از جمله حقوق مؤمن بر برادر دینی اش این است که: گرسنگی او را برطرف سازد، راز و عیب او را بیوشاند، رنج و اندوهش را برطرف سازد، قرض و بدهی او را بپردازد و هرگاه از دنیا رفت، جایگزین او در رسیدگی به وضع خانواده و فرزندانش باشد ^(۸).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مؤمن هفت حق بر گردن مؤمن دارد که از سوی خدا واجب شده است.

- ۱ - در پیش رو، احترامش کند
- ۲ - در دل، محبت او را داشته باشد
- ۳ - در مال خود، مواسات نسبت به او داشته باشد
- ۴ - غیبت او را حرام شمارد
- ۵ - هنگام بیماری به عیادتش رود
- ۶ - پس از مرگ، در تشییع جنازه او شرکت کند
- ۷ - پس از فوت او، درباره اش جز خیر و نیکی نگوید ^(۹).

معلی بن خنیس گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ حضرت فرمود: می ترسم که بدانی و عمل نکنی و آنها را تباه سازی. گفتم: لا حول ولا قوه الا بالله (یعنی ان شاء الله به یاری خدا عمل خواهم کرد). فرمود: مؤمن بر گردن مؤمن هفت حق دارد که همه واجب است و اگر هر کدام را ضایع و تباه کند از ولایت خدا بیرون رفته و طاعت الهی را نافرمانی کرده است:

اول: اینکه آنچه برای خود دوست می داری برای او هم دوست بداری و آنچه بر خود نمی پسندی برای او هم نپسندی.

دوم: اینکه با جان و مال و زبان و دست و پایت او را یاری کنی.

سوم: آنکه در پی جلب رضای او باشی و او را به خشم نیاوری و دستورش را اطاعت کنی.

چهارم: آنکه برای او چشم و راهنما و آینه باشی (ان تکون عینه و دلیله و مرآته)

پنجم: آنکه چنین نشود که تو سیر باشی و او گرسنه، تو سیراب باشی و او تشنه، تو پوشیده باشی و او عریان!

ششم: آنکه اگر خادم یا همسری داری که کارهای تو را انجام می دهد و او بی همسر است، خدمتگذار خودت را بفرستی که لباسهایش را بشوید. برایش غذا بپزد و برایش جا بیندازد.

هفتم: آنکه قسم خوردن او را بپذیری، دعوتش را قبول کنی، در بیماریش به عیادتش بروی، در مرگش برای تشییع جنازه حاضر شوی و اگر حاجت و نیازی دارد، در رفع آن نیاز بکوشی و نگذاری که او از تو درخواست کند (یعنی، پیش از آنکه او درخواست کند، خودت به رفع مشکلش اقدام کنی).

هرگاه چنین کردی (و به این وظایف عمل نمودی) ولایت تو به ولایت خدا متصل می گردد (۱۰).

مراعات این وظایف متقابل، جامعه ای آرمانی، با صفا و صمیمیت، همبسته و منسجم، عاطفی و نیرومند پدید می آورد که از حرارت ایمان و شوق برخوردار است و آحاد و افراد، در سایه این مودت و صداقت و مراعات، به قدرتی استوار

و مجموعه ای مستحکم و خلل ناپذیر تبدیل می شوند و جامعه اسلامی به عزت و اقتدار می رسد.

پایان این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام قرار می دهیم که درباره ادای حق مؤمنان فرمود:

﴿ما عبد الله بشيء افضل من اداء حق المؤمن؛^(۱۱)﴾

خداوند به چیزی برتر از ادای حق مؤمن، عبادت نشده است.

۲ - سلام و مصافحه

پیوندهای اجتماعی، نیازمند تحکیم است.

استوار سازی این رشته ها با کلی گویی به دست نمی آید. باید نمونه های عملی و مصداقهای خاص و روشن ارائه شود، تا مرزهای دوستی و پیوندهای عاطفی استوار گردد و پایدار بماند. سلام و دست دادن یکی از این امور است.

سلام، چراغ سبز آشنایی است.

وقتی دو نفر به هم می رسند، نگاهها که به هم می افتد، چهره ها که رو در رو قرار می گیرد، نخستین علامت صداقت و مودت و برادری، سلام دادن است و در پی آن، دست دادن و مصافحه.

دو نفر را تصور کنید که به یکدیگر می رسند، آشنا و دوست هم هستند. در این برخورد، بهتر است نخستین کلامشان چه باشد؟ آیا مناسب تر از سلام چیزی سراغ دارید؟

مفهوم سلام

سلام، اطمینان دادن به طرف مقابل است که: هم سلامتی و هم تندرستی تو را خواستارم، هم از جانب من آسوده باش و مطمئن، که گزندی به تو نخواهد رسید. من خیرخواه تو هستم، نه بدخواه و کینه ورز و دشمن. نیز نوعی درود و تحیت اسلامی است که دو مسلمان به هم می گویند. این معنای شعار اسلامی سلام است.

دست دادن و دست هم را صادقانه به گرمی فشردن، نشان دیگری از محبت و صمیمیت و خیرخواهی است. دلها را به هم نزدیکتر و محبت ها را بیشتر می

سازد. تماس دو دست، قلبها را به هم نزدیکتر می کند، اگر منافقانه و دروغ و فریب نباشد!

دست در دست، چو پیوند دو قلب
گرمتر می گردد،
دل آزرده دوست،
نرمتر می گردد...

باری... سلام، نام خداست و تحیت الهی. سفارش پیامبر است و امامان. تا آنجا که فرموده اند: اگر کسی پیش از سلام، شروع به سخن کرد جواب ندهید:

﴿من بدء بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه﴾^(۱۲)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام از قول خداوند نقل می کند که: بخیل، کسی است که از سلام دادن به دیگری بخل ورزد:

﴿البخیل من بخل بالسلام﴾^(۱۳)

راستی... سلام دادن به دیگری نه تنها چیزی از قدر و جایگاه انسان نمی کاهد و هیچ گونه ضرر و زیان مادی، پولی، آبرویی و... ندارد، بلکه محبت آور و صفابخش است و خداپسند و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و روش و منش اولیاء الهی است. به علاوه، نشانه ای از تواضع و فروتنی و نداشتن کبر است. انسانهای متواضع، نه تنها زیان نمی بینند، بلکه عزت و محبوبیت هم پیدا می کنند. امام صادق علیه السلام فرمود:

﴿من التواضع ان تسلم علی من لقیته﴾^(۱۴)

از نشانه های فروتنی این است که به هر کس برخوردی، سلام دهی.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمود:

﴿اذا تلاقیتهم، فتلاقوا بالتسليم والتصافح﴾^(۱۵)

هرگاه یکدیگر را دیدار کردید، با سلام و دست دادن با هم دیدار کنید.

ادب و آداب سلام

سیره رفتاری پیامبر خدا ﷺ آن بود که به هر که می رسید حتی کودکان ابتدا به او سلام می کرد، بخصوص در مورد سلام کردن به کودکان می فرمود: پنج صفت است که تا زنده ام، آنها را رها نخواهم کرد، یکی هم سلام دادن به کودکان است، تا پس از من سنت گردد (۱۶).

این خصلت خجسته، از اخلاق حسنه و روحیه پاک و تواضع او سرچشمه می گرفت. اینها درست؛ ولی ادب اقتضا می کند که کوچکترها به بزرگترها سلام کنند. در حدیث آمده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

کوچک به بزرگ سلام کند،

یک نفر به دو نفر،

و جمعیت کم به جمعیت فراوان،

و سواره بر پیاده،

و رهگذر، بر کسی که ایستاده است.

و ایستاده بر کسی که نشسته است (۱۷).

و البته که اگر جز این باشد، نشان تواضع نخواهد بود!

سلام را باید آشکارا، بلند و با صدای رسا ادا کرد. احادیث فراوانی با عنوان الجهر بالسلام و افشاء السلام آمده که سفارش اکید دارد که سلامها، رسا و بلند باشد، نه زیر لب و آهسته و نامفهوم و ناقص. جواب سلام نیز باید همین گونه باشد، یعنی بلند و واضح، تا طرف بشنود.

اگر در برخورد با دیگران یا ورود به جلسه و جمعی، یا رسیدن به خانه و محل کار، سلام بگویید، ولی آهسته، شاید سلامتان را نشنوند. با اینکه شما سلام داده اید، ولی به دلیل سر و صدا یا جمع نبودن حواس یا هر عامل دیگر،

سلامتان را نشنوند، شما را بی ادب و بی اعتنا خواهند شمرد و متکبر خواهند پنداشت.

یا اگر سلام دیگری را جواب دهید؛ اما آهسته و زیر لب، به گونه ای که نفهمد و نشنود، شاید پیش خود فکر کند مسأله ای، خصومتی و... پیش آمده، یا شما سرسنگین و متکبر شده اید که حتی جواب سلامش را نمی دهید یا با دشواری و بی علاقه‌گی جواب می دهید.

راه جلوگیری از این سوء تفاهمها و بدگمانیها، رعایت همان دستور دینی در معاشرت‌ها است، یعنی آشکارا سلام کردن.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

هرگاه یکی از شما سلام می دهد، سلامش را آشکارا بگویید. نگوید که سلام دادم، ولی جواب ندادند، شاید سلام داده ولی آنان نشنیده باشند! و هرگاه یکی از شما جواب سلام می دهد، جواب را آشکارا و بلند بگویید، تا آن مسلمان دیگر نگوید که سلام کردم ولی جوابم را ندادند ^(۱۸)!

اگر سلام مستحب است، جوابش واجب است. البته بیشترین ثواب نیز از آن کسی است که شروع به سلام کند.

آن که سلام می دهد، پاسخش را باید گرمتر و بیشتر داد، چرا که سلام نوعی تحیت و هدیه از سوی یک مؤمن است و هدیه را باید پاسخی بهتر ارائه داد، تا نشان قدرشناسی باشد. و این تعلیم قرآن کریم است که تحیت دیگران را به گونه ای بهتر پاسخ دهید:... ﴿فَحْيُوا بِأَحْسَنِ مَنَها﴾ ^(۱۹)، یا مثل همان را بازگردانید.

دست دادن

گفتیم که مصافحه هم، دوستی آور، کدورت زدا و محبت آفرین است. ما علاقه خود و صمیمیت را با دست دادن ابراز می کنیم. برعکس، اگر با کسی

كدورت و دشمنی داشته باشیم، از دست دادن با او پرهیز می کنیم. به همین خاطر، این دستور مقدس و پربرکت اسلامی، در تحکیم رابطه های دوستی و اخوت، ثمربخش است.

امام باقر علیه السلام فرمود: هر دو نفر مؤمنی که با هم دست بدهند، دست خدا میان دست آنها است و دست محبت الهی بیشتر با کسی است که طرف مقابل را بیشتر دوست بدارد ^(۲۰).

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود:

هنگامی که دو برادر دینی به هم می رسند و با هم دست می دهند، خداوند با نظر رحمت به آنان می نگرد و گناهانشان، آن سان که برگ از درختان می ریزد، فرو می ریزد، تا آنکه آن دو از هم جدا شوند ^(۲۱).

شیوه مصافحه

دست دادن نیز، همچون سلام، ادب و آدابی دارد. یکی از آنها پیوستگی و تکرار است. در یک سفره و همراهی و دیدار، حتی چندبار دست دادن نیز مطلوب است.

ابوعبیده نقل می کند: همراه امام باقر علیه السلام بودم. اول من سوار می شدم، سپس آن حضرت. چون بر مرکب خوش استوار می شدیم، سلام می داد و احوالپرسی می کرد، چنان که گویی قبلا همدیگر را ندیده ایم. آنگاه مصافحه می کرد، هرگاه هم از مرکب فرود می آمدیم و روی زمین قرار می گرفتیم، باز هم به همان صورت، سلام می کرد و دست می داد و احوالپرسی می کرد و می فرمود: با دست دادن دو مؤمن، گناهانشان همچون برگ درخت فرو می ریزد و نظر لطف الهی با آنان است، تا از هم جدا شوند ^(۲۲).

از آداب دیگر مصافحه، فشردن دست، از روی محبت و علاقه است، اما نه در حدی که سبب رنجش و درد گردد (۲۳).

جابر بن عبدالله می گوید: در دیدار با رسول خدا ﷺ بر آن حضرت سلام کردم. آن حضرت دست مرا فشار داد و فرمود: دست فشردن، همچون بوسیدن برادر دینی است (۲۴).

همچنین هنگام مصافحه، طول دادن و دست را زود عقب نکشیدن از آداب دیگر این سنت اسلامی است. در مصافحه، پاداش کسی بیشتر است که دستش را بیشتر نگه دارد (۲۵).

پیامبر اسلام ﷺ نیز این سنت نیکو را داشت که چون با کسی دست می داد، آن قدر دست خود را نگه می داشت، تا طرف مقابل دست خود را سست کند و عقب بکشد (۲۶).

باری... محبت قلبی را باید آشکار ساخت.

علاقه، گنجی نهفته در درون است که باید آن را استخراج و آشکار کرد، تا از برکاتش بهره برد. روشنترین خیر و برکتش، تقویت دوستیها و تحکیم آشناییها و رابطه ها است. به دستور اسلام، هرگاه مؤمنی را ملاقات می کنید، مصافحه کنید، خوشرویی و چهره گشاده و بشاش و خندان به هم نشان دهید (۲۷).

از آثار دیگر مصافحه، کینه زدایی است. پیامبر خدا ﷺ فرمود:

﴿تصافحوا، فان التصافح يذهب السخيمة﴾ (۲۸) و ﴿تصافحوا فانه يذهب

بالغل﴾ (۲۹)

مصافحه کنید و دست دهید، چرا که آن، کینه و کدورت را می زداید.

دست دادن با زنان

بر اساس مکتبی بودن مرز دوستیها و رابطه و معاشرتها، دست دادن با نامحرم، حرام است و صرف دوستی و رفاقت و آشنایی و همکاری بودن یا ملاحظات سیاسی و دیپلماسی در سفرهای خارجی و دیدارهای رسمی، دلیل نمی شود که کسی با نامحرم و اجنبی، مصافحه کند. روشنفکر مآبی در این مسأله جایی ندارد. رسول خدا فرمود: با زنان دست نمی دهم^(۳۰) (البته زنان نامحرم). و در حدیث نبوی دیگری آمده است:

اگر زنی بخواهد با مرد نامحرمی دست بدهد (که نباید دست دهد) و ناچار باشد، یا بخواهد با او بیعت کند، از پشت لباس (و با وجود حایل و پوشش دست، دستکش) مانعی ندارد^(۳۱).

البته معیار عمل، فتوای مجتهدی است که از او تقلید می کنید و هر مسلمان متعهد، باید برای عمل خود ملاک و حجت شرعی داشته باشد.

۳ - خوشرویی و خوشخویی

شاید گیراتر از حسن خلق، واژه ای نباشد که ترسیم کننده روحی زلال و طبعی بلند و رفتاری جاذبه دار باشد. چیزی که عنوان برجسته رفتار یک مسلمان است و معیار کمال ایمان یک مؤمن، آنگونه که رسول خدا ﷺ نیز، به این فضیلت متعالی آراسته بود.

بخشی از اخلاق نیکو، در خوشرویی متجلی است، بخشی در خوشخویی و بخشی هم در خوشگویی. و چه خوش است که به این سه خوش مبارک و مقدس، بپردازیم و از آنها کلیدی برای گشودن قلعه دلها و عاملی برای تحکیم رابطه ها بسازیم.

خوشرویی

در مواجهه دو نفر با یکدیگر، پیش از هر سخن و عمل، دو صورت با هم روبرو می شود. مواجهه دو انسان با هم و کیفیت این رویارویی چهره ها، نقش عمده در نحوه گفتار و رفتار دارد و رمز گشایش قفل دلهاست.

خوشرویی، هم در نگاه مطرح است، هم در لبخند.

هم در گفتار آشکار می شود، هم در رفتار.

چه بسا رابطه ها و دوستیهایی که با ترشرویی و اخم کردن و عبوس شدن به هم خورده است. از سری دیگر مبداء بسیاری از آشناییها هم یک تبسم بوده است.

وقتی با چهره شکفته و باز با کسی روبرو می شوید، در واقع کلید محبت و دوستی را به او داده اید. برعکس، چهره اخمو و ابروهای گره خورده و صورت درهم و بسته، دریچه ارتباط و صمیمیت را می بندد.

اگر این خوشرویی و خنده رویی با نیت پاک و الهی انجام گیرد، علاوه بر تأثیر محبت آفرین، حسنه و عبادت به حساب می آید.

از امام باقر علیه السلام سخن بیاوریم که فرمود:

﴿تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِي وَجْهِهِ حَسَنَةٌ (۳۲)﴾

لبخند انسان به چهره برادر دینی اش حسنه است!

تبسم، مبداء بسیاری از آشنایها و زداینده بسیاری از غمها و کدورتهاست. شگفت از کسانی است که از این کار بی زحمت و رنج و خرج، که برکات فراوان دارد، طفره می روند و به سختی حاضرند گلخنده مسرت را بر لبان خود و چهره دیگران بیافرینند.

برخورد با چهره باز با دیگران، آنان را آماده تر می سازد تا دل به دوستی با شما بسپارند. خنده رویی و بشاش بودن، دیگران را دل و جرات می بخشد، تا بی هیچ هراس و نگرانی، با شما باب آشنایی را باز کنند و سفره دلشان را پیشتان بگشایند.

اگر با خوشرویی، بتوانید بار سنگین غم دوستان را سبک کنید، کارتان عبادت است و اگر با یک تبسم، بتوانید خاطری را شاد سازید، به خدا نزدیکتر شده اید. به قول حافظ:

دائم گل این بستان، شاداب نمی ماند دریا بضعیفان را، در وقت توانایی

غم زدایی

وقتی یک چهره گشاده و لبخند صمیمی، غمی را از دل می زداید، چرا باید از این احسان دریغ کرد؟

بعضیها حضوری غم آفرین دارند، برخی هم محضری غم زدا. گروه اخیر، آیت لطف الهی اند که قدرشان ناشناخته است.

سعدی می گوید:

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم چه بگویم؟ که غم از دل برود چون تو بیایی
انسانها نیازمند محبت اند.

این تشنگی، جز با ملاحظت و خوشرویی برطرف نمی شود.
اگر اولین برخورد ما با کسی، به گونه ای باشد که غم او را به شادی و
نگرانی اش را به اطمینان مبدل سازد، دریچه ای به دنیای صفا و سرور به
رویش گشوده ایم. این نیز نزد خداوند، حسنه و عبادت است.

باز هم حدیثی از حضرت امام صادق علیه السلام:

﴿من اخذ من وجه اخیه المؤمن قذاة کتب الله له عشر حسنات؛﴾^(۳۳)

کسی که از چهره برادر دینی اش، رنج و اندوهی را بزداید، خداوند به پاداش
آن، ده حسنه در نامه اعمالش می نویسد.

مگر این کار نیک، چه اندازه زحمت دارد؟

البته این رفتار، نوعی هنرمندی در معاشرت است، قلبی مهربان می خواهد و
عاطفه ای سرشار و خصلتی نودوستانه. شاد کردن دیگران، چهره دیگری از
همین غمزدایی است. گاهی با توجهی، نگاهی، محبتی، کلامی، هدیه ای و... می
توان انسانی را مسرور ساخت و در نتیجه خدا را از خود راضی ساخت.

در این زمینه باز هم سخنی از پیشوای صادق شیعه بیاوریم که فرمود:

﴿ایما مسلم لقی مسلما فسره سره الله عزوجل؛﴾^(۳۴)

هر مسلمانی که با مسلمانی دیدار کند و در برخورد، او را شادمان سازد،
خدای متعال نیز او را مسرور خواهد ساخت.

وقتی می توان با کلماتی و چهره و برخوردی خوش و دلپذیر، خاطری را
خرسند ساخت، چرا باید با گفتن کلماتی ناخوشایند و اندوه آفرین، غم بر چهره

دیگری نشاند و او را به یاد روزهای تلخش انداخت و او را مایوس و دلسرد ساخت؟

هنرمند کسی است که بتواند غبار غم از خاطره ها بزداید. باز به قول حضرت لسان الغیب:

سمن بویان، غبار غم چو بنشینند، بنشانند پری رویان قرار از دل چو بستیزند، بستانند

خوشگویی

از شاخه های دیگر حسن خلق، که رابطه ها را استوارتر و پیوندها را صمیمی تر می سازد، گفتار دلپذیر و شادی بخش است. متانت در سخن و ادب در گفتار و زیبایی در کلام، خصلت پاکدلان بی کینه است و خلق و خوی اولیاء دین.

ارزش انسان و جوهره وجودی اش را زبان و بیان روشن می سازد: یکی تحقیر می کند، یکی تشویق.

یکی عیب جوئی می کند، دیگری تحسین و تقدیر.

یکی ملامت می کند، دیگری پر و بال می دهد و امید می آفریند.

کدام یک خوبتر است؟

شما خودتان چگونه بیان و زبانی دارید؟ تلخ یا شیرین؟ گزنده یا مرهم گذارنده؟

آیا با دیگران همان گونه صحبت می کنید که دوست دارید دیگران با شما آن چنان حرف بزنند و خطاب کنند؟

پذیرایی از دیگران، همیشه با غذا و شیرینی و میوه نیست.

گاهی پذیرایی، با یک کلام خوب و سخن شایسته است. این اکرام، بالاتر از تغذیه و اطعام است، چرا که گفتار شایسته و زیبا غذای روح است.

گفتن یک آفرین، احسنت، بارک الله مگر چقدر هزینه و خرج دارد؟
کسانی هستند که جان می دهند، ولی حاضر نیستند یک کلام تشویق آمیز و
محبت بار بر زبان جاری کنند. بشنویم از رسول خدا ﷺ که اسوه اخلاق
حسنه و الگوی ادب و گفتار و رفتار است که فرموده است:

﴿من اكرم اخاه المؤمن بكلمة يلفظه بها وفرج عنه كربته لم يزل في ظل الله
المدود عليه الرحمة ما كان في ذلك﴾^(۳۵)

هر کس برادر با ایمانش را با گفتن کلامی ملاطفت آمیز و غم زدا، مورد
تکریم قرار دهد، تا وقتی او شادمان است، گوینده آن سخن همواره در سایه
رحمت الهی به سر می برد.

کلام تشویقی و آفرین و مرحبا گفتن بر عمل شایسته دیگری نیز، از این گونه
صالحات است. باز هم از کلام امام صادق علیه السلام بشنویم:

﴿من قال لاخيه المؤمن مرحبا كتب الله له مرحبا الى يوم القيامة؛﴾^(۳۶)

هرکس به برادر مؤمن خود مرحبا بگوید، خدای متعال تا روز قیامت برای او
مرحبا و آفرین می نویسد.

غیر از پاداش الهی، تأثیرات اجتماعی خوشگویی در نرم ساختن دلها و جلب
عاطفه ها و استوار ساختن رابطه ها مشهود است. آنکه خوش سخن باشد، از
دیگران نیز کلام نیکو می شنود. این جهان کوه است و فعل ما ندا و البته که
حرف و سخن ما هم در کوهستان زندگیها انعکاس دارد و خوبی آن به خود ما
منعکس می شود.

کسی که گفتار مؤدبانه داشته باشد، دیگران نیز با او مؤدب سخن خواهند
گفت. وگرنه... کلوخ انداز را پاداش، سنگ است. از کلام مولا علی علیه السلام است
که:

﴿اجملوا في الخطاب تسمعوا جميل الجواب؛﴾^(۳۷)

زیبا خطاب کنید، تا جواب زیبا بشنوید!...

کیفیت برخورد ما با انسانهای دیگر، همان نتیجه را به ما برمی گرداند. ادب، ادب می آورد و توهین و فحش، بدزبانی و اهانت متقابل را در پی دارد.

خوشخویی

از رموز موفقیت حضرت رسول ﷺ در دعوت و رسالت خویش، اخلاق نیکو و برخورد شایسته و جذاب با مردم بود. حسن خلق آن حضرت، امتیاز بارز آن مظهر رافت و رحمت بود. با همین اکسیر اعظم دلها را جذب می کرد، دشمنان را دوست می ساخت، کینه ها را به مهربانی مبدل می کرد، الفت می آفرید و پیوند می داد، دلها را با دلها، دستها را با دستها! و به همین سبب مدال ﴿انك لعلی خلق العظیم﴾^(۳۸) از خدای عظیم دریافت می کرد.

کلام نرم، رفتار شایسته، گفتار امیرالمؤمنین مؤدبانه و جاذبه دار، تحمل فراوان و حلم و بردباری و چهره گشاده و بشاش، از مظاهر و جلوه های حسن خلق است. به تعبیر دیگر، وقتی محبت خود را به دیگران ببخشید، در حوادث، صبور و شکیبا باشید، خشم خود را فرو خورده، خویشتن داری کنید، بدی را با خوبی پاسخ دهید و از خشونت و عصبانیت و بد زبانی و تحقیر و توهین و تکبر به دور باشید، دارای حسن خلق هستید.

اگر خداوند به صاحبان حسن خلق، پاداش جهاد و شهادت می دهد، بیجا و گزاف نیست، چرا که این هم نوعی مجاهده دارد. پیامبر اکرم ﷺ برای تثبیت و گسترش همین کمالات اخلاقی و خوشخویی برانگیخته شد. از کلمات نورانی او است:

﴿ان الرجل یدرک بحسن خلقه درجه الصائم القائم﴾^(۳۹)

گاهی انسان در سایه خوشخویی، به مقام و رتبه روزه داران شب زنده دار می رسد!

انسی که مؤمنان با یکدیگر می گیرند، بسیار قیمتی و باارزش است و این در سایه خوش اخلاقی پدید می آید که حلقه وصل انسانها به هم است. در جوامع غربی، برخوردها اگر شاد و همراه با لبخند است، آن خوشرویی ها حرکات سطحی و ظاهری است و ریشه در عمق دلها ندارد. اخلاق امریکای و اروپایی، تصنعی است. اما حسن خلق و خوش برخوردی در جوامع ایمانی و اسلامی، ریشه در متن عقیده دارد و انسانها با هم یکدل و صمیمی اند، و دلسوز و رؤف و با محبت!

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رابطه مؤمن با مؤمن و برخوردشان را با هم، همچون رسیدن یک تشنه به آب سرد و گوارا می داند که با آن سیرابی می شود:

﴿ان المؤمن ليسكن الى المؤمن كما يسكن قلب الظمآن الى الماء البارد.﴾^(۴۰)

در کجای اخلاق غربی، این حالت یافته می شود؟

در معاشرت مسلمانان با هم، باید همدلی، بیش از وحدت فیزیکی و پیوند سطحی حاکم باشد، تا به انس والفتهای پایدار و رابطه های درونی بیانجامد. با سلام و مصافحه و حسن خلق و چهره باز و لبخند محبت زا و غم زدا و برخورد نیک، این مهم تاءمین می شود. میزان اسلامی بودن اخلاق هر مسلمان را باید در نحوه معاشرتش با دیگران جستجو کرد. خوش خلقی، دین و مرام مسلمانی است. به فرموده حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ایمان کسی کاملتر است که اخلاقش بهتر باشد، کسی به پیامبر شبیه تر و به او نزدیکتر است که خوش خلق تر باشد^(۴۱) و به تعبیر امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام:

پس از عمل به واجبات الهی، محبوبترین کارها نزد خداوند، آن است که انسان اخلاقی سازگار با مردم داشته و اهل مدارا باشد^(۴۲)

باری... گفتار و رفتار ما آینه شخصیت ماست، بکشیم هر چه روشنتر و شفاف تر باشد.

۴ - مردم داری

یکی از ضرورت‌های اخلاق مسلمانی و معاشرت مکتبی، مردم داری است، یعنی با مردم بودن، برای مردم بودن، در خدمت دیگران بودن، شریک درد و رنج و راحت و غم دیگران بودن. همراهی و همدردی و همگامی و همخونی با دیگران و هر نام دیگری که بتوانی بر روی آن بگذاری، لیکن واقعیت، همه یکی است، یعنی خود را خدمتگزار و غمخوار دیگران دیدن و دانستن.

این، رمز و راز حیات اجتماعی یک مسلمان است و برای او پایگاه مردمی و برخورداری از رافت و رحمت و مودت و حمایت مردم را فراهم می آورد. ماهی به آب زنده است و یک مسلمان اجتماعی، به حسن سلوک با دیگران. باید دید چه چیزهایی و چگونه رفتارهایی و چه روحیاتی این زمینه و موقعیت و پایگاه را برای انسان پدید می آورد؟ وقتی هدف یک مسلمان، خدمت بیشتر به هموعان است، باید راه و رسم آن را هم آموخت. مردم داری یکی از این رمزها است.

نمودهای مردم داری

بدون شناخت نمودها و شاخصهای مردم داری و این خصلت نیکو، نمی توان به رمز آن دست یافت. چه روحیه ها و خصلتهایی سبب جذب دیگران می شود؟ جذبی که راهگشای توفیق بیشتر برای خدمت و همدلی باشد. برخی از این نمودها از این قرار است:

۱ - خوش اخلاقی

حسن خلق، کمندی است که دیگران را در دام محبت اسیر می کند. کیست که از برخورد شایسته خوشش نیاید و جذب چنین انسانی نشود؟

از امام صادق عليه السلام پرسیدند:

حد و مرز اخلاق نیک، چیست؟

فرمود: آن است که:

اخلاقت را نرم کنی،

کلامت را پاکیزه سازی،

و با چهره ای باز و گشاده با برادران دینی ات روبرو شوی ^(۴۳).

گشاده رویی، از بارزترین صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که سهمی عمده در جذب مردم به اسلام و شیفتگی آنان به شخص پیامبر اسلام داشت. خداوند درباره این خصلت مردمی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

﴿فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك؛﴾
^(۴۴)

به خاطر رحمت الهی بود که برای مردم نرم شدی و اگر تندخو و خشن و سخت دل بودی از دور تو پراکنده می شدند.

در ادامه آیه می فرماید: پس، از آنان در گذر، بر ایشان استغفار کن، و در کار با آنان مشورت نما.

گویا که عفو، استغفار و مشورت، نمونه های دیگری از حسن خلق و رفتار مردم دارانه و جاذب است، چرا که نوعی اعتماد به مردم و به حساب آوردن آنان است و چنین برخوردی، عامل جاذبه شخص می گردد.

۲ - عفو و گذشت

کینه توزی و لجاجت، ویژه روحهای حقیر و همتهای پایین است.

برعکس، آنان که نظر بلند و روح بزرگ دارند، پوزشها را می پذیرند، از خطاهای دیگران چشم می پوشند و از حق شخصی خویش در می گذرند. بلند

نظری انسان، عامل محبت دلهای دیگران است. برای خود انسان نیز نوعی لذت روحی دارد و گفته اند: در عفو، لذتی است که در انتقام نیست.

عفو و گذشت و چشم پوشی و نادیده گرفتن لغزشهای دیگران، دانه های جلب محبت است و دیگران را خوشبین، وفادار و بامحبت نگاه می دارد. امام سجاد علیه السلام در دعای بلند مکارم الاخلاق، از خداوند این گونه می طلبد: خداوندا!...

مرا ثابت قدم و استوار بدار، تا با ناخالصان و دغلهها، خیر خواهانه برخورد کنم،

و هر کس از من دوری گزید، من به او نیکی کنم،
و به کسی که مرا محروم کرده، بذل و عطا کنم،
و با آن که با من قطع رابطه کرده، ببیوندم،
و کسی را که غیبت مرا کرده است، به خوبی یاد کنم،
توفیقم ده که نیکی را سپاسگزار باشم،
و... از بدی، چشم پوشم و درگذرم ^(۴۵).

۳ - بخشش و محبت

آدمیزاد، بنده احسان است. به هر کس نیکی کنی، او را رام و مطیع خویش می سازی و به هر کس محبت و لطف کنی، قلعه دلش را فتح کرده ای. به قول سعدی:

بنده حلقه بگوش، ار ننوازی، برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش

این تعلیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که:

ای مردم!

می دانم که نمی توانید با اموالتان همه مردم را راضی کنید، ولی با چهره باز و گشاده رویی و خوش اخلاقی، می توانید ^(۴۶).

و سخن مولایمان حضرت امیر علیه السلام چنین است:

﴿بالایثار یسترق الاحرار؛ ^(۴۷)﴾

آزاد مردان، با ایثار، بنده و غلام می شوند.

البته بنده و غلام خوبیها و کرامتهای اخلاقی. این هم گام دیگری در جذب دلها و ایجاد الفتها و تحکیم رابطه های عاطفی در جامعه بشری است.

۴ - واضح و خاکساری

همچنان در پی بیان نمونه هایی از روحیه مردم داری هستیم. افتادگی و تواضع و فروتنی، یکی دیگر از این ویژگیهاست. چنین کسان می توانند مردم را دور شمع وجود خودشان جمع کنند، آن گونه که پیامبر خدا بود و انجام می داد. تکبر، پشت انسانها را خالی می کند و زیر پا را هم!

مردم، از پیرامون افراد مغرور و متکبر و خودخواه، پراکنده می شوند. برعکس آن، تواضع، مردم را به محبت و عنایت و حمایت می کشاند.

امام علی علیه السلام فرموده است:

سه چیز موجب محبت دیگران می شود: ﴿الدین و التواضع و السخاء ^(۴۸)﴾

دینداری، فروتنی و بخشندگی.

مغروران و خود بزرگ بینان، هرگز نمی توانند با جمعی کار کنند و حمایت آنان را همواره با خود داشته باشند. اگر هم چند صباحی مردم در پی آنان باشند، به تدریج رهایشان می کنند. می گویی نه؟ به اطراف و دوستان بنگر، و به آنان که کاری در دستشان است دقت کن. بین متکبران در میان مردم جا دارند، یا متواضعان؟

۵ - حوصله و تحمل

سعه صدر، وسعت نظر و ظرفیت لازم داشتن، از نمونه های دیگر مردم داری است. گاهی افراد، بی حوصله اند، از جایی و چیزی ناراحتی دارند، یا ضرر و آسیبی دیده اند، یا تحت فشار و گرفتاری اند، توقعشان بالاست، عصبانی می شوند، حرف تند می زنند و...

آن که صبور باشد و بردبار، می تواند با مردم کنار آید،

آن که تحمل حرفها، تندها و بداخلاقیها را در مکتب صبر، تمرین و تجربه کرده باشد، می تواند در ارتباط با مردم، به خدمت خویش و حضور کریمانه در کنارشان ادامه دهد. خود تحمل و مقاومت، برای انسان، هوادار درست می کند. از کوره در نرفتن، بردباری نشان دادن، خشمگین نشدن، از آثار این ظرفیت است. کسی که از این ویژگی اخلاقی برخوردار باشد، از یاری و حمایت دیگران هم برخوردار خواهد بود. باز بشنویم از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود:

﴿بالحلم تكثر الانصار﴾^(۴۹).

و نیز این کلام نورانی آن حضرت:

﴿بالاحتمال والحلم يكون لك الناس انصارا واعوانا﴾^(۵۰).

که هر دو سخن، معنای مشابه دارد، یعنی: در سایه حلم و بردباری و تحمل است که یاوران زیاد می شوند و مردم، پشتیبان و حامی تو می گردند. این خصلت، بویژه برای کسانی که با مردم در تماس و ارتباط بیشتری اند و در معرض مراجعات، طرح سئوالها، نیازها، توقعات و مشکلاتند، ضروری تر و از مهمترین صفات شایسته برای مسؤلان است.

۶ - تفقد و رسیدگی

مردم، بویژه گرفتاران و دردمندان، نیازمند احوالپرسی، رسیدگی، سرکشی و در یک کلمه تفقدند.

گاهی یک احوالپرسی و سلام، شادابی روح و نشاط زندگی فراوانی (برای هر دو طرف) پدید می آورد.

گاهی نوشتن یک نامه یا تلفن کردن به یک آشنا و فامیل، محبتها و صفاهای بسیاری ایجاد می کند.

گاهی سر زدن به همسایه و عیادت یک بیمار و شرکت در یک مجلس ختم یا عروسی، مبداء بسیاری از دوستیهای ماندگار می شود.

دید و بازدیدهای خانوادگی، دلها و زندگیها را به هم مربوط می کند.

پرسیدن از گرفتاریها و مشکلات دیگران و تلاش در حل و رفع آنها، در دلها را به روی انسان می گشاید.

پس چه باید کرد؟ روشن است: با مردم زیستن، با همسایه ها و همشهریها و همکاران و معاشران و همنوعان، جوش خوردن، انس گرفتن، در رنج و راحت دیگران شریک شدن، فاصله ها را با دیگران کوتاه کردن، قطع رابطه ها را به آشتی بدل کردن، اختلافها و کدورتها را زدودن و...

اینها همه عمل صالح است.

و خداوند چنین نیکوکاران را دوست می دارد.

تاتوانی به جهان خدمت محتاجان کن به دمی یا درمی یا قلمی یا قدمی مردم داری، اخلاق زیننده مسلمانی است که می خواهد از الگوهای دینی و ارزشهای مکتبی الهام بگیرد و زندگی اسلامی داشته باشد.

باید با عمل، دگران را جذب کرد، نه با حرف! گفتار بی عمل، چکِ بی محل
است. و مردم داری، اخلاق انبیا و اولیاست...

۵ - صله رحم

خویشاوندان، ارتباط خونی با هم دارند. شاخ و برگهای یک درختند و گلهای یک بوستان. پس، ارتباطشان هم طبیعی است و قطع رابطه و رفت و آمد میان اقوام، عارضه ای ثانوی و یک بیماری اجتماعی و آفت خانوادگی به حساب می آید و اگر بی دلیل باشد، زشت و نارواست. اگر دلیلی هم داشته باشد، قابل رفع و شایسته تجدید رابطه است.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

﴿صلة الرحم توجب المحبة﴾^(۵۱)

پیوند با خویشاوندان (صله رحم) محبت می آورد.

روشن است که قطع این رابطه هم، سردی و کدورت و جدایی دلها را در پی دارد. در احادیث، از صله رحم به عنوان محبوب کننده انسان میان بستگان یاد شده است: صله الرحم... محبته فی الاهل^(۵۲)؛

سفارش اکید دین، بر این است که حتی با آنان که با شما بریده و قطع رابطه کرده اند، صله رحم و تجدید رابطه کنید (صل من قطعک) که این، نوعی ایشار و گذشتِ فوق العاده می طلبد.

محدوده این پیوند نیز گسترده است و هر بهانه را از دست انسان می گیرد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

﴿صل رحمک ولو بشربة من ماء﴾^(۵۳)

صله رحم کنید، هرچند در حد خوردن جرعه آبی باشد.

در حدیث معروف دیگری آمده است:

﴿صلوا ارحامکم ولو بالسلام﴾

هرچند با سلام گفتن، با خویشاوندان پیوند برقرار کنید.

آنچه گاهی مانع رفت و آمدهای خانوادگی و دیدارهای خویشاوندان یا دوستان می شود، توقعات بالا، هزینه و مخارج، معطلی رفت و برگشت، وقت نداشتن افراد و... است. اما اگر به حداقل هم راضی باشیم و لحظه ای نشستن و حالی پرسیدن و آبی و چایی خوردن و برخاستن، یا از همان دم در، سلام کردن و جویای حال شدن و برگشتن هم باشد، صله رحم ها بیشتر و ارتباطها قویتر خواهد گشت.

آثار و نتایج

این نوع پیوند، فواید بسیار و آثار دنیوی و اخروی فراوانی دارد که از احادیث بسیار آن، تنها به دو نمونه زیر، اکتفا می کنیم:

حضرت امام باقر علیه السلام فرمود:

﴿صلة الارحام تزكي الاعمال وتنمي الاموال و تدفع البلوى و تيسر الحساب و

تنسيء في الاجل؛^(۵۴) ﴿

صله ارحام، اعمال را پاک، اموال را افزون، بلاها را دفع، حساب را آسان می کند و اجل را به تاءخیر می اندازد.

همچنان که می بینید، نتایج یاد شده، برخی به امور دنیوی مربوط است، برخی هم نتایج اخروی و پاداشهای خدایی را نسبت به این عمل، بازگو می کند.

حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام است:

﴿صلة الارحام تحسن الخلق و تسمع الكف و تطيب النفس و تزيد في الرزق و

تنسيء في الاجل؛^(۵۵) ﴿

صله رحم، اخلاق را نیکو، دست را بخشنده، دل و جان را خوش می سازد، رزق را می افزایشد و اجل و مرگ را به تاءخیر می اندازد.

این کار نیک و ساده، آن قدر سازنده و مفید است و آنچنان مورد رضای پروردگار، که گاهی تقدیر الهی به خاطر آن عوض می شود و خداوند به پاداش این عمل نیکو، بر عمر کسی می افزاید. در مقابل، قطع رابطه ها و بریدن از خویشاوندان، به حدی شوم و نفرت بار و در نظر خداوند، ناپسند است که عمر را می کاهد.

به این حدیث تکان دهنده توجه کنید:

امام صادق علیه السلام فرمود: ما چیزی را جز صله رحم سراغ نداریم که عمر را زیاد کند، تا آنجا که گاهی تا زمان مرگ یک نفر، سه سال مانده است، ولی او اهل صله رحم می شود. آنگاه خداوند سی سال بر عمرش می افزاید و سی و سه سال دیگر زنده می ماند. و گاهی عجل کسی سی و سه سال است، به خاطر قطع رحم و گسستن رابطه های خویشاوندی، کاهش می یابد و عجلش سر سه سال فرا می رسد ^(۵۶).

مرز صله رحم

این ادب معاشرت، اختصاص به بستگان پاک و با تقوا و حزب اللهی هم ندارد. یک وظیفه اخلاقی است، حتی نسبت به آنان که اهل گناهند. چه بسا به برکت رفت و آمدهای بستگان صالح، فاجران هم راه صلاح پیش گیرند و تاثیر بپذیرند. گاهی ترک مراوده و رفت و آمد، سبب می شود که بستگان معصیت کار، در گناه و بیراهه خود، بیشتر پیشروی کنند، ولی حفظ رابطه، جلوی بدتر شدن آنان را می گیرد. در این صورت، تکلیف، همچنان نگهبانی از این خط ارتباط و پیوند خویشاوندی است.

یکی از شیعیان از امام صادق علیه السلام می پرسد: برخی خویشاوندانم خط و تفکر دیگری دارند، غیر از فکر و مرامی که من دارم. آیا آنان بر من حقی دارند؟

حضرت فرمود: آری، حق قرابت و خویشاوندی را چیزی قطع نمی کند. اگر با تو همفکر و هم عقیده باشند، دو حق بر تو دارند: یکی حق خویشاوندی، دوم حق اسلام و مسلمانی^(۵۷).

حتی اگر بستگان، مایه آزار انسان را هم فراهم کنند، باز حق گسستن پیوند را نداریم. در حدیث آمده است:

مردی خدمت رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: یا رسول الله! من خویشاوندانی دارم که من با آنان پیوند می کنم و رابطه دارم، اما آنان آزارم می دهند. تصمیم گرفته ام آنان را ترک کنم. حضرت رسول فرمود: آنگاه، خدا هم تو را ترک می کند!... گفت: پس چه کنم؟ رسول خدا فرمود: به کسی که محروم کرده، عطا کن، با کسی که از تو بریده، رابطه برقرار ساز، کسی که بر تو ستم کرده، از او درگذر. هرگاه چنین کردی، خداوند پشتیبان تو خواهد بود^(۵۸).

از علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

﴿صلوا ارحامکم وان قطعوکم﴾^(۵۹)

با خویشاوندانتان پیوند و رفت و آمد داشته باشید، هر چند آنان با شما قطع رابطه کرده باشند.

سنتِ صلّه رحم، از نیکوترین برنامه های دینی در حیطه معاشرت است. گرچه شکل نوین زندگی و مشغله های زندگی های امروزی، گاهی فرصت این برنامه ها را از انسانها گرفته است، ولی حفظ ارزشهای دینی و سنتهای سودمند و ریشه دار دینی، از عوامل تحکیم رابطه ها در خانواده ها است. بویژه در مناسبتهای ملی، در اعیاد و وفیات و آغاز سال جدید، فرصت طبیعی و مناسبی برای عمل به این سنت دینی است.

باشد که بر دستورالعملهای مکتب در بعد اجتماعی و خانوادگی، وفادار بمانیم
و صفای زندگی را در سراب غریزدگی و تقلید از فرهنگ بیگانه نبازیم.

۶ - دید و بازدید

آنچه روحیه ها را شاداب و زندگیها را باصفا می سازد، دیدار است. چه دیدارهای دوستانه، چه خویشاوندانه! بویژه اگر در دیدارها، سخنان دلنشین گفته شود و خاطرات شیرین و همفکری در مسیر گشایش مشکلات. زیارت برادران دینی رفتن و دیدار مؤمنان، مورد سفارش اولیاء دین است؛ که هم رابطه های درونی آحاد امت را استوارتر می سازد، هم محبتها را می افزاید و هم کدورتها را می زداید و هم خدا و هم رسول خدا را خوشحال می سازد؛ و چه کار نیکی بهتر از این؟...

بجاست که این گونه دیدارها به خاطر خدا و با انگیزه خلوص و عمل به سنت دین باشد، نه روی طمع های دنیوی و انگیزه های مادی و سودگرایانه و سودگرایانه!

محتوای دیدارها

گاهی رفت و آمدها و زیارتها، به جای سودمندی، زیانبار است و به جای آنکه بهره تربیتی یا پاداش اخروی داشته باشد، محصولی جز افزایش گناه یا هدر رفتن فرصتها ندارد. هوشیاران می کوشند از همه دیدارها سود ببرند و از تباهی فرصت، جلوگیری کنند.

باید با حصار شکنی، خود و زندگی خود را از انزوا درآورد و روحیه جمعی و تعاون و همزیستی را حمایت کرد. آنان که پای خود و خانواده خود را از رفت و آمد با افراد با ایمان و خانواده های شریف و با فرهنگ می برند، راه خیر را به روی خود می بندند. مگر نه اینکه این گونه انزواها، حالتی از یبأس

برای انسان پدید می آورد و افسرده می سازد و نشاط از چنین زندگی‌هایی رخت برمی بندد؟!

امام صادق علیه السلام به اصحاب خویش سفارش می فرمود:

﴿تزاوروا و تلاقوا و تذاکروا امرنا و احيوه ^(۶۰)﴾

به دیدار و ملاقات یکدیگر بروید و امر ما را یاد کنید و به یاد هم آرید و آن را زنده نگهدارید. این حدیث، محتوای سازنده و تربیتی و جهت دار و هدفدار بودن دیدارها را تبیین می کند. ملاقاتهایی که شیعیان اهل بیت داشتند، محتوایی مکتبی داشت و به توصیه امام، احیای امر و زنده نگهداشتن مرام و مکتب و فلسفه سیاسی امامت شد، تا امت، روح و جان یابد و به بیراهه نیفتد.

بهره های دیدار

مناسب است در سایه ملاقاتها و دید و بازدیدها، خانواده ها و افراد، از دردها و مشکلات یک دیگر آگاه شوند و در حد توان، در رفع آنها بکوشند. مشورت و هم دلی و همدردی، گوشه ای از این بهره هاست. تشریک مساعی را حل معضلات و رسیدگی به نیازمندان، گوشه ای دیگر.

خیشمه می گوید: خدمت حضرت امام باقر علیه السلام رسیدم تا با آن حضرت خداحافظی کنم. امام فرمود:

ای خیشمه! هر کدام از دوستان و هواداران ما را دیدی، سلام را به آنان برسان و آنان را به تقوا الهی توصیه کن و سفارش کن که توانگرانشان به فقیران سر بزنند، توانمندان و ناتوانان سرکشی کنند، زندگان در تشییع جنازه مردگان شرکت کنند، در خانه های هم، یکدیگر را دیدار کنند. این گونه دیدارها سبب احیاء امر ما (خط ولایت و رهبری اهل بیت) می گردد. ^(۶۱)

اگر دیدارها، چنین برکت‌هایی نداشته باشد، جز اتلاف وقت و سرمایه چیزی نیست!

وقتی جمعی دور هم می‌نشینند و ساعتی را به صحبت می‌گذرانند، در جمع بندی پایانی، اگر دیدند از آن همه صحبت، چیزی نه در یاد مانده، نه سودی به کف آمده، دریغ از آن اتلاف فرصت، اما اگر بحث‌های علمی و اجتماعی، به روشن‌گری افکار کمک کند. نقل خاطرات و سرگذشتها، برای دیگران عبرت آموز و راهگشا باشد، بازگویی حالات دیگران، حس همدردی و کمک‌رسانی را تقویت کند، اینجاست که ملاقات، به بهره‌وری رسیده است.

زیارت مؤمن

در یک جامعه ایمانی، همبستگی اهل ایمان ضروری است. این پیوند، در سایه دیدارها پدید می‌آید و استحکام می‌یابد. در روایات، بایی تحت عنوان زیارت المومن است که به این گونه دیدارها تاکید دارد.

امام صادق علیه السلام فرموده است:

﴿مازار مسلم اخاه المسلم في الله ولله الا ناداه الله عزوجل: ايها الزائر طبت و طابت لك الجنة﴾ (۶۲)

هیچ مسلمانی برادر دینی اش را در راه خدا و برای خدا زیارت نمی‌کند، مگر آنکه خدای متعال به او ندا می‌دهد: ای دیدار کننده! خوش به حالت، بهشت برای تو سزاوار و گوارا باد!

در این دیدارها، دو رکن وجود دارد: دیدار کننده و دیدار شده (زائر و مزور). آنکه پیشقدم در زیارت می‌شود، فضیلت بیشتری دارد و پاداشی افزون‌تر. این سخن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود:

﴿الزائر اخاه المسلم اعظم اجرا من المزور﴾ (۶۳)

آنکه برادر مؤمن خود را دیدار می کند، پاداشی بزرگتر از شخص دیدار شده دارد.

آنان که کار را بهانه کاستن از دیدارها و صله رحما و رفت و آمد می کنند، باید خود اینها را هم کار به حساب آورند، بلکه از بهترین کارها. این، اقتدا به سیره رسول اکرم ﷺ است. در حدیث است: هر گاه پیامبر خدا یکی از مسلمانان را سه روز نمی دید، از حال او می پرسید. در پاسخ سوال پیامبر، اگر می گفتند که غایب است (مثلا سفر رفته) برایش دعا می کرد. اگر حاضر بود، به دیدارش می رفت و اگر بیمار بود به عیادتش می شتافت ^(۶۴).

دیدار حضوری

برخی به هر دلیل، عیادت و زیارت و احوالپرسی شان غیر حضوری است. می کوشند تا از طریق این و آن، یا از راه تلفن و نامه احوالپرسی کنند و تماس داشته باشند. گرچه از این رهگذر، کسب اطلاع می توان کرد؛ ولی دیدار رویاروی و نشست و گفتگوی چهره به چهره، حلاوت و برکتی دیگر دارد. در احادیث، عنوان تراور و ملاقات مطرح است. دیدن و ملاقات کردن حضوری البته احوالپرسی تلفنی هم خیلی خوب است و نوعی صله رحم محسوب می شود، ولی جای دیدار حضوری را پر نمی کند. نامه نوشتن به اقوام و دوستان نیکو است، اما بار سفر بستن و حضورا خدمت پدر و مادر و بستگان و آشنایان رسیدن و آنان را شاد کردن، ثوابی مضاعف و تأثیری افزونتر دارد. می گوئید نه؟ امتحان کنید!

شما خودتان از دیدار چهره برادر یا فرزند یا دوست بیشتر خوشحال می شوید اگر از سفر آیند یا شنیدن صدایشان از آن سوی سیمهای مخابرات؟ تازه، این خودش نشان محبت بیشتر و صمیمیت و یکدلی در رابطه ها است. اگر

هنگام درگذشت یکی از اقوام، از دوستان و آشنایان کسی تلگراف تسلیت بفرستد، یا آنکه از شهر و محله خود پیش شما آمده، از نزدیک در غمتان شریک شود و در مراسم شرکت کند، کدام یک را صمیمی تر می یابند؟ رفت و آمد خودتان با دیگران نیز چنین است. هرگز به تلفن و نامه قناعت نکنید و صدا و دستخط و عکس را به جای دیدار حضوری نشانید.

اویس قرنی را شنیده اید که از مادر اجازه گرفت و از یمن به مدینه آمد، تا، محبوبش، محمد مصطفی ﷺ را یک بار ببیند و برگردد... و چنان شد که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من بوی بهشت را از سوی قرن می شنوم، چه بسیار مشتاق تو هستم، ای اویس قرن! ﴿تفوح روايح الجنة من قبل قرن، و اشوقاه اليك يا اويس القرن!﴾ (۶۵)

در همین دیدارهای حضوری است که نشاط خاطر و بهره وری از تجارب و سخنان نهفته است. امام هادی عليه السلام فرموده است:

﴿ملاقة الاخوان نشرة و تلقيح العقل و ان كان نذرا قليلا﴾ (۶۶)

دیدار برادران، سبب انبساط خاطر و باروری اندیشه است، هرچند کوتاه و اندک باشد.

با این همه آثار و برکات، دیگر چه جای درنگ. بهانه جویی و عذر تراشی برای ترک مراوده و رفت و آمد؟! برای این گونه دیدارها، باید در پی بهانه بود و هر فرصتی را مغتنم شمرد... البته تا حدی که به مزاحمت نیانجامد و موجب اتلاف وقت دیگری نشود.

وقتی کسی از مسافرت برمی گردد، یا خداوند به کسی فرزندی عنایت می کند، یا ازدواجی صورت می گیرد، یا خانه جدیدی خریداری می شود، یا خدای ناکرده بیماری و کسالتی برای کسی پیش آید، اینها همه بهانه تجدید عهد و دیدار حضوری است. حتی اگر او هم مهمانی ندهد، ولی در صورت فراهم بودن

شرایط، رفتن به دیدار و گفتن خوشامدی، تهنیتی، تبریکی، تسلیتی، خدا شفا دهدی، چشم روشنی و... مناسب است و این دیدارها مایع تحکیم دوستیها است.

پیامبر رحمت فرمود: ﴿الزيارة تنبت المودة﴾^(۶۷)

دیدار، دوستی آور است.

دیدار کریمانه

چه خوب که در دیدارها، قصد قربت کنید و اینها را به حساب خدا بگذارید. اگر معامله و سودا هم می کنید، با خدا سودا کنید، تا اجر ببرید. نگویید: من چند بار رفته ام، آنها نیامده اند، نوبتی هم که باشد، حالا نوبت آنها است...

در بهره وری از ثواب و پاداش الهی که نباید این گونه محاسبات را به میان کشید. درست است که هر دیدی، باز دیدی دارد و هر سلامی، علیکی و هر نامه ای جوابی! ولی گاهی هم باید کریمانه و بزرگووارانه برخورد کرد. دیدار مومن، دیدار خدا است و چقدر ثواب دارد. در حدیث قدسی آمده است که خداوند می فرماید:

﴿ایما مسلم زار مسلما فلیس اياه زار، ایای زار و ثوابه علی الجنة﴾^(۶۸)

هر مسلمانی که به دیدار مسلمانی برود، او را نه، بلکه مرا زیارت کرده است و پاداش او بر عهده من، بهشت است. چه چیزی بالاتر از این؟ دیدار مومن، همپای دیدار خدا!

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت است:

هر مومنی که به قصد دیدار مومن دیگر بیرون رود و او را همراه با معرفت به حقوقش زیارت کند، به پاداش هر گامش در این راه، خداوند حسن ای برای او می نویسد و سیئه ای از او محو می کند و درجه ای می افزاید. چون در بزند، درهای آسمان به رویش باز می شود و چون با یکدیگر ملاقات و مصافحه و

معانقه کنند، خدای متعال رو به فرشتگان کرده و مباحثات می کند که: دو بنده ام را بنگرید! به خاطر من با هم دوستی و دیدار می کنند. بر من است که از این پس از عذاب، مصونشان دارم. و چون برگردد، فرشتگان بدرقه اش می کنند و اگر تا شب بعد، از دنیا برود، از حساب، معاف می شود ^(۶۹)...

وقتی دیدارها این همه فضیلت و ثواب و آثار دنیوی و اخروی دارد، چه محرومند آنان که به بهانه های مختلف یا لجاجتها و اندیشه های کودکانه و حقیرانه، با هم قهر یا ترک رفت و آمد می کنند و درهای برکت را به روی خویش می بندند!

گرمای دلها در سایه دیدارهای صمیمانه و معاشرتهای مخلصانه و آمیخته به صداقت و مودت است.

کانون زندگی و خانواده ها را گرمتر کنیم، با معاشرت و مودت و دیدار...

۷ - آداب مهمانی و ضیافت

از برجسته ترین خصلتهای نیکمردان و آزادگان، کرم و سخاوت است. و همین آزادگی از تعلقات و خوی بذل و بخشش است که دیگران را اسیر محبت و احسان می کند.

ضیافت و داشتن دستی باز و سفره ای گشوده و عطایی پیوسته و مهمان داری و مهمان نوازی، از نشانه ها و جلوه های این روحیه فتوّت و جوانمردی است.

معاشرتها، دید و بازدیدها و رفت و آمدها، گاهی به صورت مهمانی است. از این رو آشنایی با آداب ضیافت و رسوم دینی مهمانی، در محدوده اخلاق معاشرت می گنجد. این موضوع، دو جنبه و دو طرف دارد: یکی کسی که مهمان می کند، دیگری آن که مهمان می شود. و هرکدام را آداب و روش و حد و حدودی است، قابل بحث.

مهمان، برکت خانه

بعضی، از مهمان گریزانند. برخی هم مهمان دوستند. هرکدام هم نشان دهنده خصلت درونی افراد است. حضرت علی علیه السلام را اندوهگین دیدند. پرسیدند: یا علی! سبب اندوه شما چیست؟ فرمود: یک هفته است که مهمانی برایم نیامده است (۷۰) ...!

این کجا؟ و آن که آمدن مهمان را نزول بلا می شمارد و کوه غم بر دلش می افتد و عزا می گیرد، کجا؟ برکتِ خانه، در آمد و شد مهمان است. مهمان رحمت الهی است و پذیرایی از مهمان، توفیقی ارجمند است که نصیب هر کس نمی شود. مهمان حبیب خداست. در ضرب المثلهای ایرانی است که: مهمان، روزی

خود را می آورد^(۷۱). البته این ضرب المثل، از احادیث اسلامی گرفته شده و ریشه ای دینی دارد. از حضرت رسول ﷺ روایت است که: الضیف ینزل برزقه...؛^(۷۲) مهمان، روزی خود را نازل می کند. البته اضافه بر این، گناهان صاحبخانه و میزبان را هم می زداید و این برکتی شگفت است. باز هم در این زمینه حدیثی از امام صادق علیه السلام بشنویم که به یکی از یارانش به نام حسین بن نعیم فرمود:

آیا برادران دینی ات را دوست داری؟
آری.

آیا به تهیدستان آنان سود می رسانی؟
آری.

سزاوار است که دوستداران خدا را دوست بداری به خدا سوگند، نفع تو به هیچ یک از آنان نمی رسد، مگر آنکه دوستشان بداری. راستی، آیا آنان را به خانه خودت دعوت می کنی؟
آری. هرگز غذا نمی خورم مگر آنکه پیش من دو سه نفر یا کمتر و بیشتر از برادران هستند.

حضرت فرمود:

آگاه باش که فضیلت آنان بر تو، بیش از برتری تو بر آنان است!
(راوی که با شنیدن این سخن به تعجب آمده بود، پرسید:)

فدایت شوم! من به آنان طعام می دهم، مرکب خویش را در اختیارشان می گذارم، با این حال آنان برتر از منند؟

آری! چون وقتی آنان به خانه تو وارد می شوند، همراه خود، آمرزش تو و خانواده ات را همراه می آورند و چون می روند، گناهان تو و خانواده ات را با خویش می برند ^(۷۳).

کسی که خانه ای وسیع، امکاناتی فراوان و دستی سخاوتمند دارد، شکرانه نعمتهای الهی را گاهی باید با انفاق و صدقه، گاهی با اطعام و مهمانی، دستگیری از بینوایان، کمک به محرومان و... ادا کند، وگرنه شهرت و ثروت و مال، وبال او خواهد شد.

«ولیمه»، یک سنت دینی

درباره اینکه کی باید سور و اطعام داد، و به چه کسانی و چگونه، در دستورهای دینی، آداب و نکات فراوانی آمده است که به بعضی اشاره می شود.

موارد مهمانی

از توصیه های حضرت رسول به امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ یکی هم این بود:
﴿يا علي! لا وليمة الا في خمس: في عرس او خرس او عذار او وکار او رکاز؛ ^(۷۴)﴾
یا علی! جز در این پنج مورد، ولیمه ای (اطعام و مهمانی دادن) نیست:
ازدواج و عروسی، تولد نوزاد، ختنه کردن کودک، ساختن یا خریدن خانه، بازگشت از سفر حج.

در این موارد، سزاوار است که انسان به این بهانه و مناسبت، سفره ای بگستراند، ذبحی کند و مومنان را به مهمانی دعوت کند.

در حدیث دیگری از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود: هر کس مسجدی ساخت، گوسفند چاقی را ذبح کند و از گوشت آن به محرومان بی نوا اطعام کند و از خداوند بخواهد که شر سرکشانش جن و انس و شیطانها را از او دور کند ^(۷۵).

مهمانی برای هریک از موارد یاد شده، سنتی اسلامی است که دلها را به هم مهربانتر و صفا و صمیمیت میان جامعه را بیشتر می کند و اقوام و دوستان، یکدیگر را می بینند و آشنا تر می شوند، روحها شاداب تر و زندگیها بانشاطتر می شود.

در زندگی اولیاء دین و پیشوایان معصوم نیز، نمونه های فراوانی از این گونه ضیافتها دیده می شود. از جمله به این نمونه دقت کنید: امام هفتم، حضرت کاظم علیه السلام برای تولد یکی از فرزندانش ولیمه و اطعام داد و به مدت سه روز در مسجدها و کوچه ها، در ظرفهایی به مردم فالوده داده شد. برخی پشت سر، این کار را بر حضرت عیب گرفتند. وقتی امام کاظم شنید، در پاسخ آن عیبجویی، به سنت انبیا و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم استناد نمود ^(۷۶).

مهمان نوازی

گرچه بادیه نشینان عرب به مهمان نوازی معروفند، همچنین عشایر خودمان در ایران، ولی در بسیاری از شهرها و مناطق، با جلوه های زیبای مهمان دوستی مواجه می شوید. شاید شما هم نام برخی از شهرها و مناطق را به عنوان مهمان نواز و مهمان دوست شنیده اید که در این خصلت، مشهورند و زبانزد خاص و عام. این نیز ریشه در فرهنگ دینی و باورهای مذهبی دارد و تعلیمی است که از قرآن و دین فرا گرفته اند. اساسا دین ما، یکی از مؤثرترین عوامل شکل دهنده به فرهنگ عمومی در جامعه ایرانی و اسلامی است.

در روایات اسلامی، حتی فصلی به عنوان باب اقرء الضیف و اکرامه ^(۷۷) وجود دارد که به تکریم و گرمی داشتن و احترام و پذیرایی از مهمان سفارش می کند و مهمان دوستی را خوش می دارد و خوشحال شدن از آمدن مهمان را بسیار نیکو می شمارد و خانه بی مهمان را دور از فرشتگان می داند.

امام باقر علیه السلام به نقل از پدرانش از قول حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:
﴿اذا دخل الرجل بلدة فهو ضيف على من بها من اهل دینه، حتی یرحل عنهم﴾^(۷۸)

هرگاه کسی وارد شهری شد، او مهمان همدینان خودش در آن شهر است، تا آنکه آنجا را ترک کند.

وقتی تازه واردی به یک شهر، مهمان مردم آنجا محسوب شود و آنان وظیفه اکرام و مهمان نوازی دارند، ورود مهمان به خانه شخصی یک مسلمان، ضرورت اکرام و پذیرایی بیشتری را داراست. از همین جاست که اگر شهری پذیرای مهمانهای خارجی، سیلزدگان، آوارگان جنگ، آسیب دیدگان از زلزله و حوادث و آوارگان از یک کشور همسایه باشد، به حکم وظیفه انسانی و به دستور اخلاقی اسلام، وظیفه آن شهروندان است که با آغوشی باز و گرم و برخوردی کریمانه و بزرگوارانه، مهمان نوازی کنند. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: ﴿اکرموا الضیوف و اقرؤا الضیوف﴾^(۷۹)، ﴿مهمانها را اکرام و پذیرایی کنید.

پرهیز از اسراف و ریا

هر عمل خیر و شایسته ای، گاهی دچار برخی آفتها می شود. با همه ستایشی که از پذیرایی شایسته از مهمان شده، اگر جنبه تعادل رعایت نشود و به مرز اسراف و ولخرجیهای برسد که اغلب، روی چشم و هم چشمی است، یا ریشه در خودنمایی و تفاخر دارد، ناپسند است و همین کار مقدس و خدایسند، از قداست و محبوبیت نزد خدا می افتد.

اطعام، با همه ارزشی که دارد، آنجاست که فی الله و لله باشد و به قصد سیر کردن شکمی گرسنه یا شاد کردن برادر مومن یا تقویت رابطه های خویشاوندی و صله رحم باشد.

درست است که باید از نعمت الهی بهره گرفت، اما با حفظ حد و مرز ارزشی آن و فراتر نرفتن از مرز اعتدال، و انجام دادن آن کار به صورتی خردمندانه و شرع پسند و عرف پذیر!

روزی حضرت امیر علیه السلام به علاء بن زیاد که خانه ای وسیع مجلل برای خود ساخته بود، فرمود: با این خانه بزرگ، در این دنیا می خواهی چه کنی؟ تو در آخرت، به چنین منزل وسیعی بیش از دنیا نیاز داری؛ مگر آنکه بخواهی از همین خانه وسیع دنیوی، به آخرت برسی، مثل اینکه در این خانه از مهمان پذیرایی کنی، صله رحم نمایی، به بستگان برسی، حقوقی را که از این خانه بر گردن دوست تو ادا کنی. در این صورت، از همین خانه به آخرت می رسی ^(۸۰) ...!

گاهی اصل مهمانی دادن، ریاکاری است. گاهی نوع غذا و محل اطعام و کیفیت سفره چیدن، تظاهر و خودنمایی است. گاهی مهمانهای خاص و مدعوین، شایسته اطعام نیستند، یا با انگیزه های ریاکارانه و حسابگرانه و مصلحت اندیشانه دعوت می شوند.

همه اینها نارواست و هدر دادن نعمتهای الهی. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هرکس طعامی را از روی ریا و خودنمایی اطعام کند و مهمانی دهد، در روز قیامت، همانند آن خداوند از طعامهای دوزخی به او می خوراند ^(۸۱).

و امام باقر علیه السلام فرمود: ولیمه، در حد یکی دو روز، کرامت و بزرگواری است، بیشتر از آن، ریا و سُمعه است:

﴿الولیمة یوم او یومین مکرمة و مازاد ریا و سمعة﴾ ^(۸۲)

البته اینها در سور دادنها و مهمانیهای رایج و مرسوم به مناسبتهای یاد شده است. اما اصل مهمان دوستی و کرم و اطعام به محرومان، سخاوتی است که هرچه بیشتر و مستمرتر باشد، بهتر و زیبنده تر است.

هاشم، جد بزرگ رسول خدا، همیشه سفره ای باز داشت و غذای آماده او و خانه مهیایش برای عامه مردم، او را به سیادت و آقایی قریش رسانده بود. حاتم طایی، سخاوتمند معروف عرب، خانه ای داشت که ملجاء مردم و محل امید بینوایان و مسافران و مهمانان مختلف بود.

امام حسن مجتبی علیه السلام مهمانخانه ای در منزل داشت که به طور معمول، از طبقات مختلف، بویژه افراد غریب و بی خانه. بینوا و مسافران و یتیمان و محرومان، پیوسته از آن بهره مند می شدند.

برای کریمان بلند همت، اطعام لذتی بیش از طعام خوردن دارد و حظ روحی آنان از این رهگذر است.

چه زیباست این کلام مولا علی علیه السلام که فرمود:

﴿قوت الاجساد الطعام، وقوت الارواح الاطعام﴾^(۸۳)

قوت و غذای جسم، غذا خوردن است، ولی غذای روح، اطعام و غذا دادن. کسی می گفت: بزرگترین لذت روحی من وقتی است که عده ای نیازمند و تهیدست را به مهمانی دعوت کنم و آنها سر سفره نشسته و مشغول خوردن باشند و من از دور، این صحنه را نگاه کنم و لذت ببرم! در قابوس نامه چنین توصیه می کند:

چون میهمان کنی، از خوبی و بدی خوردنی ها عذر نخواه، که این طبع بازاریان باشد، هر ساعت مگویی که فلان چیز بخور، خوب است! یا چرا نمی خوری، یا من نتوانستم سزای تو کنم، که اینها سخن کسانی است که یک بار میهمانی کنند^(۸۴).

آداب مهمانی

ضيافت و مهمانی دو طرف دارد:

یکی مهمان می شود، دیگری میزبان است.

یکی بر سر سفره دیگری می نشیند و طعام می خورد، دیگری سفره می گسترد و اطعام می کند. لذت یکی در غذا خوردن است، و دیگری در طعام دادن.

اصل مهمانی و ضیافت و مواردی را که در اسلام، توصیه به مهمانی دادن شده است، بحث کردیم و با میزبانان سخن گفتیم. اینک سخن با مهمان است و آداب مهمانی رفتن.

مهمان یا در دسر؟

در فرهنگ دینی ما، مهمان حبیب خدا و مایه برکت است، هدیه ای از سوی پروردگار و عامل افزایش رزق و سبب آمرزش گناهان صاحبخانه و سبب نزول مغفرت الهی است. اینها همه بجا و درست، چرا که فرموده معصومین و تعالیم مکتب است. اما در همین جا هزار نکته باریکتر ز مو وجود دارد که اگر مهمانی رفتن ما سبب زحمت و رنجش صاحبخانه شود و او را به درد سر بیندازد، آن وقت چه؟ باز هم رحمت است؟!

البته همه یکسان نیستند و روحیه ها متفاوت است. بعضیها آمادگی پذیرش مهمان ندارند. برخی از وضع مناسبی برای مهمان نوازی و خرج ضیافت برخوردار نیستند. بعضی از نظر جا و منزل و امکانات پذیرایی آبرومندانه از مهمان در مضیقه و فشارند. بعضیها اشتغالاتی دارند که مهمانی مزاحم وقت و یا کارشان خواهد شد. اینجاست که خود مهمان باید مراعات حال طرف را بکند، انتظار بیش از حد نداشته باشد، بی خبر و بی دعوت نرود، دیر وقت و نابهنگام

بر سر صاحب منزل فرود نیاید و او را به تکلیف و زحمت نیفکند (البته
فرودهای اضطراری مستثنی است!...)

سفارش معاشرتی قرآن به مومنان درباره ادب مهمان شدن در خانه پیامبر
ﷺ چنین است:

ای کسانی که ایمان آورده اید!

بدون اذن و اجازه و دعوت برای طعام، وارد خانه پیامبر نشوید،
و هر گاه دعوت شدید، داخل شوید،

و چون غذا خوردید، پخش شوید (و بروید) و برای حرف زدن (و گپ زدن)
ننشینید، این کار شما سبب اذیت پیامبر است و از شما خجالت می کشد، ولی
خداوند از گفتن حق، حیا نمی کند! ^(۸۵)

در مهمانی اگر آداب و سنن اسلامی مراعات شود، دیگر مهمان، اسباب
زحمت و بار خاطر نخواهد شد، بلکه مایه برکت و سبب خوشحالی خواهد بود
و از همین جاست که به مساله تکلف برمی خوریم که پیامدهای بدی دارد و
مایه تلخکامیهایی در زندگی است.

«تکلف» یا «ماحضر»؟

در مثلهای زیبای فارسی است که: رسیده، رسیده خورد،

یا اینکه: مهمان، هر که باشد، در خانه هر چه باشد. ^(۸۶)

چیزی به نام حفظ آبرو یا حیثیت، برای برخی چنان تکلیف آور و مشقت بار
است که برای آن خود را به زحمتهای بسیار دچار می کنند و به هر قیمتی شده
از مهمان پذیرایی می کنند، مبادا که آبرویشان برود. البته توقعات ناپجای برخی
مهمانان هم در این مسأله دخالت دارد.

این گونه مهمان که میزبان را به تکلیف و زحمت می افکند، نه تنها رحمت نیست که شوم است. اگر میان مردم و خویشاوندان صفا و صداقت و صمیمیت باشد و مهمانی از راه برسد و دیر وقت یا نابهنگام باشد، باید به هر چه که هست قناعت کرد. در این صورت، دوستیها و رفت و آمدها تداوم می یابد.

اما رفت و آمدهای هزینه ساز و خرج تراش و تکلف آور، سبب کاهش دید و بازدیدها و مهمانیها و موجب قطع رابطه ها یا کاهش و سردی آن می گردد درسی از امیرمومنان علیه السلام بیاموزیم:

مردی حضرت علی علیه السلام را به خانه دعوت کرد. حضرت فرمود: به سه شرط می آیم. آن مرد پرسید: آن شرط چیست؟ امام پاسخ داد:

یکی اینکه از بیرون خانه چیزی برایم تهیه نکنی.

دوم آنکه آنچه را در خانه داری، پنهان و ذخیره نسازی (هرچه داری بیاوری).

سوم آنکه به خانواده ات اجحاف و فشار وارد نیاوری.

مرد گفت: باشد، می پذیرم.

حضرت قبول کرد و مهمان خانه او شد ^(۸۷).

این حدیث، درسهای عظیم و نکات ظریفی را بیان می کند بعضی ها به خانواده و همسر خویش زحمت بسیار می دهند و تهیه بساط و مواد یک سفره و پخت و پز را به او تحمیل می کنند تا یک مهمانی آبرومند برپا شود. زحمتش را خانم می کشد، ولی پزش را آقا می دهد. این نوعی ستم به خانواده است و روا نیست که از سوی مرد انجام گیرد.

در مهمانی رفتن، هم میهمان نباید متوقع باشد که برای او چنین و چنان کنند و به ماحضَر - هر چه که موجود است - قانع باشد، و هم صاحب خانه خرجی را بر خود و رنجی را بر عیال، تحمیل نکند.

رسول خدا ﷺ فرمود: میهمان تا دو شب مورد اکرام و پذیرایی قرار می گیرد اگر شب سوم فرا رسید دیگر او از اهل خانه محسوب می شود، هر چه که بود، می خورد. ^(۸۸)

نیز از آن حضرت روایت است:

به خانه دیگری چنان وارد نشوید و مهمان نروید که چیزی نداشته باشد تا خرج و انفاق کنند. ^(۸۹) این برای حفظ آبرو و عزت صاحب خانه است که نزد میهمان شرمنده و سرافکننده نشود. در ضرب المثلهای فارسی است که، مهمان دیروقت (یا: ناخوانده) خرجش به پای خودش است.

سلمان و مسلمانی

روش مسلمانی را باید از حضرت سلمان آموخت که اهل قناعت و ساده زیستی بود و پرهیز از تکلف و تجمل. از این رو سلمان فارسی در فضیلتها و ارزشها از اهل بیت به شمار می آمد. (سلمان منا اهل البیت). باری، نقل خاطره ای از سلمان مناسب این بحث است:

یکی از مسلمانان صدر اسلام به نام ابووائل می گوید: من به اتفاق دوستم به خانه سلمان فارسی رفتیم و مدتی نشستیم. هنگام غذا فرا رسید. سلمان گفت اگر نبود آنکه رسول خدا ﷺ از تکلف و خویشتن را به زحمت افکندن نهی کرده است، برایتان غذای خوبتری فراهم می کردم. سپس برخاست و مقداری نان معمولی و نمک آورد و جلوی مهمانان گذاشت. رفیقم گفت کاش: همراه این نمک، مقداری سعتر (مرزه و آویشن) بود! سلمان رفت و ظرف آب خویش را

گرو نهاد و کمی مرزه فراهم کرد و بر سر سفره نهاد. وقتی غذا خوردیم، دوستم گفت: خدا را شکر که به روزی خدا قانعیم! سلمان گفت اگر به رزق خدا قانع بودی، الان ظروف آب من در گرو نبود!...^(۹۰)

سلمان اهل تکلف نبود. ولی وقتی مهمان، خواسته ای را بر زبان آورد و تمنای غذا و طعامی داشت، سلمان ناچار شد که برای رضای خاطر میهمان آن را تامین کند، هر چند با رهن گذاشتن وسیله زندگی!

بسیاری اوقات، نه تنها در مهمانی ها بلکه در مجموعه رفت و آمدها و روابط، توقعات بیجای افراد از یکدیگر، بار سنگینی را به دوش دیگران می گذارد و این هیچ پسندیده و اسلامی نیست! میهمان خوب کسی است که وقتی به خانه کسی می رود، به خصوص اگر بدون اطلاع دادن قبلی باشد، همان جا که کفشهایش را از پا در می آورد، توقع و انتظار را هم از خود جدا کند و بیرون در بگذارد و وارد شود، تاجای هیچ گله ای نباشد. وقتی باری بر دوش میزبان سنگینی نکند، این گونه میهمانی بی زحمت و رنج است و اگر خدا کمک کند به همراه میهمان، روزی او را بفرستد که چه بهتر.

در حدیث است: لا تکلفوا للضيف یا لا یتکلفن احد لضيفه ما لا یقدر؛^(۹۱)

برای پذیرایی از میهمان، خود را بیش از حد توان به زحمت و مشقت نیندازید. می بینید که مساءله، ظریف است و مرزها گاهی آشفته می شود. هم دعوت به پذیرایی از مهمان کرده اند، هم نهی از تکلف! هم مهمان را موهبت الهی شمرده اند و مایه رزق و برکت خانه دانسته اند، هم ایجاد اذیت و سختی برای میزبان را نهی کرده اند. شناخت تکلیف صحیح، هم برای مهمان هم برای میزبان، دقت و ظرافت می طلبد.

مهمان ناخوانده

روابط مودت آمیز در جامعه اسلامی و میان برادران دینی و خانواده ها، باید در سطحی باشد که رفت و آمدها گرم، و مهمانی دادنها صمیمی، مهمانی رفتنها بی تکلف، و پذیراییها خودمانی و بی گله باشد. این مطلوب نهایی است، ولی رعایت آداب خاص، بویژه آنجا که محبتها و صمیمیتها در حدی نیست که هیچ آدابی و القابی مجوی، ضروری است، یکی از این نکات، بی دعوت به مهمانی نرفتن است، یکی هم همراه دعوت شده را با خود نبردن! گرچه میزبانان معمولاً می گویند: خوب، چه می شد مهمانان را هم می آوردید، غریبه که نیستید، می آورید و دور هم بودیم و....

اما توصیه اسلام به پرهیز از این مسأله است. حتی همراه بردن کودکان به مهمانی، اگر دعوت نشده اند، گاهی اشکال شرعی هم پیدا می کند، بویژه اگر در دعوتنامه قید شده باشد که: لطفاً از آوردن بچه....

امام صادق علیه السلام از رسول خدا نقل می کند که فرمود: هرگاه یکی از شما به مهمانی و طعامی دعوت شدید، فرزند خود را همراه نبرید، اگر چنین کنید، کاری ناروا و غاصبانه کرده اید ^(۹۲). این همان عادت ناپسند طفیلی و قفیلی بردن همراه است. و... سومی را هم که صاحبخانه می شناسد!

در حدیث دیگری پیامبر اسلام به حضرت علی علیه السلام در ضمن وصایایی فرمود:

یا علی! هشت گروهند که اگر مورد اهانت قرار گرفتند، خودشان را سرزنش کنند، نه دیگری را. یکی از آنان کسی است که به مهمانی ای که دعوت نشده برود و بر سر سفره ناخوانده بنشیند:

﴿الذاهب الی مائدة لم یدع الیها ^(۹۳)....﴾

گله نداشتن

مشهور است که: سفره نینداخته یک عیب دارد. سفره انداخته هزار عیب! این مثل همان کلام دیگر است که می گویند: دیکته نوشته نشده، غلط ندارد! وقتی کسانی مهمانی می دهند، بخصوص به صورت دسته جمعی و عمومی، چیزی به نام گلایه مطرح می شود. البته ما نباید اهل گله باشیم که چرا مثلا ما را خبر نکردند، مگر غریبه بودیم که دعوت نشدیم و... از طرف دیگر هم میزبان باید خود را برای گلایه های احتمالی آماده کند.

اما آنچه برای دیگران بسیار کارساز است، عدم توقع است. نتیجه این روحیه، آرامش وجدان و آسایش درون است. اگر کسی از دوستان، بستگان، همسایگان و همکاران، سوری داد و ما جزو مدعوین نبودیم، چه جای گلایه؟... مگر به ما بدهکار بوده است؟ شاید دسترسی نداشته، شاید فراموش کرده که بگوید و از قلم افتاده ایم، شاید از نظر جا و غذا، امکانات و ظرفیت نبوده، و... یا به هر دلیل دیگری به ما نگفته است.

چرا به ما بربخورد و غبار کدورت بر آینه دوستیهایمان بنشیند؟! حیف است که حریم و مرز دوستیها و خویشاوندیها با این گونه مسایل، آشفته گردد. زبان به گلایه گشودن، هم طرف مقابل را شرمنده و رنجیده می کند، هم نشانه کم ظرفیتی و دون همتی و حقارت نفس گله کننده است.

مناعت طبع، گوهری است که نباید آن را با سنگ توقعهای کوچک شکست! اگر به مهمانی هم رفتیم و غذا و جا و شرایط بر طبق میل و انتظارمان نبود، باز هم عیب جویی و شکوه، مناسب نیست؛ زیرا گلایه های بعدی، نه عیوب و کاستیهای گذشته را اصلاح می کند، نه چیزی عاید ما می شود. تنها پایین بودن سطح اندیشه و افق فرهنگ خویش را با این کار، نشان داده ایم.

ایثار و گذشت و بلندنظری و والاهمتی، مخصوص همین جاهاست! پس
همت بلنددار... مبدا صفای دوستی و خویشاوندی با چنین توقعهایی به کدورت
مبدل شود. حیف است!

۸ - با همسایگان

آیا تا به حال، از دست همسایه ناراحت شده اید؟
یا به عکس، همسایه از شما رنجیده و دلخور شده است؟
علت چیست؟ و... چگونه می توان از آن پیشگیری کرد و راه همزیستی و
حسن معاشرت با همسایگان چیست؟
این مسأله گاهی به نشناختن حقوق همسایه مربوط می شود، گاهی هم
ریشه در رعایت نکردن آن دارد. ببینیم در دستورالعملهای مکتب، چه نکاتی
وجود دارد؟

سایه همسایه

آیا دو همسایه، تنها در سایه شریکند و نزدیک به هم؟ یا حق و حقوق و حد
و حدودی هم وجود دارد؟
بعضی می گویند: چهار دیواری، اختیاری. اما این سخن. نه معقول است، نه
مشروع. نه با عرف سازگار است، نه با شرع و عقل. گرچه انسانها را دیوارهای
خانه ها از هم جدا می کند و هر کس وارد محدوده خانه و زندگی خویش می
شود، اما زندگی اجتماعی، افراد جامعه را بصورت اعضای یک خانواده در می
آورد، که پیوسته با هم در ارتباط، رفت و آمد، برخورد و تعاون اند و نیازهای
متقابل به یکدیگر دارند. از این رو، سایه هرکدام از دو همسایه، باید آرام بخش
دیگری باشد و هر یک زیر سایه همسایه خود، احساس امنیت، آسودگی و
اعتماد کنند. این چیزی است که دستورهای معاشرتی و اخلاقی اسلام بر آن
تأکید اکید دارد.

در متون دینی چیزی به نام حسن الجوار یا تعهدالجیران و... دیده می شود، یعنی رسیدگی و سرکشی به همسایگان و داشتن رفتاری نیک با آنان و هم آزار نرساندن به همسایه و صبوری و تحمل نسبت به آنچه از ناملایمات، از آن ناحیه سر می زند. همچنان که خود شما نیز از همسایه تان توقع دارید سازگاری نشان دهند و با اندک چیزی عصبانی نشوند و پرخاش نکنند، خودتان نیز در معرض همین خواسته و انتظار از سوی همسایگانید.

هرچه روحیه دینی و اخوت اسلامی میان افراد جامعه حاکم باشد، به همان اندازه رابطه ها نزدیکتر و صمیمی تر و فاصله ها کمتر و کمتر می شود و دو همسایه، بازوی یکدیگر می شوند و در غم و شادی و راحت و رنج، شریک هم می گردند. برعکس آن در جوامع غربی و اروپایی و غرب زده است، که هر چه علایق مذهبی کم رنگ تر و ضعیف تر باشد، زندگیها حالت سردی و کسالت بار می یابد و به زندگی غریبها شبیه می شود، که نه تنها یک دیوار، بلکه دیوارهای متعددی میان دو همسایه و دو هم محل، یا کسانی که در یک خیابان یا یک مجتمع مسکونی به سر می برند، پدید می آید و همسایه از حال و روزگار همسایه بغلی یا طبقه بالا یا پایین یا خانه روبرویی بی خبر است.

راستی... این گونه زیستن، انسانی و اسلامی است؟ پس جایگاه عواطف اجتماعی کجاست؟

همسایه کیست؟ وظیفه ما نسبت به او چیست؟ و حد و حریم همسایگی تا کجاست؟...

همسایگی و حسن همجواری

حسن همجواری تنها یک اصطلاح سیاسی در ارتباط میان کشورها نیست، و تنها کاربرد بین المللی ندارد. میان اهل یک محل، یا در روابط دو همسایه نیز

مطرح است. داشتن بهترین خانه، اما با همسایه ای بد و ناهنجار و مردم آزار، مفت هم گران است! افراد عاقل و هوشیار، در جای خانه می خرند که محلش خوب و همسایگانش سالم باشند. وگرنه، یا باید خانه را عوض کنند، یا عمری در رنج و عذاب به سر برند. توجه به همسایه در خریدن و ساختن خانه، مغازه و محل کار، نشانه خردمندی است.

پیشوای نخستین ما، در نامه ای که به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام به عنوان توصیه هایی از پدری دنیا دیده و با تجربه می نویسد، از جمله می فرماید:

﴿سل عن الرفیق قبل الطریق و عن الجار قبل الدار؛^(۹۴)﴾

پیش از سفر، از همسفر پیرس و پیش از خانه، از همسایه!

آری... بسا کس اند، از این همرهان آری گوی،

که دل به وسوسه راه دیگری دارند.

بسا کس اند، که جایی موافقان رهند،

که خود، نه جای هماهنگی است و همراهی است.

بدین سبب،

نخست باید آیین همرهی دانست!

همسایه خوب داشتن، نعمتی ارزشمند است و همسایه خوب بودن، محبت آور و رفیق ساز است. همیشه دلها متوجه جایی می شود که دوستی و نیکی از آنجا بجوشد و بترآود. هر جا که شهد خیر باشد، افراد هم گرد هم می آیند و افراد جامعه، دلگرم شده، محیط هم آباد می گردد. نقش رفتار نیک در همسایگی و ایجاد تجمعهای پرشکوه و الفت‌های اجتماعی فراوان است. حضرت علی علیه السلام می فرماید: آنکه همسایه اش نیکو باشد، همسایگانش روزافزون می شود. من حسن جواره کثر جیرانه ^(۹۵).

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است:

﴿حسن الجوار یعمّر الدیار و یزید فی الاعمار﴾^(۹۶)

خوش همسایگی، هم آبادیها را آبادان می سازد و هم عمرها را می افزاید!
در این دو حدیث، هم به بازده عمرانی و اجتماعی سلوک شایسته در
همسایگی اشاره شد، هم به منافع شخصی و بهداشت روانی. البته در پادشاهای
اخروی آن احادیث فراوانی نقل شده است^(۹۷).

توصیه به «حسن جوار»

حضرت امیر علیه السلام، پس از آنکه از دست شقی ترین افراد کوردل و کج فهم،
ضربت خورد و در بستر افتاد، در آستانه شهادت، وصایای ارزشمندی خطاب به
فرزندان و پیروانش فرمود که بخشی از آنها هم به حقوق همسایه مربوط می
شود؛

﴿اللّٰهُ اللهُ فی جیرانکم، فانها وصیة نبیکم، ما زال یوصی بهم حتی ظننا انه
سیورثهم﴾^(۹۸)

این سفارش علی علیه السلام در واپسین لحظات عمر است که فرمود:
خدای را، خدای را، درباره همسایگانتان، که این وصیت پیامبر شماست.
پیامبر خدا همواره نسبت به همسایگان سفارش می فرمود، تا حدی که گمان
کردیم آنها را از ارث برندگان قرار خواهد داد!

امام صادق علیه السلام نیز در سخنی فرموده است: بر شما باد نماز خواندن در
مسجدها و همسایگی خوب با مردم^(۹۹). اگر به دستور مکتب، رفتار بزرگوارانه
و شایسته با همسایگان داشته باشیم، دوستیها را جلب می کند و افراد در
گرفتاریها و مشکلات و نیازهای متقابل، با بهره گیری از این تکیه گاه، می
توانند از قوت روح برخوردار باشند.

گاهی هم باید جور همسایه را کشید. این شرط همسایگی خوب است. حسن جوار تنها به این نیست که اذیت و رنجی به همسایه نرسانیم. گاهی تحمل سختیها و ناملایماتی از سوی او برایمان پیش می آید، مصداق این حسن همجواری است. اگر بخواهیم روابط از هم نگسلد، باید صبور بود و با تحمل، وگرنه، پاسخ بدی را با بدی دادن و در زشتیها مقابله به مثل کردن، نشان حقارت روح و دون همتی است. به علاوه این کار از همه برمی آید. گذشت و تحمل است که اراده و ایمان و بزرگواری می طلبد.

در عالم رفاقت، شراکت، دوستی، ازدواج و همسری، همسفری، محیط کار و... نیز باید گاهی سنگ زیرین آسیا بود، نه کم ظرفیت و بی طاقت.

امام کاظم علیه السلام فرمود: حسن جوار و همسایه خوب بودن، تنها آزار نرساندن نیست، بلکه آن است که بر اذیت همسایه صبور و بردبار باشی: ﴿لیس

حسن الجوار کف الاءذی و لکن حسن الجوار صبرک علی الاءذی.﴾^(۱۰۰)

روشن است که این گونه حدیثها هرگز مجوز همسایه آزاری نیست. اگر توصیه به بردباری نسبت به آزار همسایه شده، بیش از آن و اکیدتر و شدیدتر، سفارش به خوش رفتاری و نرساندن آسیب و آزار به همسایگان شده است. مزاحمت برای همسایه، از بدترین رفتارهای اجتماعی است.

آخرین مرز

در هر چیزی حد و مرز و حریمی وجود دارد. وقتی از اندازه گذشت، صحنه بر می گردد و اوضاع، به گونه ای دیگر می شود. تحمل نسبت به آزار و زحمت آفرینی همسایه نیز این گونه است. گاهی مزاحمت به حدی می رسد که پایان خط است و حریمها و حرمتها دیگر فرو می ریزد، چون خود همسایه مردم آزار، حریم نگه نداشته است.

در تاریخ است که مردی خدمت پیامبر رسید و از آزار همسایه اش شکایت کرد. حضرت فرمود: برو و تحمل کن. بار دوم که به شکوه آمد و نالید، پیامبر باز هم دستور صبر و تحمل داد. آزار همسایه به اوج رسید و خارج از مرز تحمل. وقتی برای سومین بار، شکایت از همسایه کرد، حضرت رسول چنین راهنمایی و سفارش کرد: روز جمعه، وقتی که مردم به سوی نماز جمعه می روند، تو وسایل و اسباب و اثاث خویش را بیرون بریز و در رهگذار مردم قرار بده، تا همه آنان که به نماز می روند، این صحنه را ببینند. وقتی علت را می پرسند، ماجرا را به آنان بگو. آن مرد نیز چنان کرد. همسایه مردم آزار (که آبروی خود را در خطر دید) بی درنگ به سوی او شتافت و ملتمسانه از او خواست که وسایلش را به خانه برگرداند و قول داد و عهد و پیمان بست که دیگر آن گونه رفتار نکند (۱۰۱).

این نتیجه بی پروایی و قدرشناسی نسبت به لطفها و مداراهاست. لطف خدا هم با انسان خطاکار مدارا می کند، ولی... چون که از حد بگذری، رسوا کند. از حلم و بردباری دیگران نباید سوء استفاده کرد و نجابت و بزرگواری دیگران را نباید به حساب ضعف یا بی عرضگی آنان گذاشت.

حد و حق همسایه

محدوده رعایت حقوق همسایگان و داشتن رفتار شایسته، تنها به همسایه دست راست و چپ خانه منحصر نمی شود و تنها به پرهیز از آزار هم خلاصه نمی گردد.

سرکشی، رسیدگی، احوالپرسی، رفت و آمد، مساعدت و یاری، عیادت، انفاق و صدقه، رفع نیاز، همدردی و... از جمله اموری است که بر عهده هر همسایه است و اینها نشانه فتوت و جوانمردی است. پیشوای جوانمردان، علی بن ابی

طالب عليه السلام فرمود: ﴿من المروة تعهد الجيران ^(۱۰۲)﴾ رسیدگی به همسایگان از مروت و جوانمردی است. حضرت امام باقر عليه السلام نیز در بیان صفات و خصال شیعه و پیروان و رهروان خط اهل بیت، یکی هم همین را دانسته و فرموده است:

﴿والتعاهد للجيران من الفقراء و اهل المسكنة و الغارمین و الايتام...! ^(۱۰۳)﴾
از نشانه های پیروان ما، رسیدگی به همسایگان نیازمند و تهی دست و بدهکاران و یتیمان است. چگونه انسان شرافتمند و با وجدان می تواند آسوده با شکم سیر بخوابد و مرفه و برخوردار باشد، در حالی که در همسایگانش محرومان تهیدست، یتیمان بی سرپرست، گرسنگان بی نوا و بدهکاران درمانده باشند و او بتواند گریهی بگشاید، اما بی تفاوت باشد؟ اینجاست که کلام نورانی پیامبر خدا در تارک تاریخ می درخشد که فرمود: هرکس سیر بخوابد، در حالی که همسایه مسلمانش گرسنه باشد، به من ایمان نیاورده است. ﴿ما آمن بی من بات شعبانا و جاره المسلم جابع ^(۱۰۴)﴾ آری، مسلمانی به عمل است، نه به ادعا و شعار!

این حقوق و رعایتها به تعبیر احادیث، تا مرز چهل همسایه از هر طرف است. امام صادق عليه السلام از رسول اکرم صلى الله عليه وآله نقل می کند که فرمود: هر چهل خانه از هر چهار طرف، همسایه محسوب می شود ^(۱۰۵).

امام باقر عليه السلام می فرماید:

﴿حد الجوار اربعون دارا من كل جانب من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله ^(۱۰۶)﴾ که مضمونش همان حد و حریم همسایگی تا چهل خانه از چهار طرف است.

اگر این حق و حد و حریم که اسلام بیان کرده است، مسؤ و لانه شناخته و رعایت شود، در جامعه اسلامی نیازمند و گرفتار و بینوایان بی سرپرست و

رنجدیدگان دست از همه جا کوتاه و آبرومندانی که صورت خود را با سیلی سرخ نگه می دارند یافت نخواهد شد. سخن را در این بخش، با کلامی از محدث بزرگوار، مرحوم شیخ عباس قمی به پایان می بریم، که چنین نوشته است:

... در زمینه معاشرت نیکو با همسایه، حدیث بسیار است و حسن جوار هم تنها پرهیز از همسایه آزاری نیست. بلکه تحمل جفا و ناملایمات همسایه هم از آن جمله است. همچنین از امور مربوط به خوش همسایگی، ابتدا کردن به سلام، عیادت در هنگام بیماری، تسلیت و تعزیت گفتن در سوگها و مصیبتها، تبریک و تهنیت گفتن در شادیهها و اعیاد، چشم پوشی از لغزشها، سرک نکشیدن به رازها و امور پنهانی همسایه، مضایقه نکردن از کمکهایی که مورد نیاز او است، حتی اگر می خواهد چوبی (و تیر آهنی) بر دیوارت بگذارد، یا ناودانی را بر خانه تو بگذارد و از این گونه امور... مضایقه نکنی و سخت نگیری... (۱۰۷)

۹ - سوغات و عیادت

چه خوب است که دیدارها، همراه با تحفه و هدیه ای باشد، تا لذت بخش تر و مودت آمیزتر گردد.

اصل هدیه، جلب محبت و مودت می کند، اگر در دیدارهای پس از مسافرت و زیارت باشد، چه بهتر و بیشتر!

از مولایمان علی علیه السلام است:

﴿الهدیة تجلب المحبة﴾ (۱۰۸)

هدیه، دوستی می آورد.

این کار، هم بازگشت از سفرها را شیرین می سازد، هم در یادها زنده نگه می دارد و خاطره انگیز می شود. چه بسیار کسانی که خاطره شیرین یک سفر را تنها از رهگذر هدیه و سوغاتش در یاد خود نگه داشته اند. عیدی گرفتن های دوران کودکی و جوایزی که دانش آموزان دریافت می کنند اغلب جزء شیرین ترین و فراموش نشدنی ترین خاطرات زندگی آنهاست.

وقتی افراد یک خانواده، چشم به راه بازگشت مسافرشان از حج، مشهد، شهرهای داخلی یا سفرهای خارجی باشند، هنگام آمدنش کلمه سوغات، شیرین ترین وردی است که بر زبانهایشان جاری می شود و بر خاطرشان می گذرد. از این طریق، خانواده نیز خوشحال می شوند.

سوغات آوردن (اگر در حد و حدود مناسب و در شائن انسان باشد) سنتی اسلامی است و نشانه آن است که مسافر، در سفر هم به یاد آنها بوده است.

مهم، اصل هدیه و سوغات است، قیمت آن چندان مهم نیست. یعنی ارزش معنوی و عاطفی هدیه جای توجه است، نه ارزش مادی و ریالی آن.

گاهی یک شیشه عطر، یک تسبیح و سجاده، یک کتاب و مجله، یک دست کفش و لباس، یک کیف و جوراب، یک شیرینی و میوه محلی از محل سفر و... حلاوتی فراموش نشدنی پدید می آورد.

هدیه، هر چه باشد

لازم نیست سفر، حتما طولانی یا به جاهای دور باشد، تا هدیه بطلبید! و ضرورت هم ندارد که سوغات، گرانبها و دارای ارزش مادی بالا باشد! گفتیم که خود سوغات و هدیه سفر، ارزشی معنوی و اخلاقی دارد، هر چند قیمتش نازل و مقدارش اندک باشد.

بشنویم از اسوه اخلاق، حضرت رسول ﷺ که فرمود:

﴿اذا خرج احدکم الی سفر ثم قدم علی اهله فلیهدهم ولیطرفهم ولو بحجارة؛﴾
(۱۰۹)

هرگاه یکی از شما به سفر رفت، هنگامی که به سوی خانه و خانواده اش برمی گردد، حتما بر ایشان هدیه و سوغات آورد، حتی اگر شده، سنگی باشد!... روشن است که هدف آن حضرت، آوردن سنگ نیست، بلکه می خواهد بفرماید هدیه، هر چند ارزان و ناچیز هم باشد، موضوعیت دارد و خوب است که مرد خانه و بزرگ خانواده، دست خالی و بی سوغات به خانواده اش برنگردد.

البته اگر سفر، سفری معنوی باشد (مانند حج، عمره، سوریه، مشهد و...) از مسافر آگاه و مکتبی انتظار می رود که رهاوردهای معنوی از این سفر برای خانواده و دوستان بیاورد و دریافتهای، معرفتها، آموخته های سفر را به عنوان یک ارمغان برای دیدار کنندگانش بازگو کند و آنان را در فضای معنوی و روحانی مسافرت خویش قرار دهد متأسفانه این گونه تحفه ها بسیار اندک و زائران ما،

کیف و چمدان خویش را از هرچیز پر می کنند، جز خاطرات معنوی و رهاوردهای روحی و تربیتی؛ مگر کسانی انگشت شمار، که خداوند بر شمارشان بیفزاید.

عیادت بیمار

از نمونه های بارز اخلاقی معاشرت، رفتن به عیادت بیماران است. چه در شهری که هستیم، چه با سفر به شهری دیگر، چه بیمارانی که از خویشاوندان و فامیل اند، چه آنان که دوست و آشنایند، و چه حتی عیادت بیماران غریب و بی دوست و آشنا!

به قول سعدی: قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید^(۱۱۰).

تندرستی از نعمتهای ناشناخته الهی است. آنکه بیمار می شود، چشم به راه دیدار و سرکشی و احوالپرسی دوستان و بستگان است و از تفقد آنان خرسند می شود.

از بهترین کارها که پاداش بسیار نیز دارد و موجب رضای خالق و مخلوق است، عیادت بیمار است.

این عمل در اسلام، آداب خاصی دارد. نیکو است که انسان به عنوان سرکشی و احوالپرسی از مریض، به سراغ او برود، کم بنشیند (مگر آنکه خود بیمار، طالب و مشتاق باشد بیشتر بنشیند) دست و نبض بیمار را بگیرد، دست بر پیشانی اش بگذارد، به مریض دعا کند، از او دعا بخواهد، ولی به هر گونه ای باشد که اسباب زحمت بیمار و خانواده اش را فراهم نسازد^(۱۱۱).

حتی چیزی با خود بردن هنگام رفتن به عیادت بیمار (همان گونه که رایج و مرسوم است) بسیار پسندیده است.

یکی از غلامان امام صادق علیه السلام می گوید: یکی از آشنایان ما بیمار شد. جمعی از دوستان به ملاقات او می رفتیم که در راه، به امام صادق علیه السلام برخوردیم. امام پرسید: کجا؟ گفتیم: به عیادت فلانی می رویم. فرمود: بایستید. ما نیز ایستادیم. پرسید: آیا میوه ای سیبی، گلابی، عطر و... چیزی همراه دارید؟ گفتیم: نه، هیچ یک از اینها را نداریم. فرمود: آیا نمی دانید هر چه که نزد بیمار برده شود، با همان خوشحال می شود و مایه راحت و استراحت او است ^(۱۱۲)؟ این، حتی نشانه کاهش دردهای جسمی در سایه خرسندیهای روحی است، چیزی که در روانشناسی و درمان جدید، به عنوان یک دستور درمانی مورد توجه است.

اخلاق پیامبرانه

رفت و آمد به خانه بیماران و عیادتشان و تفقد از حالشان، از اخلاق انبیایی است و سبب تحکیم رابطه ها و تقویت دوستیها و الفت خانواده هاست. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز به عیادت بیماران می رفت. حتی یک بار از یک یهودی عیادت فرمود که همسایه او بود ^(۱۱۳). آنچه به عیادت، ارزش می بخشد، خدایی بودن آن و اخلاص در عیادت است، حتی خارج از مرز دوستی و رفاقت و آشنایی و شغل و موقعیت طرف به عیادت رفتن مهم است. این در آنجا جلوه می کند که مریض، گمنام و بی کس و ناشناخته و غریب باشد که بیش از دیگران چشم به راه دیدار کنندگان است. تعبیر فی الله که در روایات عیادت بیماران به چشم می خورد، به همین نکته حساس اشاره کند. چگونه می توان به این گوهر دست یافت و از کجا می توان نیت خدایی را در عیادتها تشخیص داد؟

عیادت بی ریا

وقتی به عیادت بیماری می روید، روی چه انگیزه ای است؟ آیا از ترس گلایه های بعدی او و خانواده او است؟ یا اینکه چون همسایه و آشناست و فردا چشم در چشم هم خواهید انداخت؟ یا چون رئیس و مسؤؤل است؟ یا برای خدا؟

البته دلجویی از یک بیمار و خانواده اش یا رعایت حق همسایگی و حق رئیس، جای خود دارد، ولی آیا شده که جعبه شیرینی یا پاکت میوه ای بگیرید و به عیادت بیمارانی در بیمارستانها بروید که کسی را ندارد و شما را هم نمی شناسد؟ در ایام جنگ، بعضیها به دیدار و عیادت رزمندگان مجروح می رفتند که در شهرستانهایی دور از بستگان خود تحت درمان بودند، بی آنکه سابقه آشنایی با مجروحان جنگی داشته باشند، تنها به خاطر خدا و انجام وظیفه دینی و انسانی.

این کار، بس عظیم است و الهی! و مایه آسانی حساب خداوند در قیامت می گردد. در حدیث قدسی آمده است:

﴿من عاد مومنا فی فقد عادنی؛﴾^(۱۱۴)

هرکس در راه من (به خاطر خدا) مومنی را عیادت کند، مرا عیادت کرده است.

در حدیث است که روز قیامت، پروردگار به بنی آدم خطاب می کند: مریض شدم چرا به عیادت نیامدی؟ می گوید: خدایا! تو پروردگار جهانی، چگونه به عیادت تو می آمدم؟ پاسخ می شنود: فلان بنده ام بیمار شد و از او عیادت نکردی! مگر نمی دانستی که اگر به عیادتش می رفتی، مرا نزد او می یافتی^(۱۱۵)؟

به علاوه، عیادت بیمار، انسان را به یاد قیامت می اندازد و او را متوجه نعمت تندرستی می سازد و زمینه ساز شکر به خاطر سلامتی می گردد. از رسول خدا ﷺ روایت شده است که: به عیادت بیمار و تشییع جنازه بروید، که شما را به یاد آخرت می اندازد (۱۱۶).

عیادت و سوغات بی توقع

دانستیم که اگر به عیادت بیمار، یا هدیه و سوغات، جنبه الهی بدهیم و آن را به حساب خدا بگذاریم، هم پاداش بیشتری می بریم، هم به ترویج این گونه سنتهای اسلامی در اخلاق معاشرت، کمک کرده ایم. با این حساب، نباید در دادن هدیه و بردن سوغات یا رفتن به عیادت بیمار، حساب عوض و جایگزین آن را کرد. گلایه از اینکه چرا ما به عیادتش رفتیم، او به عیادت ما نیامد، کم ظرفیتی است، یا اگر کسی هنگام بیماریتان از شما عیادت نکرد، شما مقابله به مثل نکنید و کریم و بزرگواری باشید.

رسول اکرم ﷺ فرموده است:

﴿عَدُّ مَنْ لَا يَعُودُكَ وَاهِدٌ مِنْ لَا يَهْدِي لَكَ؛﴾ (۱۱۷) ﴿

به عیادت کسی برو که از تو عیادت نکرده است و برای کسی هدیه بپر که برای تو هدیه و سوغات نیاورده است.

و... اخلاص و وسعت نظر و بزرگ منشی، از همین جاها شناخته می شود!...

۱۰ - حریم خانه و زندگی

منظور، حریم زمینی و جغرافیایی مورد نظر نیست، بلکه حریم حقوقی و آسایش و آزادی افراد، منظور است.

زندگی شخصی افراد و اوضاع خصوصی داخل خانه و روابط درونی، حد و حریمی دارد که باید پاس داشته شود، تا روابط دوستی و صفا نیز محفوظ بماند، چرا که تعدی به این حریم و مراعات نکردن این حق، کدورتها و دشمنیهایی را در پی دارد.

بگذارید سخن را اینگونه آغاز کنیم، با طرح این سؤال:

آیا شما دوست دارید کسی سرزده و بی خبر، وارد خانه شما بشود؟

آیا ناراحت نمی شوید اگر دیگران، بدون رضایت شما در کیف و کمد یا اتاق

و محل کار شما را باز کنند؟

آیا از دید زدن دیگران به دست خط و نوشته های محرمانه یا خصوصی تان،

بدتان نمی آید؟

آیا اگر کسی از اسرار شما مطلع شود، یا آنکه خودتان رازی را با کسی در

میان بگذارید، بخصوص اگر راز خانوادگی و مربوط به زندگی خصوصی شما

باشد، او هم به دیگران برساند، خوب است؟

آیا خوشتان می آید که بدون رضایت شما، کسی در اموال و وسایل شما

تصرف کند؟

دید زدن به درون خانه دیگران چگونه است؟

اینها و مسایلی از این قبیل، نشان می دهد که شما برای زندگی و خانه

خویش، حریمی قایل هستید و دوست ندارید که آنها نادیده گرفته شود. مراعات

یا عدم مراعات این نکات زیر، از جمله موضوعات اخلاق معاشرتی است که در

اسلام برای آن قانون و حکم خاص وجود دارد. این مسأله را کمی بازتر مطرح می‌کنیم:

خانه، یا محل آرامش و ایمنی

به محل مسکونی هر فرد یا خانواده ای، مسکن هم گفته می‌شود. یعنی اینکه خانه، محل قرار و استقرار و آرامش و سکون نفس و اطمینان خاطر است. از این رو، انسان باید در محل سکونت خویش، احساس امنیت و آرامش داشته باشد. برای تاءمین این احساس آرامش نیز، اقدامهای گوناگونی لازم است. از طرز معماری خانه و نداشتن اشراف بر آن و مناسب بودن همسایه ها گرفته، تا نحوه ارتباط دیگران و همسایگان و تردد کنندگان به خانه.

در اتاق خصوصی، نباید کسی واهمه ورود ناگهانی دیگران را داشته باشد. در خانه شخصی هم، نباید دیگران بی اجازه و بی رضایت یا سرزده وارد شوند. اگر خانه ای مصون از دید زدن دیگران و چشم چرانی نگاههای آلوده نباشد، مسکن نیست، بلکه عامل تشنج و اضطراب است.

اینکه باید بر در خانه یا اتاق، پرده باشد، برای جلوگیری از افتادن نگاه ناروا به درون خانه است. اینکه قبل از ورود به خانه ای باید اجازه گرفت و خبر داد، برای همین نکته است. البته، هم صاحب خانه باید در تجهیز خانه اش و تاءمین وسایلی که به این ایمنی و آرامش و آسایش کمک می‌کند بکوشد، هم رهگذران، همسایگان، طبقات بالا و خانه های مشرف باید نگاه خود را کنترل کنند.

اگر بر در خانه ای پرده نباشد، باید کنار راست یا چپ ایستاد و در زد و یا صاحبخانه را صدا کرد، تا چشم به درون خانه نیفتد.

بگذارید از اسوه اخلاق بیاموزیم:

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که رفتارش مایه درس و الگو برای همگان است، وقتی به در خانه کسی می آمد، روبه روی در نمی ایستاد؛ بلکه سمت راست یا چپ قرار می گرفت و می فرمود: السلام علیکم. با این سلام دادن بلند، اجازه ورود می گرفت. زیرا آن روزها هنوز معمول نشده بود که همه در برابر خانه شان پرده بیاویزند ^(۱۱۸).

یک بار هم ابو سعید خدری روبه روی خانه حضرت ایستاد و اذن ورود طلبید. حضرت فرمود: روبه روی در، اجازه ورود مگیر ^(۱۱۹)!

وقتی اشخاص به خانه شخصی خود وارد می شوند، نوعی پناهگاه امن و آسوده را برگزیده اند تا استراحت کنند و آزاد باشند. این نکته ایجاب می کند که حریم و حرمت داخله منزلها حفظ شود و بی اجازه، کسی وارد خانه ها نگردد.

استیذان

در اینجا با یک واژه قرآنی و حدیثی که به همین مسأله مربوط می شود آشنا می شویم. استیذان یعنی اذن طلبیدن، اجازه گرفتن و رخصت خواستن هنگام ورود به اتاق کسی دیگر.

همچنان که گذشت، خداوند خانه ها را محل آسایش افراد قرار داده و برای آنها حکم ویژه ای مقرر کرده است. چه بسا کسی خسته یا بیمار یا بی حال است و آمادگی پذیرش کسی را ندارد.

یا در خانه اش کسی است که با وجود او، نمی خواهد دیگری را پذیرا باشد.

یا اوضاع خانه به نحوی است که دوست ندارد دیگران، آن حالت و وضع را ببینند.

یا از نظر لباس و وضع پوشش در شرایطی است که آماده آمدن کسی نیست، یا وقت و هنگامی است که لباسها را درآورده و به استراحت نیمروز یا شبانه پرداخته و مایل یا مهيای آن نیست که کسی مزاحم یا وارد شود یا... یا... به هر دلیلی، گاهی شرایط به گونه ای است که بی اذن وارد شدن، صاحبخانه را ناراحت می کند. در چنین مواقعی باید اجازه گرفت.

دیده اید که افراد یک خانه، وقتی از پیش، در جریان آمدن کسی باشند یا خودشان مهمان دعوت کرده باشند، خانه را مرتب و خود را مهيای پذیرش و پذیرایی می کنند. ولی وقتی کسی بی خبر و سرزده وارد می شود، هر کدام به گوشه ای فرار می کنند، یا با شتاب و عجله، به جمع و جور کردن وسایل خانه و سامان دادن به وضع ظاهری منزل می پردازند. این یعنی چه؟ یعنی اینکه افراد، همیشه آمادگی پذیرش دیگران را بخصوص بی خبر و ناگهانی ندارند.

در چنین مواردی وظیفه داریم که استیذان یا استیناس کنیم و بدون خبر دادن و سرزده وارد نشویم، تا به حریم امنیت شخصی افراد در درون خانه، تعدی نکرده باشیم.

نحوه خبر دادن متفاوت و بسته به شرایط و محیطها و اشخاص گوناگون است.

با در زدن، اجازه گرفتن، یا الله گفتن، زنگ زدن، سرفه کردن، پابر زمین کشیدن یا به هر وسیله ممکن باید صاحب خانه یا ساکن اتاق و محلی را خبر داد. اگر اجازه ورود داده شد، وارد می شویم، وگرنه، بدون هیچ ناراحتی برمی گردیم. همچنان که اگر ما در شرایط نامساعد بودیم و برای ورود کسی به خانه یا محل کار، تمایل نشان ندادیم، انتظار داریم که نرنجد و این را توهین تلقی نکند.

از پیشوایان پیاموزیم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم همواره برای ورود به خانه دیگران، اجازه می گرفت. اجازه گرفتنش هم به این صورت بود که با صدای بلند، به اهل خانه جواب می داد و منتظر جواب مثبت می ماند. حتی برای ورود به خانه دخترش فاطمه زهرا (سلام الله علیها) نیز بیرون خانه می ایستاد و با صدای بلند سلام می کرد. شنیدن جواب از داخل خانه به معنای آمادگی آنان برای ورود پیامبر بود و آن حضرت داخل می شد (۱۲۰).

به نظر برخی فقها، این اجازه گرفتن سه بار لازم است. برخی هم یک بار را کافی می دانند. ولی رعایت جنبه اخلاقی اقتضا می کند سه بار، اعلان قبلی شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

برای ورود به خانه ای، اذن گرفتن و اعلام، سه بار است: بار اول، تا بشنوند. بار دوم برای آنکه خود را جمع و جور کنند. در مرتبه سوم اگر مایل بودند اجازه دهند، والا، اذن نمی دهند و اجازه گیرنده برمی گردد: ﴿الاستیذان ثلاثة: اولهن یسمعون، و الثانية یحذرون و الثالثة ان شاءوا اذنوا و ان شاءوا لم یفعلوا، فیرجع المستاءذن﴾ (۱۲۱)

در سیره پیامبر نسبت به حضرت زهرا (سلام الله علیها) نوشته اند که گاهی در خانه آنها می آمد، سلام می داد، پاسخ نمی شنید. تا بار سوم، که می خواست برگردد، آنان جواب می دادند. حضرت می پرسید: چرا جواب نمی دادید؟ می گفتند: یا رسول الله، دوست داشتیم که صدای تو را بشنویم (این نمونه و شبیه آن در مورد قیس بن سعد بن عباده هم نقل شده است).

سرزده وارد خانه شدن، حتی خانه خود نیز ناپسند است. در آداب سفر آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نهی کرد که اگر کسی شبانه از

مسافرت برگشت، سرزده وارد خانه شود، مگر آنکه قبلا اعلام کند و خبر دهد:

﴿نهی رسول الله ﷺ ان يطرق الرجل اهله ليلا اذا جاء من الغيبة حتى يؤذنه﴾
(۱۲۲)

از زبان قرآن

گفتیم که موضوع استیزان، در قرآن هم آمده است و نشان دهنده اهمیت این مسأله در روابط اجتماعی و خانوادگی است. جایگاه این مسأله در آیات قرآن، بیشتر مسایل جنسی و نگاههای ناخواسته است و آیات قبل و بعدش نیز به کنترل چشم و نگاه مرتبط است. چه بسا سرزده وارد اتاق یا خانه یا محلی شدن، سبب می شود که نگاه به چهره یا اندام یا صحنه ای بیفتد که ابلیس وسوسه گر، انسان را به دام و کام فتنه بکشد. از این رو اجازه ورود گرفتن، یک پیشگیری احتیاط آمیز از هر نوع نگاه ناروا یا دیدن صحنه های ناپسند یا غیر حلال است.

از زبان قرآن بشنویم که می فرماید:

ای ایمان آورده ها! به خانه هایی جز خانه خویش وارد نشوید؛ مگر آنکه قبلا خبر دهید و اذن بگیرید و بر اهل خانه سلام کنید. این برایتان بهتر است؛ باشد که پند بگیرید. اگر در خانه، کسی را نیافتید، وارد خانه نشوید تا آنکه به شما اجازه دهند و اگر به شما گفتند: برگردید، شما هم برگردید. این برایتان پاکیزه تر (و رشد دهنده تر) است (۱۲۳).

اگر اجازه داده نشد، بدون ناراحتی باید برگشت. دلیلی برای ناراحت شدن نیست. خانه، خانه دیگری است و آماده متمایل نبوده که وارد شویم. این ادب قرآنی است که خدا به ما یادآوری می کند که نحوه ورود به خانه دیگران، هم با

اجازه باشد، هم همراه با سلام، هم بدون ایجاد وحشت و اضطراب، به نحوی که آنان احساس انس کنند؛ استیناس!

به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی: این اجازه گرفتن برای ورود به خانه، کمک می کند که ساکن خانه خود را بیوشاند و از خودش ایمن و خاطر جمع باشد و این روش پسندیده، کمک می کند تا اخوت و برادری و الفت و تعاون عمومی در مسیر آشکار کردن خوبیها و پوشاندن ناخوشایندیها استمرار یابد (۱۲۴).

ابو ایوب انصاری از پیامبر خدا می پرسد که یا رسول الله، این استیناس که در آیه قرآن مطرح است، چیست؟ حضرت پاسخ می دهد: گفتن سبحان الله، الحمد لله، الله اکبر، سرفه کردن برای اهل خانه (۱۲۵).

روایت است که مردی به رسول خدا عرض کرد: آیا من برای وارد شدن نزد مادرم نیز اجازه بخواهم؟

پیامبر فرمود: آری. آن مرد پرسید: مادرم خدمتکاری جز من ندارد، آیا لازم است که هر بار که بر او وارد می شوم، اذن و اجازه بگیرم؟ حضرت فرمود: آیا دوست داری که مادرت را عریان ببینی؟ مرد گفت: نه. فرمود: پس اجازه بگیر و وارد شو (۱۲۶)!

آموزش قرآن درباره استیناس و اذن گرفتن، هم درباره خانه های خودمان است، هم خانه دیگران و در هر دو مورد، احترام گزاردن به حرمت ساکنان خانه و محترم شمردن حقوق شخصی آنان است.

اذن و اجازه

نهاد خانواده، از مقدسترین نهادهاست. سلامت و استواری آن نیز، مورد توجه اسلام است. نوع برخوردها نسبت به تحکیم رشته های این نهاد، یا گسستن پیوندها و آفت خیز کردن آن مؤثر است.

خانواده و خانه، حد و حریمی دارد که باید رعایت شود و مورد تعدی و مرز شکنی قرار نگیرد. تهاجم و تعدی به این حدود و حقوق، گاهی هم از طریق نگاه است که کنترل آن ضروری است.

چشمهای بی بها

آنچه سبب بی بهایی چشمها می شود، بی محابایی آنهاست، یعنی شناختن حریمها و مراعات نکردن حقوق شخصی دیگران و ورود به قلمرو ممنوع. چشم، گوهر ارزنده و نعمت عظیم الهی است و ارزش آن برابر با کل وجود و جان آدمی است، تا آنجا که اگر کسی دو چشم دیگری را کور کند، دیه کامل یک انسان بر عهده او است ^(۱۲۷). و دیه یک چشم، به قدر نصف دیه انسان است. اما همین چشم، اگر نگاه خائنه کند و به خانه ها و عورات و اسرار و درون خانه مردم و به نوامیس دیگران نگاه دزدانه کند و در آن حالت، بزنند و آسیب ببینند، دیه ندارد. این بی ارزشی چشم ناپاک را می رساند که بی اذن و به ناروا و حرام، وارد حریم دیگران می شود و مرتکب گناه می گردد. فتوای حضرت امام قدس سره چنین است:

دید زدن به خانه مردم و نگاه به نامحرم گناه است و صاحبخانه حق دارد سنگ یا چیزی به طرف او پرتاب کند و ضمانی هم بر او نیست. حتی اگر به درون خانه هایی دور، با ابزاری (مثل دوربین قوی) نگاه کند، مثل آن است که از نزدیک نگاه کند. نگاه به درون خانه کسی از طریق نصب آینه نیز همین حکم را دارد ^(۱۲۸).

این حرمت شکنی برای چشمهای ناپاک، نهایت حرمت گذاری برای حقوق شخصی در زندگی خصوصی آنهاست. در حدیثی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است:

هر کس به خانه همسایه اش سرک بکشد تا به عورت مردم یا موی زنی یا بدن او نگاه کند، بر خداوند رواست که او را همراه منافقان به آتش دوزخ افکند... (۱۲۹)

و نیز فرموده است:

﴿من اطلع فی بیت بغیر اذنهم فقد حل لهم ان یفقاءواعینه؛﴾ (۱۳۰)

هرکس بی اجازه، به خانه ای دید بزند، آنان حق دارند که چشمش را کور سازند. در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام فرموده است: در چنین حالتی اگر چشمش را معیوب کنند، دیه ای بر آنان نیست (۱۳۱).

در نقلهای متعددی آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه خویش مشغول شانه زدن خود بود و با یکی از همسرانش بود کسی از شکاف در درون خانه را دید می زد. پیامبر اسلام فرمود: اگر نزدیک تو بودم، چشمت را با همین شانه در می آوردم. یا: برخاست و به سراغش رفت... که مرد، گریخته و صحنه را ترک کرده بود (۱۳۲).

از این سو، بی اجازه وارد حریم زندگی کسی شدن تا این حد ناپسند است، از آن سو هم سفارش به اجازه گرفتن برای ورود به خانه دیگری و استیذان و استیناس شده است (که در بخش پیشین، به تفصیل گذشت).

درسی برای نوجوانان

ادیب دیگری که قرآن می آموزد و به سلامت خانوادگی و اخلاقی جوانان نابالغ مربوط می شود، اجازه گرفتن برای ورود به اتاق پدر و مادر است. این نکته را، هم خود نوجوانان باید رعایت کنند، و هم والدین باید به نحوی شایسته و هنرمندانه و بدون بدآموزی و تحریک، آنان را توجیح کنند.

گاهی پدر و مادر، در اتاق خویش ممکن است به استراحت مشغول باشند، با لباسهای راحت و وضعی متناسب با خواب. سرزده وارد شدن کودکانی که در سنین قبل از بلوغ باشند، ممکن است عوارضی داشته باشد و نوجوانان را به برخی مسائل انحرافی بکشد. اینجاست که باید نوجوانان، در بزنند، اجازه بگیرند و بی اطلاع و اذن، وارد اتاق دیگران نشوند. آموزش قرآن این است که هم غلامان و خدمتکاران خانه، و هم کودکانی که به سن بلوغ جنسی نرسیده اند، سه بار و در سه هنگام، اذن بگیرند. این سه وقت عبارتند از:

۱ - پیش از نماز صبح

۲ - هنگام استراحت ظهر

۳ - شب، بعد از عشاء

این سه وقت را قرآن کریم به نام راز و سر پوشیدنی (عورت) یاد می کند و جز این سه وقت را که معمولاً ممکن است افراد در این مواقع، با لباس زیر و وضع خاص یا نیمه لخت یا بدون پوشش کافی باشند بلامانع اعلام می کند. متن آیه قرآن چنین است:

﴿يا ايها الذين امنوا ليستاءذنكم الذين ملكت ايمانكم والذين لم يبلغوا الحلم منكم ثلاث مرات: من قبل صلوة الفجر و حين تضعون ثيابكم من الظهيرة و من بعد صلوة العشاء ثلاث عورات لكم...﴾ (۱۳۳)

در این آیه، یک مرحله جلوتر و فراتر از اجازه گرفتن برای ورود به خانه را هم مطرح کرده است، یعنی ورود به اتاق شخصی در موارد خاص. ممکن است برخی، تردد کودکان را نزد بزرگترها امری ساده و عادی تلقی کنند و بچه ها از این رهگذر، صحنه هایی ببینند و با مسایلی روبه رو شوند که بر ایشان غیر قابل هضم و درک یا بدآموز باشد و به انحراف بیفتد. این مسأله در یک نگاه عام تر، به کنترل روابط همسران نسبت به توجه و دیدن و فهمیدن کودکان مربوط می

شود که... بماند! و به این اشاره بسنده کنیم و بگذریم، چرا که مسأله چندان مهم است که باید نوشته ای مفصل و مستقل پیرامون آن نگاشت.

به هر حال، این مسأله به ظاهر ساده و جزئی، از چنان اهمیتی در تصحیح معاشرت دارد که قرآن کریم به تفصیل و با ذکر جزئیات به آن پرداخته است، تا خانواده ها و فرزندان گرفتار بیماریهای روانی و اخلاقی نشوند و از آثار سوء عصبی و روانی نبودن کنترل و حریم در معاشرتها، بخصوص در مورد خلوت سرا و تردد و دیدن و فهمیدن کودکان، مصون بمانند. در پرونده بسیاری از گرفتاران به بیماریهای جنسی و انحرافات اخلاقی از این نوع، اعترافات به چشم می خورد که نشان دهنده تأثیر منفی این گونه ولنگاریها و نبودن حریم در معاشرتها است. و توجه یافتن کودکان و نوجوانان به برخی از اسرار زندگی خصوصی والدین، که آنان را به گناه می کشد، جای دقت و تأمل است، که حضرت امیر علیه السلام فرمود: **﴿من نظرة جلبت حسرة﴾** ^(۱۳۴)، چه بسا نگاهی که حسرت می آورد!

چرا بی اجازه

باری... رعایت حریم حقوق دیگران در معاشرتها ما را به بحث از استیذان و استیناس کشاند. ولی سخن اصلی آن است که احترام گذاشتن به این حقوق فردی، شرط اخوت اسلامی در یک جامعه مکتبی است و پای بندی به این اصول، ضامن تداوم دوستیهاست.

این عمل بی اذن و اجازه، تنها مربوط به ورود به خانه و اتاق اشخاص نمی شود؛ دامنه ای گسترده دارد.

اگر کسی یادداشتی می کند و نامه ای می نویسد، نباید دزدانه به آن نگاه کرد.

اگر کسی رازی را به امانت نزد ما می گوید، نباید خیانت کرد و اسرارش را فاش کرد.

اگر کسی کلید خانه، کمد، کیف یا سویچ ماشین و موتور را به دست ما داد، نباید بیش از حدی که یقین به اذن و رضایت او داریم، در آن تصرف کنیم. اگر دو نفر با هم صحبت خصوصی می کنند، چه حضوری، چه تلفنی، گوش ایستادن و به نجواها گوش کردن و استراق سمع کردن و شنود گذاشتن، جایز نیست.

اگر حامل نامه ای به دیگران هستیم، حق گشودن نامه و مطالعه محتوای آن را نداریم.

اگر پاکتی برای شخصی فرستاده می شود و تاءکید می کنند که شخصا مفتوح فرمایید، دیگری حق باز کردن و مطالعه آن را ندارد (مگر با اجازه طرف اصلی) بی اجازه نمی توان سر کمد و کیف و جیب و دفتر کسی رفت و چیزی برداشت یا خواند و تصرف کرد. اگر روزی جزوه، بولتن یا خبر نامه ای مهر محرمانه خورده است، یا نقل مطلبی از جایی یا کسی منوط به اجازه دانسته شده است، در همه موارد، بی اذن کار کردن، نوعی خیانت است و دور از ادب اسلامی و انسانی.

اگر آلبومی خانوادگی است، دیگری بی اجازه حق نگاه کردن به آن را ندارد. اگر گفتند: راضی نیستیم مطالب این دفتر را بخوانی، یا اگر مطلبی و انتقادی و مقاله ای نوشتند و با نوشتن امضاء محفوظ گفتند که راضی به افشای نام نیستند، افشای آن بر خلاف ادب و قانون و وجدان است.

اگر کسی و طلبی را با ما در میان گذاشت و تاءکید کرد که: راضی نیستم به کسی بگویی، تا چه اندازه رعایت می کنیم؟ آیا حاضریم اینها را هم جزء حقوق و حدود اشخاص به حساب آوریم و مراعات کنیم؟! پس، مجموعه آنچه راز شخصی و اسرار زندگی خصوصی محسوب می شود، بسیار است. تنها در خانه و اتاق و نامه و راز هم خلاصه نمی شود. ممکن است حتی نوعی از غذا و میوه و خوراکی در خانه و یخچال و... کسی باشد ولی دوست نداشته باشد که آن را بدانند. یا یک بیماری یا نقص عضو و جسم در کسی باشد که نخواهد دیگری آن را بدانند. یا در شرایط بحرانی خاصی قرار داشته باشد که نخواهد مردم بدانند. همه اینها در قلمرو حریم شخصی است و ورود به آن اجازه می خواهد.

گاهی در یک خانواده، یک اختلاف است، ولی دوست ندارند که اقوام و آشنایان از این اختلاف با خبر شوند. وسوسه شدن برای پی بردن به آن، و فاش ساختن برای دیگران هم از این مقوله غیر مجاز و غیر ماءذون است.

سید قطب، در اشاره به این نکته لطیف قرآنی و آداب اجتماعی می نویسد:

امروز ما مسلمانان، نسبت به این گونه امور دقیق و ظریف، حساسیت خود را از دست داده ایم. گاهی شخصی به خانه برادرش حمله ور می شود، هر لحظه از لحظات شب و روز که باشد، برایش فرق نمی کند. آن قدر در می زند تا در را باز کنند و اگر در به رویش باز نکنند بر نمی گردد تا آنکه صاحبخانه را به ستوه آورد و در بگشایند. گاهی در خانه، تلفن وجود دارد و می تواند پیش از آمدن، تلفنی تماس گرفته و خبر دهد تا اجازه بدهند یا روشن شود که موقعیت مناسب نیست. ولی این راه و شیوه را رها می کند تا بی خبر و بی موقع وارد شود و بدون قول و قرار قبلی به خانه اش رود. متأسفانه چنان شده که عرف هم نمی

پذیرد که اگر چه صاحب خانه ناراحت و رنجیده شود، از آمدن بی خبر و غیر منتظره باز گردد. ما مسلمانان امروز، سرزده و بی خبر، هر لحظه که بخواهیم وارد خانه هم می شویم و اگر وقت غذا باشد و غذای مناسبی پیش ما نیاورد، در دلمان می رنجیم. یا شب دیر هنگام به خانه کسی می رویم، اگر آخر شب از ما نخواهد که آنجا بخواهیم، در دل رنجیده می شویم، بی آنکه به عذر آنان در این گونه مواقع توجه داشته باشیم. این نشانه آن است که ما هنوز، به ادب اسلام و ادب رسول خدا مؤدب نشده ایم، برده عرف خطاکاریم. ولی اگر همین گونه مراعات آداب را در غیر مسلمان ببینیم، برایمان شگفت جلوه می کند و نمی کوشیم دریابیم که ریشه این ادبها در شریعت خود ما نهفته است و باید به آن اصول خویش برگردیم...^(۱۳۵)

به هر حال، هرچند در نوع ارتباطات، گاهی با خویشاوندان و دوستان بسیار صمیمی مواجه هستیم، ولی هرگز این مجوز ورود به منطقه ممنوعه از زندگی شخصی آنان شمرده نمی شود، مگر آنکه اذن صریح داشته باشیم.

در روایات، نگاه همچون تیری مسموم از تیرهای شیطان قلمداد شده است. گاهی گناه، در پی یک نگاه پدید می آید. و اگر کسی نتواند چشمها و پلکهای خود را تحت اختیار و کنترل داشته باشد، به روز سیاه می نشیند. حیف است که انسان از راه نگاه، جهنمی شود. به فرموده حضرت علی علیه السلام: چشمها شکارگاه شیطان است: العیون مصائد الشیطان.^(۱۳۶)

این سخن نیز از حضرت مسیح علیه السلام است که:

﴿ایاکم و النظر الی المحذورات فانها بذر الشهوات و نبات الفسق؛^(۱۳۷)﴾

از نگاه به آنچه ممنوع است بپرهیزید، چرا که چنین نگاهی بذر شهوت و رویش فسق و گناه است.

بکوشیم تا در سخن، نگاه، رفتار، معاشرت و ارتباط، از آنچه خارج از قلمرو
اذن و اجازه قرار دارد، وارد نشویم.

۱۱ - مزاحمت

تعجب نکنید اگر به جای طرح یک موضوع ارزشی و مثبت، از یک رفتار منفی و ضد ارزش به نام مزاحمت بحث می‌کنیم؛ چرا که توجه نقاط ضعف اخلاقی و پرهیز از آنها نیز، به اندازه همان نقاط قوت و فضایل، کار ساز است. در معاشرت‌ها، هیچ عاملی هم به اندازه خدمت و یاری، جلب‌کننده دلها و محبتها نیست. هیچ عاملی هم به اندازه آزار و زحمت و آسیب‌رسانی، رشته‌های دوستی و علقه‌های مودت را از هم نمی‌گسلد.

این، طبیعت دلهاست که اسیر محبت می‌شود و گریزان از دشمنی و بدخواهی. زندگی، جریانی از حوادث گذران است. انسانها نیز، نقش اصلی این حوادث را ایفا می‌کنند. هر چه بی‌درد سر و بی‌مانع‌تر باشد، دلها شادتر و امیدها به زندگی افزونتر است.

برعکس، هر چه تضادم و تراحم منافع و سلب آزادیها از هم و ایجاد زحمت و مزاحمت برای هم فراهم شود، به همان مقیاس، رابطه‌ها تیره‌تر، دلها جداتر از یکدیگر، دیده‌ها نسبت به هم منفی‌تر و زندگیها به رنج و یاس و سرخوردگی‌ها نزدیکتر و آمیخته‌تر خواهد بود.

این است که در آداب معاشرت، به فصلی تلخ برمی‌خوریم به نام مزاحمت، که در پی نشناختن حق، حد و حریم یکدیگر و عدم مراعات آنها پیش می‌آید. طرح مزاحمت در بحث آداب معاشرت، به این معناست که این ضد آداب را هم بشناسیم و از مسیر راهمان دور کنیم، تا شیرینیهای زندگی، به تلخکامی و کدورت نیانجامد. گویا مقدمه، اندکی طولانی شد. برویم سر اصل موضوع:

مزاحمت چیست؟

حتما افرادی را می شناسید که وجودشان، رفتارشان و زبانشان، برای شما در دسر تولید می کند و شما از دست و زبان آنان آسوده نیستید.

آسایش در محیط کار و خانه، خواسته هر انسان است.

آنکه آسایش دیگران را بهم بزند، مزاحم است. به تعبیر دیگر می توان گفت: مزاحم، از دایره اسلام بیرون است. این کلام صاحب شریعت و رسالت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است، آنجا که به اصحاب خویش فرمود:

﴿إِلَّا أَنْبِئُكُمْ مِنَ الْمُسْلِمِ؟ مَنْ سَلَّمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَلسَانِهِ﴾ (۱۳۸)

آیا شما را خبر دهم که مسلمان کسیت؟ مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبانش آسوده باشند.

فرقی نمی کند که این سلب آسایش و آزار رسانی، با حرف باشد یا عمل، مادی باشد یا روحی، برای فرد باشد یا جامعه، از سوی فرد باشد یا جمع، شخصی باشد یا دولتی، در خانه باشد یا اجتماع، یا محیط کار و مطالعه و استراحت، آگاهانه باشد، یا غافلانه، با حسن نیت باشد یا سوء نیت.

نمونه ها

شاید به تعداد انسانها بتوان مزاحمت برشمرد. هر کسی به نحوی، در هر جا به گونه ای. زیرا رابطه ها متنوع است، نوع ایجاد مزاحمت و زحمت هم بی شمار و رنگارنگ. ولی برای آنکه کسی تصور نکند مطلقا از مزاحمت برای دیگران دور است، و... برای هشدار بیشتر، به چند نمونه اشاره می شود:

دیر هنگام به خانه رسیدن و به جای زدن زنگ در، با بوق زدن اعلام اینکه: منم! در را باز کنید. این کار برای همسایه هایی که در حال استراحتند، ایجاد مزاحمت است.

بنایی و ساختمان سازی داشتن و شن و ماسه و آجر و خاک را در مسیر مردم ریختن و راه را بند آوردن و گرد و خاک به حلق و زندگی دیگران رساندن.

مأموران شهرداری برای کسانی که این گونه سد معبر می کنند یا شهر را کثیف می کنند، هشدار و اخطار می کنند. ولی... کاش خود شهرداریها و ادارات و شرکتهایی هم که چنین تخریبهایی در خیابانها و کوچه ها و معابر دارند، سریع اقدام کنند و برای شهروندان اسباب زحمت و ایجاد بدبینی نکنند.

آبهای اضافی خانه (فاضلاب) را از طریق لوله ای به کوچه سرزیر کردن و لجنزار پدید آوردن، نمونه دیگری از مزاحمت است.

صدای رادیو، ضبط و بلندگو را در مراسم شادی و عزا و جشن و سوگواری تا حدی بلند کردن که سلب آسایش از دیگران کند. مساجدی که بلندگوهای خود را در مجالس ختم یا شبهای رمضان و محرم تا دیروقت، به بیرون از مسجد وصل می کنند و همسایگان را از دین و مسجد و عزاداری بیزار می کنند، مسؤ و لند. فقهای بزرگوار نیز در پاسخ به استفتا از این گونه مزاحمتها، از آن نهی کرده اند.

پارک کردن ماشین و موتور در جای نامناسب در کوچه و خیابان و سد معبر کردن،

دود آب گرم کن حمام، بخاری و... را به خورد خانه های همسایه دادن، استفاده از اتومبیلهای دودزا، که هوای محیط را آلوده می سازد، فرزندان خود را در نیمروز و هنگام استراحت مردم، برای بازی به کوچه فرستادن،

در خیابان، بساط فوتبال و والیبال راه انداختن،

دیر وقت، برای مهمانی و شب نشینی رفتن،
وقت و بی وقت، از تلفن همسایه برای مکالمات غیر ضروری استفاده کردن،
در میان منطقه مسکونی، گورستان و مقبره احداث نمودن،
باز کردن مغازه تراشکاری و آهنگری و... در همسایگی خانه های مردم،
پخش مداوم نوار نوحه و قرآن و سرود، از مغازه تکثیر نوار و نوارفروشیهای
ثابت و سیار،
در کتابخانه یا خانه، با ایجاد سر و صدا و شکستن سکوت، مانع مطالعه و
درس خواندن دیگران شدن،
مزاحمت‌های تلفنی برای دیگران و بی جهت تماس گرفتن، یا گوشی و تلفن را
به عنوان سرگرمی و بازی در اختیار کودکان گذاشتن،
گذرگاه‌های عمومی را به معبر یا پارکینگ خصوصی تبدیل کردن،
پهن کردن کالا و اجناس در مقابل مغازه و پیاده رو را گرفتن و برای عابران
مشکل ایجاد کردن،
سرزده و بی خبر، وارد محل کار یا زندگی دیگران شدن،
در گرما یا سرما، بدون آمادگی صاحبخانه، به مهمانی و عیادت و زیارت
دیگران رفتن،
و... دهها و صدها نمونه دیگر که در زندگی و معاشرتهای اجتماعی پیش می
آید،
هدف از این فهرست بلند بالای مزاحمتها چه بود؟... اینکه بدانیم مسلمانی در
پرهیز از این گونه رفتارهای خلق آزار نیز جلوه می یابد.
گرچه مراعات حقوق مردم و مواظبت بر عدم ایجاد مزاحمت دشوار است
لیکن دستور و ادب اسلامی چنین اقتضا می کند.

گاهی باید تحمل رنج کرد تا دیگران مرفه باشند.
گاهی باید خود را محدود ساخت، تا سلب آزادی از دیگران نشود.
گاهی باید خویشتن را به زحمت افکند تا سبب مزاحمت برای دیگران نشد.
این نیز از اخلاقیات اسلامی و از نشانه های مؤمن است. کلام امیرالمومنین
علیه السلام در این زمینه چنین است:

﴿المومن نفسه منه في تعب و الناس منه في راحة﴾ (۱۳۹)

مؤمن کسی است که خودش از دست خودش در سختی و رنج است ولی
مردم از دست او در آسایشند.
خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

فرمان دین

فداکاری به صورتهای مختلف است. اینکه انسان، خودسوز باشد، تا مردم
ساز گردد، طبق حدیثی که از امیرمومنان گذشت دستور دین است. رنج خود و
راحت مردم طلب. سعدی گوید:

من آن مورم که در پیام بمالند نه زبورم که از دستم بنالند
کجا خود شکر این نعمت گزارم که زور مردم آزاری ندارم (۱۴۰)
البته نباید به زیر دست و پا بودن افتخار کرد، چرا که مسلمان عزیز است.
زور را هم نباید تحمل کرد. اما اینکه انسان با زوری که دارد، به دیگران آزار
نرساند و با دست و زبان، زحمت و مزاحمتی برای دیگران پیش نیاورد، اصلی
مهم در ادب اسلامی است.

هر چیزی مالیاتی دارد. مالیات قدرت و نفوذ، پرهیز از مردم آزاری است. در
نهایت، سود این خویشتن داری هم به خود انسان باز می گردد.

رسول اکرم ﷺ فرمود:

﴿كف اذاك عن الناس فانه صدقة تصدق بها على نفسك﴾؛ (۱۴۱)

آزار خود را از مردم باز دار، که این، صدقه ای است که بر خویشتن انفاق و تصدیق می کنی.

یعنی پرهیز از عدم مزاحمت برای دیگران، بیمه عافیت و سلامت خویش است. آن حضرت در حدیث دیگری فرموده است:

﴿شر الناس من تاءذی به الناس و شر من ذلك من اكرمه الناس اتقاء شره﴾؛ (۱۴۲)

بدترین مردم کسی است که مردم به خاطر او در اذیت و رنج باشند. بدتر از او کسی است که مردم به خاطر ترس از شر او، احترامش کنند. و مگر ایجاد مزاحمت، چیزی جز مردم آزاری است؟ و مسلمانی مگر چیزی جز مردم آزاری است؟ و مسلمانی مگر چیزی جز آسودگی خلق الله از دست و زبان آدمی است؟

نمونه ای از تاریخ

گفتیم که موارد ایجاد مزاحمت برای دیگران فراوان است. به نمونه ای که در صدر اسلام اتفاق افتاد، توجه کنید این حادثه، مبداء و منشاء یک قانون و مبنای یک حکم فقهی ددر اسلام شد و یک قاعده فراگیر فقهی پدید آورد که به قاعده لاضرر شهرت یافته است، و آن داستان سمرة بن جندب است.

سمرة بن جندب مردی از هل مدینه بود و نخلستانی داشت. مردی از انصار، کنار در باغ و بوستان او خانه ای داشت که درخت خرماي سمرة بن جندب داخل آن قرار گرفته بود. سمرة گاه و بیگاه، بی خبر و سرزده وارد آن خانه می شد و سراغ درخت خرمایش می رفت و هنگام این آمد و شد، نگاه به داخل

خانه و اوضاع زندگی آن مرد انصاری هم می انداخت و این خانواده از نگاهها و رفت و آمدهای او در عذاب بودند.

آن مرد از رفتار سمره به رسول خدا شکایت کرد، چون تذکرها مکرر به صاحب درخت سودی نبخشید.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کسی را نزد آن مرد فرستاد و شکایت مرد انصاری را به اطلاع او رساند و فرمود: هنگام ورود، اجازه بگیر. اما آن مرد، حاضر به این کار نشد. نه حاضر بود آن درخت خرما را بفروشد، و نه حتی به پیشنهاد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حاضر شد با چندین درخت خرما در جای دیگر عوض کند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: از آن درخت در گذر، تا خداوند در بهشت، سه درخت در مقابل آن به تو عطا کند. آن مرد باز هم حاضر به این معاوضه نشد. آنگاه فرمود: ای سمره! می بینم که تو مردی آسیب رسان هستی.

سپس به آن مرد انصاری چنین خطاب فرمود: برو و درخت او را از بیخ بکن و به طرف صاحبش بینداز، چرا که (در دین اسلام) هیچ ضرر و زیانی نیست: لا ضرر و لا ضرار ^(۱۴۳).

در فقه نیز نمونه های متعددی از احکام شرعی وجود دارد که در آن موارد، چون مزاحمت یا آزار یا آسیب به دیگران می رسد، از آن نهی شده است، از قبیل چاه زدن در کنار دیوار دیگری، حفر چاه نزدیک چاه دیگران که سبب کاهش آب آن گردد، یا ممنوعیت ایجاد بالکن در رهگذر مردم؛ اگر برای تردد دیگران ایجاد مشقت کند، یا نصب ناودان خانه به کوچه و قرار دادن آبریزگاهها بر سر راه مردم ^(۱۴۴).

گرچه این نکات، جرئی و کوچک است، ولی رعایت نکردن آنها گاهی مفسده ها و ضایعات بزرگی پدید می آورد.

نمونه های یاد شده، گرچه اغلب، مزاحمت‌های مالی و اقتصادی بود، ولی به هر حال، مراعات حقوق و آسایش دیگران، ایجاب می کند به عنوان یکی از آداب معاشرت اسلامی از هر گونه مزاحمت برای دیگران اجتناب کنیم. سلب آسایش دیگران، تعدی به حریم حقوق شخصی آنان است و نارواست.

۱۲ - کارگشایی

در روابط اجتماعی، کسانی بر دلها حکومت می کنند که دلشان را خانه مهر و محبت مردم کرده باشند. برعکس، آنان که خود را بیش از همه می پسندند و خود را بیش از دیگران دوست دارند و آسایش و راحتی دیگران را بر دیگران ترجیح می دهند، نه نزد خدا و رسول اعتباری دارند، نه در دل و جان مردم، جایی و موقعیتی!...

گوهر خدمتگزاری به مردم، تنها در دلهای وارسته از منیت و خودخواهی یافت می شود. خدای مهربان، بندگانش را دوست دارد. کسانی را هم که به بندگان خدا خدمت و مهربانی کنند، دوست می دارد و این مقتضای محبت و علاقه است.

تاتوانی به جهان خدمت محتاجان کن به دمی یا درمی، یا قلمی یا قدمی!

خدمت، سرمایه سروری

خیلی ها به سیادت و سروری و عزت و محبوبیت علاقه مندند، ولی راه به دست آوردن آن را نمی دانند. اصلا سخن را این گونه عنوان کنیم که:

در دلهایمان چه اندازه جا برای دیگران باز کرده ایم؟

در زندگیمان چه میزان وقت، به مردم اختصاص داده ایم؟

و... اساسا تا چه حد به فکر مردم و مشکلات، رنجها و اندوههای آنانیم؟

شاید کسانی بگویند: ما خود، گرفتاریهای فراوان داریم. اگر گریستن است،

باید به حال خود بگرییم و اگر کمک است، خود محتاج به کمکیم...

ولی... ایثار و فتوت و جوانمردی چه می شود؟

اگر مسائل و مشکلات مسلمانان برایمان اهمیتی نداشته باشد که اصلاً مسلمان نیستیم! چون که مسلمانی تنها به اسم و شناسنامه و نماز نیست. بخش عظیمی از محتوای اسلام را نودوستی، ایثار، خدمت به دیگران، کمک به درماندگان، کارگشایی برای مشکلات مردم و قضای حاجت گرفتاران تشکیل می دهد.

باز هم برای چندمین بار، گوش جان را با این حدیث نبوی بنوازیم که فرمود:
﴿من أصبح لا يهتم بامور المسلمين فليس من الاسلام في شيء، ومن شهد رجلاً ينادي يا للمسلمين! فلم يجبه فليس من المسلمين﴾ (۱۴۵)
کسی که در حالی صبح کند که به امر مسلمانان بی فکر و اهتمام باشد، بهره ای از اسلام نبرده است و هرکس شاهد فریادخواهی و کمک طلبیدن مردی باشد که مسلمانان را به یاری می طلبد، اما پاسخی به او ندهد، از مسلمانان نیست!

پس باید بخشی از دل، محبت، فکر، زندگی، تلاش، اهتمام، عشق ورزیدن و دلسوزی کردن ما نسبت به دیگران باشد که بندگان خدایند و آفریدگار، از این راه، بندگان دیگرش را می آزماید.

نتیجه این مردم دوستی و همیاری نیز، محبوبیت و سیادت است.
هرکه برای مردم کار کند، مردم نیز او را دوست خواهند داشت.
هرکه خدمتگزار جامعه باشد، از حق شناسی مردم بهره مند می شود و هرکه به مردم نیکی کند، در دلها جای می گیرد.

فریدون فرخ، فرشته نبود ز مشک و عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن، فریدون تویی
این حقیقت را، پیش از هر چیز، در حدیث می خوانیم که:

﴿سید القوم خادمهم﴾ (۱۴۶)

سرور هر گروهی، خدمتگزار آنان است.
طنین کلام معطر حضرت امام راحل (قدس سره) در گوشمان است که فرمود:
به من رهبر نگویید، به من خدمتگزار بگویید.
خدمتگزاری به بندگان خدا، غیر از آنکه رسالت دولتمردان و مسؤلان
اجرائی و متصدیان امور در ادارات و نهادهاست، وظیفه هر یک از ما در
معاشرت با هموعان خودمان است.

کارگشایی

از توفیقات مهم یک انسان، آن است که گشایش معضلات مردم به دست او
باشد. نعمتی است که هزاران شکر و سپاس می طلبد. کارگشایی، از مقدسترین
خدماتی است که مورد قبول و امضای آیین خدا شرع محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.
با عنوان قضاء حاجت مومن، انبوهی عظیم از روایات نقل شده که اهمیت و
فضیلت و قداست کار راه اندازی و رفع نیاز مردم و برطرف کردن مشکلات آنان
و... خلاصه در خدمت مردم و جامعه بودن را بیان می کند. این کار را باید به
حساب خدا گذاشت و چشم تشکر و اجر هم از او داشت، نه از مردم.
تو نیکی می کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز
قصد قربت، مایه ثمر بخشی و ثواب الهی و ارزشمندی نیکوکاریهاست، و ربا
آفت آن به شمار می رود.
آنان که خالصانه و بی توقع و چشمداشت، گره از کار بسته مردم می گشایند،
بندگان خاص خدا و ماءموران ویژه الهی اند. توفیق و امداد الهی را همراه دارند،
فیض دنیوی و اجر اخروی نیز، دستاورد این خدمت است. به این حدیث زیبا از
حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَام توجه کنید:

﴿ان لله عبادا في الارض يسعون في حوائج الناس، هم الامنون يوم القيامة؛﴾
(۱۴۷)

خداوند را در روی زمین، بندگان است که کارشان تلاش برای رفع نیاز و حاجت مردم است. آنان روز قیامت، ایمن و آسوده اند.
آری... رنج دنیا و راحت آخرت!

شنیده اید که امام معصوم، طواف حج را رها کرد و به کار دیگران رسید، یا کسی را که دیگری صدایش می کرد و او به طواف مشغول بود، تویخ کرد که: مگر نمی دانی انجام کار دیگران، از خیلی طوافها برتر و ثوابش بیشتر است؟
نبی مکرم اسلام ﷺ هم فرموده است:

﴿خير النس من انتفع به الناس؛﴾ (۱۴۸)

بهترین مردم کسی است که مردم از او سود و بهره ببرند.

درسی از امام سجاد علیه السلام

شاید از درخشان ترین فصلهای زندگانی هریک از پیشوایان دین، رسیدگی به محرومان و زدودن نیاز نیازمندان بوده است، درسی که از پیامبر خدا آموخته و رهنمودی که از دین به ارث برده اند. راستی... ملاک در خیر بودن آدمی به چیست؟ هر چه بیشتر سود رسانی به خلائق! و گره گشایی از کار مردم، به قدر توان.

روایت است که امام زین العابدین علیه السلام از راهی که می گذشت، هرگاه در میان جاده به کلوخی برمی خورد، از مرکب خویش پیاده می شد و آن را با دست خود از وسط راه برمی داشت، آنگاه سوار شده، به راه خود ادامه می داد:

﴿لقد كان علي بن الحسين يمر على المدرة في وسط الطريق فينزل عن دابته حتى

ينحيها بيده عن الطريق﴾ (۱۴۹)

سیره نورانی و سازنده یعنی این!

زدودن موانع راه، پر کردن چاله های خیابانها، رفع سد معبرها و دهها کار خدماتی دیگر، کارهای شایسته ای است که زیننده رفتار اجتماعی یک مسلمان است. چه خوش سروده است ابن یمین:

سود دنیا و دین اگر خواهی مایه هر دوشان نکوکاری است
راحت بندگان حق جستن عین تقوا و زهد و دینداری است
گر در خلد را کلیدی هست بیش بخشیدن و کم آزاری است
و به گفته حافظ شیرازی:
دایم گل این بستان، شاداب نمی ماند دریاب ضعیفان را در وقت توانایی

خرج مال و آبرو

سرمایه و دارایی، تنها پول و اندوخته مالی نیست، گاهی نفوذ و اعتبار، بیش از ثروت و پول می ارزد.

کمک به دیگران هم تنها خرج پول و مصرف مال نیست. کسی هم که تهیدست، اما آبرومند است، می تواند از وجهه و آبرویش سرمایه بگذارد و آن را در راه دیگران به کار اندازد.

اگر خودتان هم کاره ای نیستید، ولی می توانید نیازی را به کارگشایان منتقل کنید، خود این کار هم عبادت است و هم خدمت. نقش راهنما و واسطه داشتن برای حل مشکلات، مشارکت در پاداش آن خدمت است.

اگر خودتان مقصد نیستید، می توانید فلش و راهنما به سوی مقصد باشید. نگذارید وجودتان بن بست باشد، یا سراب، که دیگران به فریب یا امید، نزد شما آیند، یا وقتی به شما برسند، به وجود عایقی برخورد کنند. وجودتان را هادی کنید، به سوی خدمتها و خدمتگزاران.

در حدیثی از پیشوای ششم حضرت صادق علیه السلام چنین آمده است:

به خدا و محمد و علی ایمان نیاورده است کسی که هرگاه برادر دینی اش برای رفع نیازی به او مراجعه می کند، با چهره ای خندان با او برخورد نکند. اگر رفع حاجتش به دست او است، باید به انجام آن بشتابد و اگر کار از دست او بیرون است، سراغ دیگری رود و از طریق دیگران، مشکل او را حل کند. اما متن این حدیث شریف:

﴿ما آمن بالله ولا بعلى من اذا اتاه اخوه المومن فى حاجة لم يضحك فى وجهه، فان كانت حاجته عنده سارع الى قضاءها وان لم يكن عنده تكلف من عند غيره حتى يقضيها له.﴾ (۱۵۰)

می بینید که این کوشش برای رفع مشکل برادر ایمانی، هم شرط اسلام است و هم ولایت! ایمان به خدا و رسول و ولایت، با این روحیه و خصلت شناخته می شود.

برخی دلال و کار چاق کن فساد و گناه و نیرنگ و حقه بازی اند. آنان فرزندان شیطان و شاگردان ابلیس به شمار می آیند.

بعضی هم واسطه خیر و شفیع حسنات اند. دلالی و کارچاق کنی در انور خیر و کارهای صالح و خدایسند، از بزرگترین توفیقات الهی است که شامل بندگان ویژه اش می شود. اگر نیازمندی برای کاری سراغ ما آمد، فوری رد نکنیم، اگر از خودمان کاری ساخته نیست، به کسی، جایی، مؤسسه ای، اداره ای و... معرفی و راهنمایی کنیم که چاره کارش با آنجا است.

صدقه، اما بی پول

با شنیدن کلمه صدقه، ذهنها فوری سراغ کمک مالی به تهیدستان یا انداختن سکه و اسکناسی در صندوق صدقات و امثال آن می رود. ولی... این، تنها شکل‌های عملی صدقه نیست.

می توان اهل صدقه بود، بی آنکه پول خرج کرد. البته کمکهای مالی، جای خاصی دارد که در هر حال و هر جا خوب است. اما مهم، توجه به وسعت نیکی است. باز هم از گفتار پیشوایان الهام بگیریم.

از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود: هر مسلمان هر روز باید صدقه ای بدهد ﴿ان علی کل مسلم فی کل یوم صدقة﴾.

وقتی پیامبر چنین فرمود، برخی از اصحاب، با شگفتی پرسیدند:

- یا رسول الله! چه کسی طاقت و توان این کار را دارد؟

حضرت برای رفع ابهام و توضیح بیشتر، و برای اینکه صدقه را تنها در انفاق

مالی خلاصه نکنند، فرمود:

برطرف کردن عوامل اذیت از راه مردم، صدقه است،

راهنمایی کردن جاهل به راه، صدقه است،

عیادت کردن بیمار، صدقه است،

امر به معروف کردن تو، صدقه است،

نهی از منکر کردن صدقه است.

و... پاسخ سلام دادن نیز صدقه است!...

شگفتا که چه وسعتی دارد نیکی و احسان! و چه آسان است ذخیره سازی

عملی صالح برای آن روز نیاز و احتیاج! کلام رسول! چنین بود:

﴿اماطتك الاذی عن الطریق صدقة، وارشادك الجاهل الی الطریق صدقة، و

عیادتك المریض صدقة، و امرک بالمعروف صدقة و نهیک عن المنکر صدقة و ردك

السلام صدقة. (۱۵۱)﴾

ایثار

کلمه ای زیباست، فضیلتی بزرگ است، اما عملی است بسیار دشوار!

گذشتن از خود و مقدم داشتن دیگران، شجاعتی بزرگ می طلبد و این عمل قهرمانانه، جز از روحهای بزرگ و پاک، سر نمی زند، چه ایثار مالی، چه جانی! خودمحوری، سد راه ایثار است.

تعلقات و وابستگی هم، آفتی خطرناک برای رشد خصلتهای کمال گراست. برادری در سایه ایثار معنی می یابد. ایثارگر، کسی است که در عین نیاز، دیگری را بر خود مقدم می دارد و در عین خستگی، کارهای سخت و دشوار را بر عهده می گیرد و فداکارانه به خاطر خدا، به نفع مردم از حق شخصی خویش می گذرد. ایثارگری، وابستگی از وابستگیهاست. در رابطه های مالی با دیگران نیز چنین است. کسی که شادی خود را به قیمت اندوه دیگران به دست می آورد مسلمان نیست و آنکه راحت خود را با رنج دیگران می طلبد، انسان نیست.

اگر در جمع مومنان، روحیه ایثارگری برادرانه باشد، تا آنجایی که جیبها و منافع یکی باشد، نه تنها اصطکاک منافع پیش نمی آید و نه تنها کلاه گذاری بر سر دیگران در اندیشه ها نمی گذرد، بلکه روحیه سختی پذیری برای رفاه دیگران رواج می یابد، کاری که خداپسندانه است. ایثارگر، چون رضای خدا را به دست می آورد، از عمق جان خشنود می شود.

اوج صفا و گذشت، در آن است که برادری را به مرز یگانگی برسانند؛ وحدت در خواسته، وحدت در محبت، وحدت در منفعت.

امام سجاد علیه السلام به مردی فرمود:

آیا به این مرحله رسیده اید که یکی از شما دست در جیب دیگری کند و آنچه را نیاز دارد بردارد، بی آنکه اجازه بگیرد؟
گفت: نه.

فرمود: پس هنوز برادر برادر نیستید!

﴿هل يدخل احدكم يده في كم اخيه و كيسه فياءخذ ما يريد من غير اذن؟
قال: لا. قال: فلستم باخوان.﴾ (۱۵۲)

و براستی که چه مرز دشواری! ولی برادری، این دشواریها را آسان می سازد. البته بی اجازه دست در جیب و کیف کسی کردن، هم حرام است، هم خلاف ادب، لیکن در حدیث یاد شده، منظور آن است که صفا و برادری و یکرنگی و اخوت دو برادر دینی به حدی برسد که جیب من و تو با هم نداشته باشند و حتی در استفاده از اموال یکدیگر، محتاج به اجازه گرفتن نباشند، یعنی اوج برادری و ایثار!

روحیه های سرشار از ایثار، خدمتگزاری، کارگشایی، مایه گذاشتن از مال و آبرو، ارزشی فوق تصور دارد و اگر بر زندگیها و معاشرتها سایه گستر شود، بهشت را در همین دنیا هم می توان دید.

حرمت راز

راز، به اقتضای حرمتش باید پنهان و پوشیده بماند و گرنه راز نمی شد. در این هیچ تردیدی نیست.

گفته اند: غلامی طبق سرپوشیده ای بر سر داشت و خاموش و بی صدا در راهی می رفت. یکی از افراد، در راه به او برخورد و پرسید: در این طبق چیست؟ غلام چیزی نگفت. آن شخص به اسرار پرسید تا بداند زیر آن سرپوشی که روی طبق کشیده اند چیست؟ غلام گفت: فلانی! اگر قرار بود که همه افراد بدانند در طبق چیست، دیگر سرپوشی روی آن نمی کشیدند!

رازهای درونی افراد نیز همین گونه است. اگر آن را به این و آن بگویید، از راز بودن، می افتد.

با مردم بیگانه مگو راز دل خویش بیگانه، دل راز نگهدار ندارد راز فاش شده، مثل یک زندانی گریخته از محبس است که باز گرداندنش به بازداشتگاه بسیار دشوار است.

تیری که از کمان رها گشت و گلوله ای که از سلاح شلیک شد، دیگر به کمان و سلاح بر نمی گردد. راز، همان زندانی است، همان تیر و گلوله است و دهان، و سینه تو، همچون زندان. مانند چله کمان و مانند خشاب اسلحه، تا وقتی که رها نشده، مصون و پنهان است. همین که از چنگت گریخت و از تفنگت شلیک گشت، دیگر از اختیار تو بیرون رفته است. اگر تا آن لحظه، راز در گروگان تو بود، اینک تو در گرو آنی.

به تعبیر زیبای امیرالمومنین علیه السلام:

﴿سرك اسيرك، فان افشيتَه صرت اسيره﴾^(۱۵۳)

راز تو اسیر توست، اگر آشکارش ساختی، تو اسیر آن شده ای.

به قول سعدی:

خامشی به که ضمیر دل خویش به کسی گویی و گویی که: مگوی
ای سلیم! آب ز سر چشمه ببند که چو پر شد، نتوان بستن جوی^(۱۵۴)
پس آنچه زمینه برخی کدورتها و گله ها میان افراد می شود، گاهی زمینه
اش دست خود صاحب سر است که نمی تواند رازدار خویش باشد. راز راحتی
به دوستان هم نباید گفت، اگر واقعا راز است و پنهان بودنش حتمی! چرا که
همان دوستان صمیمی تو هم دوستان صمیمی دیگری دارند. همان افراد مورد
اعتماد هم به کسان دیگری اعتماد دارند، آنان هم به همه کس نمی گویند، ولی
به بعضی چطور؟ شاید! باز هم به قول شاعر شیراز، سعدی حکیم:

رازی که پنهان خواهی، با کسی در میان منه، اگر چه دوست مخلص باشد، که
مر آن دوست را دوستان مخلص باشد^(۱۵۵)!

نگهبانان راز، هر چه کمتر باشند، محفوظتر است. برخلاف نگهداری از
چیزهای دیگر که زیادی نگهبانان، آن را سالمتر نگاه می دارد. اسرار، هر چه
صندوقهای متعددتر داشته باشند، ناامن تر و در معرض فاش شدن است. کل سر
جاوز الاءتین شاع؛

هر رازی که از دو نفر فراتر رفت پخش خواهد شد.

کدام راز؟

علاوه بر رازهای خودتان، اسرار مردم نیز همان حکم را دارد. همان طور که
باید ظرفیت نگهداری از راز خودت را داشته باشی و آن را پیش دیگران
نگویی، رازی را هم که کسی با تو در میان گذاشته، یا از اسراری به نحوی آگاه
شده ای، باید نگهبان و امین باشی. قدرت رازداری و ظرفیت حفظ اسرار را هم

باید نسبت به آنچه به خود و زندگی‌ت مربوط است داشته باشی، هم نسبت به دیگرانم و اسرارشان.

افشای اسرار، نشانه ضعف نفس و سستی اراده است. به عکس، کتمان راز دلیل قوت روح و کرامت نفس است و ظرفیت شایسته و بایسته یک انسان را می‌رساند. نگهبانی از راز مردم و راز نظام هم از تکالیف اجتماعی است. حفظ لسان و کنترل زبان در مباحث اخلاقی و روایات، جایگاه مهمی دارد و به موضوعاتی چون: دروغ، غیبت، افتراء، لغو و بهتان و در بخشی هم به رازداری مربوط می‌شود. کسی که نتواند رازدار مردم باشد، گرفتار یک رذیله اخلاقی و معاشرتی است و باید در رفع آن بکوشد. تقوا و تمرین می‌تواند راهی مناسب به شمار آید.

اسرار مردم

چه بسا انسان از بعضی اسرار دیگران آگاه شود، اما باید امین مردم بود و آبروی‌شان را نریخت و برایشان مشکل پدید نیاورد. حفظ اسرار را باید از خدا آموخت. خداوند بیش و پیش از هر کس، از اعمال و حالات و رفتار و عیوب و گناهان بندگانش باخبر است، اما... حلم و بردباری و پرده پوشی و راز داری او بیش از همه است. اگر خداوند، کارهای پرده پوشی و راز داری او بیش از همه است. اگر خداوند، کارهای پشت پرده و پنهانی بندگانش را افشا کند، آیا کسی با کسی دوست می‌شود؟ اگر خداوند، آن کارهای دیگر مردم را رو کند، برای چه کسی آبرو و حیثیتی باقی می‌ماند؟ خداوند، کریم است و آبروداری و خطا پوشی می‌کند و زشتکاریهای پنهانی مردم را فاش نمی‌سازد، وگرنه کیست که در برابر افشاگریهایش بتواند تاب

آورد؟ این همان است که در دعای کمیل می خوانیم: ﴿ولا تفضحنی بحفی ما اطلعت علیه من سری...﴾

باری... امانت، تنها در باز پس دادن فرش همسایه یا مراقبت از گلدانهای او نیست. آبرو از هر سرمایه ای بالاتر است و با رازداری می توان آبروداری کرد. کسی که از عیب پنهان و راز مخفی کسی مطلع می شود و آن را در بوق و کرنا می کند، گناهکار است و مدیون حق مردم. تعجب است که گاهی رازهای خصوصی بعضی خانواده ها زبان به زبان نقل می شود و صغیر و کبیر از آن آگاهند!

حضرت رضا علیه السلام در حدیثی فرموده است: مومن، هرگز مومن راستین نخواهد بود مگر آنکه سه خصلت داشته باشد: سنتی از پروردگار، سنتی از پیامبر و سنتی از ولی خدا. آنگاه سنت و روشی را که مومن باید از خدا آموخته و به کار بندد، رازداری معرفی می کند: ﴿واما السنة من ربه کتمان سره.﴾ ^(۱۵۶)

اگر حرفی را از کسی شنیدی که راضی به نقل آن برای دیگری نبود، نقل آن گناه است. اگر بیان یک راز، آبروی خانواده ای را به خطر اندازد، فردای قیامت مسؤ ولیت دارد و پاسخ گفتن به آن بسیار دشوار است.

چرا غیبت حرام است و زشت ترین معصیت؟ چون خمیر مایه اش همان افشای اسرار و بدیها و معایب دیگران است. مگر آبروی رفته را می توان دوباره باز گرداند و مگر آب ریخته را می توان جمع کرد؟

اگر از اختلافات خانوادگی زن و مردی خبر داری، چه نیازی و لزومی به طرح و افشای آن؟

اگر در کسی نقطه ضعفی سراغ داری، با کدام حجت شرعی و مستمسک دینی آن را فاش و پخش و بازگو می کنی؟

مگر می توان هر چه را دانست، گفت؟

مگر گفتن هر راستی واجب است؟

اسرار نظام

برخی از اسرار، به یک نظام و حکومت یا تشکیلات مربوط می شود که باید محفوظ و مکتوم بماند. اسراری که مهمتر و حیاتی تر از رازهای شخصی یک فرد است و فاش شدنش برای دشمن، ضررهای جبران ناپذیری برای خودی در پی دارد.

همان طور که خراب بودن قفل در خانه تان را نباید دیگران بدانند، و همان سان که نابسامانی اوضاع داخلی زندگی شما، نباید به ملاء عام و بر سر زبان مردم کشیده شود، اوضاع درونی یک نظام نیز جنبه راز محرمانه پیدا می کند و برخی اطلاعات مربوط به امور نظامی و سیاسی و اقتصادی و حتی فرهنگی، جزء اسراری می شود که از چشم و گوش دشمنان باید پوشیده بماند.

عملیات موفق در جبهه، مدیون رازداری در حد اعلاست. رسول خدا ﷺ در جنگها از این شیوه بهره می گرفت و نقشه جنگ و برنامه عملیات و گاهی هدف حرکت نظامی و اعزام نیرو و نفرات را پنهان می داشت. در تاریخ اسلام، چه ضربه هایی که به جناح حق، از طریق سهل انگاری حق پرستان خورده است! در نهضت مسلم بن عقیل در کوفه، مگر جاسوس ابن زیاد به نام معقل نبود که با شیوه ای مزورانه اعتماد مسلم بن عوسجه را جلب کرد و از مخفیگاه مسلم آگاه شد و کار به دستگیری و شهادت هانی و سپس مسلم انجامید؟ مگر می توان به هر کس که چهره ای انقلابی و خودی از خود ارایه داد، به این زودی اعتماد کرد و سفره دل را پیش او گسترده؟ یا مگر از پشت تلفن رو است که انسان هر چه را بگوید؟ شنود دشمنان و مغرضان چه می شود؟ و خویشتن داری و کف نفس و حفظ زبان به کجا می رود؟

چه حکیمانه است این سخن امام صادق علیه السلام:

﴿ لا تطلع صديقك من سرک الا علی مالو اطلعت علیه عدوك لم یضرك فان الصديق قد یكون عدوا یوما ما؛ ^(۱۵۷)﴾

دوست خود را از اسرار خود، به اندازه و حدی مطلع ساز که اگر آن اندازه را به دشمن بگویی نتواند به تو زیان برساند، چرا که گاهی دوست، ممکن است روزی دشمن شود!

این کلام امام معصوم، چه زیبا در کلام سعدی انعکاس یافته است که:
... هر آن سری که داری، با دوست در میان منه، چه می دانی؟ که وقتی دشمن گردد! ^(۱۵۸)

انگیزه فاش ساختن راز

در حکمتهای بلند بزرگان آمده است: صدور الاحرار، قبور الاسرار. سینه های آزادمردان، گور رازهاست، باید دلی پاک و ایمانی محکم و اراده ای استوار داشت، تا به افشای راز این و آن نپرداخت. اگر انسان بتواند هر چه کمتر از اسرار مردم مطلع باشد، بهتر است و احتمال فاش کردن آن هم کمتر. راهها و مسیرهایی که انسان را در جریان اطلاعات و اسرار قرار می دهد، اینهاست:

۱ - پرحرفی. از لا به لای پرحرفیهای انسان، بسیاری از اسرار مگو از زبان می پرد. درمانش نیز کم حرفی است.

۲ - خودنمایی. این خصیصه، بیشترین ضربه ها را می زند. یعنی وانمود کردن اینکه انسان در جریان است و با ((بالاها ارتباط دارد و اخبار دست اول را می داند یا آدم مهمی است، سبب می شود خیلی از اسرار را (چه شخصی و چه مربوط به نظام) باز بگوید.

۳ - دوستی. آنان که روی رفاقت و صمیمیت، اسرار محرمانه را می گویند و به عواقب آن بی توجهند، گاهی دوستانه دشمنی می کنند!

۴ - وسایل ارتباط جمعی. گاهی آنچه از طریق رسانه ها، بی سیم، تلفن، جراید، عکس و فیلم، نامه حرفهای عادی مردم کوچه و بازار و در مجالس و محافل مطرح می شود، رازها را فاش می سازد. و... برخی علتها و راههای دیگر.

ولی باید توجه داشت که راز، همچون شریان حیاتی تو و جامعه و انقلاب تو است. پاسداری از آن هم بر عهده تو است. چه ژرف و زیباست این کلام حضرت صادق علیه السلام:

﴿سرك من دمك فلا یجرین من غیر اوداجك﴾ (۱۵۹)

راز تو از خون تو است، پس نباید جز در رگهای خودت جاری شود! و مگر خون، عامل بقای انسان نیست؟ و اگر خون از بدن برود، جان هم پر می کشد. اسرار هم همین حکم را دارد.

گفتن هر سخنی در هر جا نبود شیوه مردان خدا
هر سخن، جا و مقامی دارد مرد حق، حفظ کلامی دارد
حاصل کار دهد باد فنا گفتن هر سخنی در هر جا
باری... باید زبان را در حفظ راز، یاری کرد. راز، امانت است. در حفظ آن باید کوشید. چه بسا اختلافها و کدورتهاهی که ریشه در افشای اسرار این و آن دارد.

۱۴ - ادب

از قیمتی ترین سرمایه ها و میراث‌های حیات آدمی ادب است، حتی بالاتر از ثروت و سرمایه است (ادب مرد، به ز دولت اوست).

در برخوردها چیزی به زیبایی و جذابیت ادب نمی رسد. باید آن را آموخت، به کار بست تا روابطی سالم و احترام آمیز و پایدار میان افراد، حاکم شود، اما همین واژه متداول و مشهور، گاهی تعریفی ناشناخته و حد و مرزی مبهم دارد، از این رو مناسب است که بر مفهوم و جایگاه و شرایط آن، تاملی مجدد داشته باشیم و بدانیم که براستی ادب چیست؟

ادب چیست؟

این صفت که سرمایه ارزشمند رفتاری انسان و رسالت پدر و مادر و مربی است بر چه پایه هایی استوار است؟ آیا یک خصلت درونی است؟ آیا رفتاری اجتماعی است یا حالتی روحی؟ رمز اینکه انسان از افراد مؤدب خوشش می آید چیست؟

وقتی سخن از ادب به میان می آید، نوعی رفتار خاص و سنجیده با افراد پیرامون (از کوچک و بزرگ و آشنا و بیگانه) در نظر می آید. این رفتار که از تربیت شایسته نشأت می گیرد، به نحوه سخن گفتن، راه رفتن، معاشرت، نگاه، درخواست، سؤال، جواب و... مربوط می شود.

ادب، هنری آموختنی است. می توان گفت: ادب، تربیت شایسته است، خواه مربی، پدر و مادر باشد، یا استاد و مربی.

امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم مرا به سه نکته ادب کرد... فرمود: هر کس با رفیق بد همنشینی کند، سالم نمی ماند و هر کس که مراقب و مقید به گفتارش

نباشد پشیمان می گردد و هرکس به جاهای بد، رفت و آمد کند متهم می شود:

﴿ادبى ابى بثلاث... قال لى: يا بنى! من يصحب صاحب السوء لا يسلم و من لا

يقيد الفاظه يندم و من يدخل مداخل السوء يتهم﴾ (۱۶۰)

آنچه در این حدیث مطرح است، ضابطه داشتن دوستی و گفتار و معاشرت است. دوست داری با تو چگونه رفتار کنند؟ مگر نه اینکه می خواهی تو را با احترام یاد کنند؟ خوبیهای را بگویند؟ نام و لقب زشت بر تو نگذارند؟ مگر نه اینکه از توهین و تحقیر و استهزای دیگران نسبت به خودت ناراحت و رنجیده می شوی؟ مگر نه اینکه دوست داری در جمع مردم، مورد تکریم و تشویق و توجه قرار گیری؟

یکی از نکات مهم مربوط به معاشرت، آن است که آنچه را درباره خود نمی پسندی، درباره دیگران هم روا ندانی و آنچه نسبت به خویش دوست می داری، برای دیگران هم بخواهی و آنچه را در کار دیگران زشت می شماری، برای خود نیز زشت بدانی. اگر از کارهای ناپسند دیگران انتقاد می کنی، همان کارها و صفات در تو نباشد. این نوعی خود ادب کردن است و کسی به این موهبت دست می یابد که از فرزاندگی و هوشیاری و عقلانیتی تیز و بصیر برخوردار باشد. به فرموده حضرت امیر علیه السلام:

﴿كفك ادبا لنفسك اجتناب تکرهه من غيرك﴾ (۱۶۱)

در ادب کردن تو نسبت به خویشتن، همین تو را بس که آنچه را از دیگری ناپسند می بینی از آن پرهیز کنی.

هرکس حد و مرز خود را بشناسد و از آن فراتر نرود، دارای ادب است. بی ادبی، نوعی ورود به منطقه ممنوعه و پایمال کردن حد و حریم در برخوردهاست. این سخن بلند علوی را هم در این زمینه بخوانیم که فرمود:

﴿افضل الادب ان يقف الانسان على حده و لا يتعدى قدره﴾ (۱۶۲)

برترین ادب، آن است که انسان بر سر حد و مرز و اندازه خویش بایستد و از حد خود فراتر نرود.

ادب، به خودی خود یک ارزش اخلاقی و اجتماعی است و ارزش آفرین، هم برای فرزندان، هم برای اولیاء که تربیت کننده آنانند. ادب در هر که و هر کجا باشد، هاله ای از محبت و مجذوبیت را بر گرد خود پدید می آورد و انسان با ادب را عزیز و دوست داشتنی می کند. ادب، خودش یک سرمایه است و هر سرمایه ای بدون آن بی بهاست. مدالی است بر سینه صاحبش که چشمها و دلها را خیره و فریفته می سازد.

آراستگی هر چیزی به چیزی است.

آن گونه که علم، با حلم آراسته می گردد،

و شجاعت، باگذشت و عفو زینت می یابد،

و ثروت، با انفاق و بخشش، ارزش پیدا می کند،

حسب و نسب هم با ادب، ارج می یابد. شرافت نسبت و اعتبار خانوادگی و

آبرو و وجهه اجتماع، بدون داشتن ادب، آرایشی سطحی بر چهره ای زشت

است. این سخن حضرت علی علیه السلام است که:

﴿ لا شرف مع سوء الادب؛ ^(۱۶۳) ﴾

با بی ادبی، هیچ شرافتی نیست.

کسی که بی اصل و تبار و نسب و حسب باشد، اگر ادب داشته باشد، شرافت

می یابد. ادب، حتی نسب و تبار نامناسب را هم می پوشاند. کلام امیرالمومنین

علیه السلام چنین است:

﴿ حسن الادب یستر قبیح النسب. ^(۱۶۴) ﴾

نشانه‌ها و جلوه‌ها

هر یک از ادب و بی ادبی نشانهایی دارد. شناخت ادب هم جز با توجه به نموده‌های بی ادبی میسر نمی‌گردد. این نموده‌ها و نشانه‌ها و علائم، هم در گفتار نمایان است، هم در رفتار و برخورد.

اگر عاقلانه زیستن و متانت در گفتار و وقار در رفتار، نشانه ادب است. بی‌خردی، گفتار زشت، بددهانی، تند خویی، زشت‌گویی، دشنام و توهین، سبکسری و خیره‌سری، لجاجت و عناد و... هم بی ادبی است.

اگر کنترل دوستیها و معاشرت‌ها ادب است، بی ادبی یعنی رفت و آمد با افراد ناباب و بی‌دقتی در گزینش دوستان و بی‌تعهدی در مجالستها و رفاقتها. آنکه زشت‌گفتار و بد زبان است، به تعبیر حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام از ادب بی بهره است:

﴿ لا ادب لسیء النطق ﴾ (۱۶۵).

کسی در برخورد با افراد، حاضر نیست از آنان با عظمت و تکریم یاد کند. مدام به استهزاء دیگران و غیبت آنان مشغول است، آنکه یاوه دیگران را با یاوه و دشنامشان را با دشنامی زشت‌تر پاسخ می‌دهد، آنکه در مجالس و محافل و صفها، رعایت حق دیگران و نظم و مقررات و سکوت و نوبت را نمی‌کند، آنکه حاضر نیست به حرف دیگران گوش دهد، کسی که در گفتگو و بحث، داد می‌زند، گلو پاره می‌کند و جانب انصاف و حق را مراعات نمی‌کند، آنکه... اینها همه نشانه‌هایی از فقدان ادب است.

از آن سو، مراعات آداب در خوردن، آشامیدن، لباس پوشیدن یا لخت بودن، خلال کردن، دهن دره، سرفه، عطسه و... نشان ادب است. بی ادبی، بی‌اعتنایی به حقوق و شخصیت انسانهاست. اگر کسی هنگام عطسه، آب دهان به سفره و صورت بیفکند، یا به طرز مشمئزکننده‌ای غذا بخورد، یا به جای تقدیم دو

دستی نامه و وسیله و ابزار، آن را پرت کند یا حتی یک دستی بدهد، یا هنگام مطالعه شما، سر و صدا کند، یا هنگام خلوت، سرزده وارد اتاقتان شود، و اجازه ورود نگیرد، اینها نمونه هایی از مراعات نکردن ادب اجتماعی است. جالب این است که اسلام برای همه این موارد، دستورالعمل دارد. تربیت اسلامی و اخلاق مکتبی، همه دستورها و باید و نبایدهایش، ادب آموزی است. کسی که پایبند تعالیم دین نباشد، از حوزه ادب به وادی بی ادبی پای نهاده است.

ادب از که آموزیم؟

رفتار نیک دیگران، بر انسان تأثیر مثبت می گذارد. این امری روشن و طبیعی است. ناپسندیهای اخلاقی مردم نیز تأثیر سوء می گذارد. این هم عادی است. هنر انسانهای فرزانه و هوشمند آن است که از رفتارهای ناپسند دیگران هم عبرت و درس می آموزند.

هم نیکان الگوی نیکی اند، هم بدان سرمشق بدی برای غافلان. اما عاقلتر کسی است که از بدیها راه خوبیها را می آموزد. این همان حکمت لقمانی است که از فرزانش او سرچشمه می گیرد. به قول سعدی:

لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان، که هرچه از ایشان در نظرم ناپسند آمد، از آن فعل پرهیز کردم^(۱۶۶). و اگر جز این بود، لقمان به لقب حکیم مشهور نمی شد. آری... ادب آموختن از بی ادبان. همچنان که باید کم حرفی را از وراجان پر حرف و بیهوده گوی الهام گرفت. بزرگواری و کرامت نفس را هم باید از زشتی کار تنگ نظران و خسیس طبعان فرا گرفت. هیچ کس از زشتی و بدی، خوشش نمی آید. پس چرا ما خود را از آن پاک نسازیم که محبوب شویم؟ اگر از زشتیهای دیگران، آموختیم که به خوبیها روی آوریم،

استاد اخلاق ما در دوران خودمان نهفته است. این روش، شیوه آموخته از امیر مومنان علیه السلام است که فرمود:

﴿اذا راعیت فی غیرک خلقا ذمیما فتجنب من نفسک امثاله؛﴾^(۱۶۷)

هرگاه در دیگری اخلاق ناپسندی را دیدی، پرهیز که آن گونه رفتار در خودت نباشد!

عیسای مسیح هم همین روش را داشت. از او پرسیدند: چه کسی تو را ادب آموخت؟ فرمود: کسی مرا ادب نکرد. من، زشتی جهل را دیدم و از آن پرهیز کردم^(۱۶۸).

از ادب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که اسوه ایمان و الگوی اخلاق و ادب و رفتار نیکو است، خود را ادب کرده پروردگار دانسته و می فرماید: ﴿ادبى ربى فاحسن تءدبى؛﴾^(۱۶۹) پروردگارم مرا ادب کرد و نیکو ادب کرد!

سیره پیامبر، یک کتاب ادب آموزی است. رفتار پیامبر، نمونه عالی اخلاقی و معاشرت والاست. به چند نمونه از ادب برخورد پیامبر با دیگران اشاره می کنیم: رسول خدا با هرکس روبه رو می شد، سلام می داد، هم به کوچک، هم بزرگ^(۱۷۰).

هیچ گاه پای خود را پیش کسی دراز نمی کرد. هنگام نگاه، به صورت کسی خیره نمی شد، با چشم و ابرو به کسی اشاره نمی کرد، هنگام نشستن، تکیه نمی داد^(۱۷۱).

وقتی با مردم دست می داد و مصافحه می کرد، هیچ گاه دست خود را عقب نمی کشید، تا طرف مقابل دست خود را بکشد^(۱۷۲). هیچ خوراکی را مذمت نمی کرد. به هیچ^(۱۷۳) کس دشنام و ناسزا نمی گفت و سخن ناراحت کننده ای بر زبان

نمی آورد و بدی را با بدی پاسخ نمی گفت. زیرا انداز خود را به عنوان اکرام، زیر پای کسی که خدمتش می رسید پهن می کرد^(۱۷۴). از روز بعثت تا دم مرگ، هرگز در حال تکیه دادن غذا نخورد^(۱۷۵). هدیه افراد را (هر چند اندک و ناچیز) قبول می کرد^(۱۷۶). بیشتر اوقات، رو به قبله می نشست^(۱۷۷). زانوهایش را پیش اشخاص، باز نمی کرد و بیرون نمی آورد. بر تند خوئی غریبه ها در سؤال و درخواست و سخن صبر می کرد. هیچ کس را ملامت و سرزنش نمی کرد و در پی کشف اسرار دیگران نبود^(۱۷۸).

خنده هایش تبسم بود و هرگز قهقهه سر نمی داد^(۱۷۹). بسیار شرمگین و با حیا بود. سخن کسی را قطع نمی کرد. از جلوی خودش غذا می خورد. کار افراد را به هر شکلی راه می انداخت و... بسیاری از فضائل برجسته دیگر که همه از روحی بلند و اخلاقی والا و ادبی متعالی بود.

ادب در معاشرت، میزان رشد و شعور انسان است و هر کس به اندازه ای می ارزد که ادب دارد. عیار سنجش قیمت انسانی افراد، ادب آنان است. وقتی می توان با ادب، دلها را خرید و هنگامی که ادب داشتن، نشانه ایمان و وسیله تقرب به خدا و محبوبیت نزد خالق و خلق است، چرا از سنت رسول خدا و سیره اولیاء دین، ادب نیاموزیم؟... آری، ادب در گفتار و کردار، در خانه و جامعه، با کوچک و بزرگ، با خودی و غریبه، در همه جا... و با همگان!

۱۵ - هنر گوش دادن

گفتن و شنیدن، دو خط ارتباطی با مردم است. به تعبیر دیگر، دو نعمت بزرگ الهی، قدرت گویایی و شنوایی است که سهم مهمی در ایجاد ارتباطهای مهم انسانی دارد و برای داشتن روابطی سالم و سودمند، نیازمند آنیم که شیوه صحیح استفاده از زبان و گوش را مورد توجه قرار دهیم.

وقتی دیگری سخن می گوید، ما گوش فرا می دهیم و از این رهگذر، نکاتی می آموزیم یا باخبر می شویم. هنر گوش دادن در ارتباط میان فرزندان و اولیاء، و شاگردان و معلمان، شنوندگان برنامه های رادیویی و مجریان، مستمعان و خطیبان، به کار می آید. حتی در مسأله یادگیری که بخش عمده ای از عمر ما را فرا می گیرد، خوب گوش دادن و رعایت ادب و آداب آن، مهم و حیاتی است. نحوه بهره وری از این نعمت خدایی نیز بستگی به میزان درایت و آداب دانی و مراعات حقوق و حدود دارد. در یکی از دعاها آمده است:

﴿اللَّهُمَّ متعنا باسماعنا و ابصارنا و قوتنا؛﴾^(۱۸۰)

خدایا ما را از گوشها و چشمها و نیرویمان برخوردار و بهره مند بگردان. اگرخواهی سخن گویی سخن بشنو سخن بشنو زبان آن کس تواند زد، که اول گوش گردد او

در قلمرو آداب اجتماعی

در مباحث معاشرتی، نحوه استفاده از قدرت شنوایی و به تعبیر دیگر خوب شنیدن و درست گوش دادن، نقش مهمی دارد. بی اعتنائی به حرفهای گوینده، نشان بی ادبی است. برعکس، حسن توجه و ابراز علاقه، علامت ادب و تربیت اجتماعی و بها دادن به موقعیت انسانی و مخاطب و گوینده به شمار می آید.

رسول خدا ﷺ به حرفهای دیگران گوش می داد، حتی به سخن آنان که بیمار دل بودند و روی اغراض شوم، حرفهایی می زدند. پیامبر ﷺ، دو گوش

شنوا برای آنان بود؛ تا حدی که آنان به ستوه می آمدند و از روی طنز می گفتند: او گوش است. خداوند دستور می دهد که به آنان بگو اگر گوش هم هست، برای شما گوش خوبی است، به خدا ایمان دارد و به حرفهای مومنین نیز باور دارد:

﴿يَقُولُونَ هُوَ أذن، قل اذن خير لكم، يؤمن بالله ويؤمن للمؤمنين﴾ (۱۸۱)

آنان از روی آزار، لقب گوش به پیامبر ﷺ می دادند، تا او را خوش باور، ساده لوح و سطحی قلمداد کنند. ولی پیامبر ﷺ، این شیوه را برای جلوگیری از فتنه انگیزی آنان و دستیابی به سوژه های تبلیغاتی برای معارضه و مبارزه انتخاب کرده بود. شاید اینگونه سکوت کردن و گوش دادن، بهترین شیوه خنسی کردن توطئه هایی باشد که می خواهند حرف بکشند و سوژه درست کنند.

به قول صائب تبریزی:

نیست درمان مردم کج بحث را جز خامشی ماهی لب بسته، خون در دل کند قلاب را
آیه قرآن، ضمن اینکه از اخلاق خوش پیامبر اسلام ستایش می کند، اعتماد او را تنها نسبت به حرفهای مومنان بیان می دارد.

حسن سلوک و رفتار، ایجاب می کند که انسان در ظاهر، حالت پذیرش و قبول از خودش نشان دهد، هرچند در دل پذیرفته باشد. یا اگر کسی خبر، داستان یا مطلبی را باز می گوید، باید چنان با علاقه گوش فرا داد که تصور شود که نمی دانیم و از زبان او برای اولین بار است که می شنویم؛ نه اینکه با بی اعتنایی، نشان دهیم که آن را شنیده و خوانده ایم و از آن مطلعیم! استاد هم اگر درس را توضیح می دهد، یا پاسخ سئوالمان را می گوید، باید این شوق شنیدن را ابراز داریم، تا او با علاقه پاسخ دهد... مستمع، صاحب سخن را بر سر ذوق آورد.

اینک به چند نمونه از این موارد اشاره می‌کنیم؛ که در روایات ما هم از این مقوله با عنوان حسن الاستماع خوب گوش دادن یاد شده است.

۱ - با گوینده

نسبت به سخنان هر گوینده باید تحمل و صبوری نشان داد و به آن گوش داد، تا کلامش به پایان برسد. بریدن حرف دیگری شیوه‌ای ناپسند و دلیل کم ظرفیتی و بی ادبی است.

در سیره اخلاقی حضرت رسول ﷺ و مجلس آن حضرت، آمده است که:

﴿من تكلم، انصتوا له حتى يفرغ؛﴾ (۱۸۲)

کسی که سخن می‌گفت، به او گوش می‌دادند، تا سخنش به پایان برسد. البته این تعلیمی بود که از مجالست با اسوه ادب و اخلاق، حضرت رسول ﷺ، آموخته بودند و خود آن حضرت عملاً چنین بود و با رفتار به آنان اینگونه درس آموخته بود.

درباره حضرت رضا علیه السلام نیز، از ابراهیم بن عباس روایت است که:

﴿وما راءيت قطع علي احد كلامه حتى يفرغ منه؛﴾ (۱۸۳)

آن حضرت را هرگز ندیدم که سخن کسی را قطع کند، مگر آنکه آن شخص از سخن خویش فارغ شود.

۲ - با استاد

امام سجاد علیه السلام در رساله الحقوق، می‌فرماید:

﴿و حق سائسك بالعلم، التعظيم له و التوقير لمجلسه و حسن الاستماع اليه؛﴾ (۱۸۴)

حق آن کس که عهده دار آموزش تو است، آن است که احترامش کنی، مجلس او را بزرگ و گرامی بداری و به او خوب گوش دهی.

شنونده نباید خود را داناتر از گوینده و استادش فرض کند و به گفته های او گوش ندهد، یا بی اعتنایی کند، یا تصور کند هر چیز را می فهمد و نیازی به شنیدن و گوش دادن ندارد.

شهید ثانی، نسبت به تمرکز حواس و استماع دقیق سخنان استاد و ارج نهادن به توضیحات او چنین می نویسد:

شاگرد، نباید در ادامه هر نوع سخن و گفتگوی استاد، وقفه ای ایجاد کند و پیوستگی کلام او را (با حرف زدن خود) از هم بگسلد. او نباید در بیان مطالب بر استاد سبقت بگیرد و در خط مشی گفتار او خویشتن را در مسیر گفتار او آورده و با وی هموردی کند، بلکه باید درنگ نماید که سخن استاد به پایان برسد و سپس سخن خود را به میان آورد. آنگاه که استاد با او گفتگو می کند و یا در جمع حاضران جلسه درس، سرگرم بحث و مذاکره است، نباید با شاگردان دیگر صحبت کند، بلکه موظف است سراپا گوش گردد و درس استاد را کاملا استماع نموده و تمام حواس و قوای خود را به منظور درک و فهم بیان او متمرکز سازد. اگر استاد، ضمن بیان مطلب، حکمتها و نکات دقیقی را بازگو نماید و یا در توضیح مسأله ای به داستان یا شعری تمثیل جوید و شاگرد نیز از این حکمتها و نکات و داستان و شعر، آشنایی قبلی داشته باشد (نباید خود را از این گونه شواهد بی نیاز جلوه داده و از استاد، روی برگرداند، بلکه) باید به عنوان یک فرد ناآگاه و خالی الذهن، با تمام دقت به گفتار استاد گوش فرا دهد و چنین وانمود کند که با عطش شدید و علاقه وافری خواهان چنان مطالبی است.... (۱۸۵)

۳ - با نصیحتگر

هرکس به موعظه و پند و راهنمایی دیگری می پردازد، دوست دارد شاهد حسن توجه و گوش دادن او باشد و علایم پذیرش و تأثیر و قبول را در او ببیند.

امام سجاد علیه السلام درباره حق نصیحتگر بر نصیحت شونده می فرماید:

﴿و حق الناصح ان تلین له جناحك و تصغى الیه بسمعك﴾؛ ^(۱۸۶)

حق ناصح (بر تو) آن است که بال تواضع خویش را برای او نرم سازی و با گوش خود به سخن او گوش فرا دهی. این شیوه، جامعه و مردنم را بهتر به سمت برخورداری از راهنماییهای دلسوزانه و انتقادهای سالم و سازنده پیش می برد. حضرت علی علیه السلام در بیان اوصاف متقین، هنگام شنیدن آیاتی از قرآن که مشتمل بر بیم دادن الهی و موعظه و اندرز است، می فرماید:

﴿اصغوا الیها بمسامع قلوبهم﴾؛ ^(۱۸۷)

با گوشهای جانشان به آن هشدارهای الهی گوش می سپارند. از علل بی اثر بودن بسیاری از هشدارها، تذکرها، انتقادات و نهی از منکرها، آن است که شنونده این مواعظ و ارشادها، بنابر بی توجهی گذاشته یا خود را به ندانستن و نفهمیدن می زند، یا چندان اهمیتی برای آنان قائل نیست. نتیجه قهری چنین برخوردی نیز روشن است: دلسردی هشدار دهنده از تذکر و یبأس از تأثیر گذاری انتقاد سالم! زیان این نیز به مجموعه جامعه برمی گردد که از نعمت ارشادهای دلسوزانه و امر به معروف و نهی از منکر محروم می ماند و ملت بی تفاوت نسبت به هشدارها و موعظه ها، گرفتار غفلت و غرور، یا سنگدلی و قساوت می شود.

۴ - با درد دل کننده

خیلیها دلهای آکنده از غم و خاطرات تلخ و مشکلات و نابسامانیهایی دارند که آنان را در فشار روحی قرار می دهد. در پی دو گوش شنوایند که با آنها درد دل کنند و با بازگویی دردمندیهایشان سبک شوند. آنکه عاطفه نشان می دهد و به شکوه ها و غمنامه های یک دردمند گوش می سپارد و خود را علاقه مند به شنیدن نشان می دهد، با او نوعی همدردی کرده است. این روحیه خوب و بزرگ، ستودنی است.

علی علیه السلام فرموده است:

﴿من السؤدد الصبر لاستماع شكوى الملهوف؛^(۱۸۸)﴾

از بزرگواری و آقایی است که انسان برای گوش سپردن به شکوی و ناله دردمند، تحمل و صبر داشته باشد.

روحیه گرم و مردم دوستی و داشتن عواطف بشر دوستانه، زندگیها را گرمتر و بار سنگین غمهای گرفتاران را سبکتر می سازد.

۵ - پرهیز از پرحرفی

گرچه این نکته به آداب گوش فرا دادن مرتبط نیست و بیشتر به گوینده اختصاص دارد، ولی چون در رابطه متقابل با گوینده و شنونده است، قابل طرح و یادآوری است.

اغلب، تصور می شود که در مجالس، گوینده است که چون نیرو مصرف می کند، خسته می شود. شنونده که کاری نمی کند، جز شنیدن! در صورتی که اگر آمادگی برای شنیدن نداشته باشد، یا حرفها برایش تکراری، غیر مفید و غیر جذاب باشد، زودتر و بیشتر از گوینده خسته می شود. از این رو، گوینده باید خودش حال شنونده و اقتضای جلسه را مراعات کرده، از پرحرفی و اطاله کلام

پرهیزد. هرچند سخنوری و نطق، برای خود سخنران و گوینده، شیرین و خوشایند باشد.

در وصایای حضرت خضر، چنین آمده است:

ای جوپای دانش! گوینده کمتر از شنونده خسته و ملول می شود. پس هیچ یک از همنشینانت را (با پرحرفی) خسته مکن (۱۸۹).

۶ - بی اجازه گوش ندادن

از آداب اجتماعی مربوط به گوش دادن، رعایت اذن و اجازه است. اگر کسانی با هم صحبت می کنند و مایل نیستند دیگری سخنانشان را بشنود، نباید به صورت فضولی گوش دهد. یا باید از محل سخن آنان بیرون رفت، یا خود را به کاری دیگر مشغول ساخت که حرفهایشان به گوش نرسد. حداقل آنکه بی تفاوت باشد، نه حساس برای گوش دادن و پی بردن به محتوای مکالمات آنان. فرقی نمی کند که صحبتهایشان حضوری باشد، یا تلفنی. بویژه اگر انسان بفهمد که آنان علاقه مندند که دیگری حرفها را نشنود؛ چون گاهی حرفها خصوصی است و راضی نیستند دیگران آگاه شوند.

در این باره نهی هایی شده است. از جمله در این سخن امام صادق علیه السلام:

﴿من استمع الی حدیث قوم و هم له کارهون، یصب فی اذنیه الانک یوم القیامة﴾

کسی که به ^(۱۹۰) سخن گروهی گوش دهد، در حالی که آنان، آن را خوش نداشته باشند (و تمایلی به شنیدن او نداشته باشند) روز قیامت، در گوشه‌هایش سرب گداخته ریخته می شود.

گوش نشستن و استراق سمع، از آداب ناپسند اجتماعی است که گاهی مفاسد و پیامدهای تلخ به دنبال دارد.

پس، کار ساده و معمولی شنیدن و گوش دادن، این همه آداب و رسوم، تأثیر
و تاءثر زمینه ها و عواقب و حد و حدود و حق و حقوق دارد.
بهره مندی از مراعات این حقوق و حدود و شرایط هم هنر است، هنر خوب
گوش کردن!

۱۶ - برخورد کریمانه

همیشه عملهای بزرگ و اقدامهای والا، از سوی صاحبان روحهای بلند سر می زند. اینکه نیکی را به نیکی پاسخ دهیم و به لبخند دیگری به لبخند پاسخ دهیم، رفتاری عادی است.

برخورد کریمانه، نشان دادن نوعی مناعت طبع و بلندی همتی و روحیه والا است که دیگران را هم تحت تأثیر قرار می دهد. مثل آنکه بدی را با نیکی پاسخ بگوییم و قهر و خشونت را، با محبت و عاطفه.

فتوت و جوانمردی در برخورد، یکی از این گونه بزرگواری ها در معاشرت‌هاست. خود را ندیدن و برای دیگران در قاموس زندگی شخصی، جایی باز کردن و دلی به دست آوردن و تکیه گاهی برای یک بینوا گشتن!

ضعیفان و جوانمردان

صاحبان دلهای شکسته، در پی مرهم گذار، چشم به این سو و آن سو می دوزند. غریبان بی پناه، در تنگناهای زندگی در سایه همت و فتوت آزاد مردان می آرند و مظلومان بلا دیده، دل را با دست گرم و نوازشگر جوانمردان خوش می سازند و به حمایت و یاری آنان دلگرم و امیدوارند.

اگر در جامعه، افراد آزاده ای نباشند که عشق محرومان و ضعیفان را در دل دارند، ستمگران روزگار آنان را سیاهتر می کنند و بی دردان، تهیدستان را به روز سیاه می نشانند.

در عهد کهن، رمز و راز پیدایش گروههایی از جوانمردان و عیاران، همین روحیه خدمت به هم‌نوع و یاری بی دفاع و پناه بودن برای بی پناهان بوده است.

چه خوش سروده است مرحوم فیض کاشانی:

بیا تا مونس هم، یار هم، غمخوار هم باشیم انیس جان هم، فرسوده بیمار هم باشیم
شب آید، شمع هم گردیم و بهر یکدگر سوزیم شود چون روزدست و پای هم درکار هم باشیم
دوای هم، شفای هم، برای هم، فدای هم دل هم، جان هم، جانان هم، دلدار هم باشیم
فتوت و جوانمردی، زیباترین آرایش یک انسان است. به فرموده امیرمومنان
علیه السلام:

﴿ما تزين الانسان بزينة اجمل من الفتوة﴾^(۱۹۱)

انسان به هیچ زینتی، زیباتر از مروت و جوانمردی آراسته نشده است.

مفهوم فتوت

بی دردی و بی خیالی نسبت به وضع مردم و محرومیت و مظلومیت آنان، از مردانگی و از مسلمانی به دور است. از آن سو غم مردم خوردن و حامی مظلوم بودن و یاری به بینوا رساندن، مسلمانی و مردانگی است. آیین رادمردی حکم می کند که صاحبان قدرت و مکت، دستی هم به سر و روی محرومان بکشند و بازوی آنان را بگیرند و از زمین گیری و خاک نشینی بلند کنند، عزت ببخشند و حرمت گزارند. این زکات توانایی و توانگری است! مردانگی، صفت برجسته و ارزشمندی است که به یک اجتماع زنده آبرو می بخشد. بزرگواری و کرامت نفس در برخورد با دیگران، خصیصه آزادمردانی است که از روی فتوت و جوانمردی، اندیشه محرومان را در سر می پروراند و مهرشان را در دل. زندگی بی حضور چنین فرزانه‌گانی، نه لذت دارد، نه زیبایی. جامعه ای که از جوانمردان خالی باشد غبار مرگ بر چهره اش نشسته است. این سنجیه و خصلت عملی، ریشه در درون و اندیشه دارد و از آنجا به رفتار و معاشرت و برخوردها سرایت می کند. امام علی علیه السلام می فرماید:

﴿بعد المرء عن الدنيا فتوة﴾^(۱۹۲)

جوانمردی، دور بودن انسان از پستی و فرومایگی است.
و... فرومایگی چیست، جز زور و تحقیر، بی حرمتی و تکبر، خودخواهی و
حق کشی، کینه توزی و انتقام جویی، بخل و حسادت، سخت گیری و بد
رفتاری، بی وفایی و دروغ، نفاق و دورنگی؟...
و مردانگی چیست، جز ایثار و گذشت، عفو و مدارا، بخشندگی و نوازش،
صبوری و تحمل، همت بلند و حسن خلق، یکرنگی و وفاداری، صداقت و
دلجویی؟...

در دید شما، نامرد و پست و فرومایه کیست؟ و مروت و مردانگی کدام
است؟

خواجه عبد الله انصاری می گوید:
اگر بر روی آب روی، خسی باشی،
و اگر به هوا پری، مگسی باشی،
دل به دست آر، تا کسی باشی (۱۹۳)!

و خداوند، همین را می پسندد و می پذیرد و پاداش می دهد، چرا که دلهای
شکسته، جلوه گاه محبت خدا و امید به درگاه او است و جوانمردی، آرامش
بخشیدن به آن دلهاست. به گفته مولانا:

هزار بار پیاده طواف کعبه کنی قبول حق نشود گر دلی بیازاری (۱۹۴)
در حدیثی، امیرالمومنین علیه السلام چارچوب و استخوان بندی مروت و
جوانمردی را این گونه بر می شمارد که می تواند معیاری برای هر شخص جهت
ارزیابی میزان فتوت خویش باشد:

﴿نظام الفتوة احتمال عثرات الاخوان و حسن تعهد الحیران﴾ (۱۹۵)
نظام مردانگی، تحمل لغزشهای برادران و رسیدگی شایسته به همسایگان
است.

برخی از نشانه ها

نه فتوت به ادعا است، نه جوانمردی به سخن! رفتار و عمل، شاهد مردی و نامردی هر انسان است. فتوت نیز تنها با عمل است که مهر تاءبید می خورد و مقبول خاطره ها می گردد، نه با حرف و شعار.

بعضی از نشانه های رادمردان که در روایات آمده، از این قرار است:

۱ - عفو و گذشت

روحهای بزرگ، ظرفیت بخشایش و گذشت نیز دارند. اما افراد حقیر و فرومایه، به سرعت در صدد انتقام بر می آیند. به فرموده حضرت علی علیه السلام:

﴿ليس من شيم الكرام تعجيل الانتقام؛^(۱۹۶)﴾

شتاب و سرعت در انتقام گرفتن، از اخلاق انسانهای بزرگوار نیست.

باز هم از کلام حضرت امیر علیه السلام بیاموزیم:

﴿المبادرة الى العفو من اخلاق الكرام، المبادرة الى الانتقام من اخلاق اللئام؛^(۱۹۷)﴾

سرعت در عفو، از اخلاق مردان بزرگوار است و شتاب در انتقام گرفتن، از اخلاق فرومایگان.

۲ - آغاز به نیکی

گاهی کسی از انسان چیزی می طلبد، انسان هم پاسخ می دهد. ولی اخلاق جوانمردانه آن است که حفظ آبروی دیگران کنی و پیش از سئوالشان، در رفع نیازشان بکوشی که این خصلت، مردانگی و فتوت است و نشانه کرامت روح. به تعبیر حضرت علی علیه السلام:

﴿الكریم من بدء باحسانه؛^(۱۹۸)﴾

کریم، کسی است که آغازگر نیکی باشد و شروع به احسان کند.

۳ - پاسخ بدی با نیکی

این رفتار نیز، روحیه ای والا و عفوی بزرگ می خواهد که اگر دیگران بدی کردند و ناسزا گفتند و بی اعتنائی نمودند، تو خوبی کنی و ادب و احترام نشان دهی و اگر از تو بریدند و قطع رابطه کردند، تو قطع رابطه نکنی و پیوندها را نگه داری. در اینجا هم مناسب است این کلام علوی آویزه گوشمان باشد:

﴿الکریم من جازی الاسائة بالاحسان؛﴾^(۱۹۹)

جوانمرد، کسی است که بدی را با نیکی پاسخ دهد. آری... در عفو، لذتی است که در انتقام نیست.

۴ - عفو با قدرت

جوانمرد کسی است که وقتی قدرت دارد و می تواند انتقام بگیرد، درگذرد و عفو را پیشه خود سازد. علی علیه السلام فرمود:

﴿الکریم اذا قدر صفح و اذا ملک سمح و اذا سئل انجح؛﴾^(۲۰۰)

جوانمرد و بخشنده کسی است که:

وقتی قدرت یابد، درگذرد و ببخشد

و چون توانمند و مالک گردد، عطا کند و ببخشد،

و آنگاه که چیزی از او خواسته شود، نیاز را برآورد.

۵ - غمخواری محرومان

جوانمردان به نیازمندان رسیدگی و نسبت به آنان حمایت و دلجویی می کنند و خود را در راحت و رنج دیگران شریک می شمارند.

به قول سعدی:

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

پوریای ولی، از پهلوانان نامدار و عارفی که از مردانگی او حکایتهای بسیاری زبانه زد مردم است^(۲۰۱)، در یک رباعی چنین سروده است:

گر بر سر نفس خود امیری مردی و بر دگری نکته نگیری، مردی
مردی نبود فتاده را پای زدن گر دست فتاده ای بگیری مردی^(۲۰۲)

جوانمردی همان خوشخویی، بخشندگی، مردم نوازی و رسیدگی به بینوایان است و همه اینها به شکرانه قدرت و توانی که پروردگار عطا کرده است. به گفته حافظ:

ای صاحب کرامت، شکرانه سلامت روزی تفقدی کن، درویش بینوا را
تماشای جلوه های فتوت و بزرگواری و برخورد کریمانه در آینه رفتار
بزرگان و اسوه ها، تماشایی تر است. نمونه هایی از این رفتارهای زیبا و نمونه
های تاریخی تقدیم شما می شود.

در مکتب جوانمردان و کریمان

فتوت و جوانمردی، یکی از شاخصه های برخورد کریمانه در معاشرتهای اجتماعی است. از آنجا که ذکر نمونه های عینی در اخلاق و رفتار جوانمردان، تأثیر گذارتر است، به چند نمونه تاریخی از رفتار اولیاء دین اشاره می شود.

اما برای اینکه ذهنیت آماده تری داشته باشیم، به کلامی از حضرت امیر علیه السلام در این مورد استناد می کنیم که فرمود:

﴿ثلاثة هن المروءة: جود مع قلة، واحتمال من غیر ذلة و تعفف عن المساءلة؛﴾^(۲۰۳)

مروت سه چیز است:

بذل و سخاوت، در عین تنگدستی

تحمل و بردباری، بدون ذلت و خواری

عفاف ورزیدن از سؤال و طلب.

به قول صائب تبریزی:

دست طلب چو پیش کسی می کنی دراز پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش
مسأله مناعت طبع، دوری از سؤال و طلب و طرح نکردن نیازمندی با این
و آن نیز از نشانه های تعالی روح است و آنان که صورت خود را با سیلی سرخ
نگه می دارند و فقر و تنگدستی خویش را به خاطر حفظ آبرو، با دیگران در
میان نمی گذارند، از این گروهند.

و اما نمونه های تاریخی:

تاریخ اسلام و شرح حال بزرگان، اندوخته های فراوانی از مروتهای فراموش
نشدنی به خاطر دارد که هرکدام درسی از فتوت است و تابلویی است که چشم
دل را به سوی خود جذب می کند. در این بخش به چند نمونه اشاره می شود:

۱ - پیامبر ﷺ و «پیمان جوانمردان»

از فرازهای برجسته دوران جوانی رسول خدا ﷺ پیش از بعثت، شرکت و
عضویت او در پیمانی بود که عده ای از جوانمردان قریش برای دفاع از حقوق
افتادگان و مظلومان بستند و به حلف الفضول معروف شد. این گروه، خود را
ملزم و متعهد می دانستند که به استغاثه و استمدادهای بی پناهانی که به حقشان
تجاوز می شود پاسخ دهند. پیامبر خدا ﷺ از این پیمان به عظمت و نیکی و
با افتخار یاد می کرد و هرگز حاضر نبود به هیچ قیمت آن را بشکند (۲۰۴).

۲ - رسول خدا ﷺ و «عفو عمومی»

نمونه دیگر بزرگواری و مروت و مدارای پیامبر ﷺ، حتی نسبت به
دشمنان سرسخت خویش، اعلان عفو عمومی بود که نسبت به مردم مکه داشت.
در سال فتح مکه که مسلمانان پیروزمندانه وارد مکه شدند، با آنکه مکیان، آن

حضرت و مسلمانان را بسیار آزرده بودند و چندین بار برای نابودی اسلام، لشکرکشی کرده بودند و خود مشرکان نیز، خویش را مستحق هر گونه انتقامجویی می دیدند، اما انتظار کرم و بزرگواری هم داشتند. رسول خدا ﷺ همه را بخشود (۲۰۵). و با جمله اذهبوا فانتم الطلقاء بروید، آزادید همه را عفو کرد و آب عفو و گذشت بر کینه ها ریخت. این گونه برخورد با دشمن نیز، نشان روحیه والای او بود.

۳ - علی علیه السلام در میدان نبرد خندق

رادمردی علی علیه السلام در تاریخ، نمونه است و نمونه هایش نیز فراوان. در جنگ خندق، وقتی با رقیب شجاعی همچون عمرو بن عبدود در افتاد و او را به هلاکت رساند، چون خواهر عمرو کنار کشته برادرش آمد و دید زره قیمتی او بر تنش باقی است، پرسید: قاتل او کیست؟ گفتند: علی بن ابی طالب. آنگاه گفت: او را هماوردی بزرگوار و جوانمرد کشته است. سپس در سوگ برادرش اشعاری خواند، به این مضمون: اگر کشنده عمرو، جز علی بود، همواره بر برادرم می گریستم؛ ولی چه کنم که قاتل او کسی است که از قتل او، عیب و عاری بر عمرو نیست (۲۰۶).

۴ - مروت علی علیه السلام با قاتل خود

امیرالمومنین علیه السلام با آنکه می دانست قاتلش ابن ملجم است، اما متعرض او نشد و قصاص قبل از جنایت نکرد. مردانگی را به حدی رساند که به فرزندش امام مجتبی علیه السلام فرمود: او که اکنون در اختیار شماست، با او مدارا کنید و اگر من از دنیا رفتم، تنها یک ضربه به او بزنید. و دستور داد از شیر و غذای خودش به او هم بدهند. (۲۰۷) این گونه حتی دشمنان و اسیران را مورد محبت و مروت قرار می داد. به قول شهریار:

بجز از علی که گوید به پسر که: قاتل من چو اسیر توست اکنون، به اسیر کن مدارا
همین فتوت‌های علی علیه السلام بود که او را ملقب و مفتخر به لا فتی الا علی...
ساخت.

۵ - با سپاه معاویه

در جنگ صفین، وقتی سپاه معاویه بر نهر فرات دست یافتند، یاران علی علیه السلام
را از برداشتن آب جلوگیری کردند. خطر بی آبی سپاه حضرت را تهدید می
کرد. با سخنان پرشور آن حضرت، سربازان اسلام بر دشمن تاختند و فرات را
تصرف کردند. آنان می توانستند مقابله به مثل کنند و سپاه معاویه را با تشنگی
به هلاکت برسانند. امام علی علیه السلام فرمود تا جایی را باز بگذارند تا لشکریان
معاویه هم بتوانند از آب فرات بردارند. ^(۲۰۸) این نیز نمونه ای از جوانمردی مولی،
حتی در برخورد با لشکریان متجاوز شام و دشمنی همچون معاویه بود.

۶ - عاشورا، جلوه گاه مروت

حماسه عاشورا، سراسر درس کرامت و بزرگواری و جلوه ای از برخوردهای
کریمانه اهل بیت علیهم السلام با دیگران بود. وقتی سپاه تشنه حر آمدند و راه را بر امام
علیه السلام بستند، حسین بن علی علیه السلام دستور داد همه آن گروه هزار نفری و حتی
اسبهایشان را هم سیراب کنند. ^(۲۰۹)

روز عاشورا، همین حر بن یزید، وقتی تصمیم گرفت از سپاه باطل جدا شود
و به حسین بن علی علیه السلام پیوندد، امام او را پذیرفت و خطای گذشته اش را
نادیده گرفت. حر به آغوش جوانمردی امام حسین علیه السلام پناه آورد و توبه کرد،
توبه اش هم قبول شد. ^(۲۱۰)

حسین بن علی علیه السلام به سپاه کوفه فرمود: اگر دین ندارید لا اقل آزاد مردم باشید. خود او که روح بلند و خصلت جوانمردی داشت، دشمن را هم به داشتن مردانگی و پرهیز از هجوم به زنان و کودکان بی دفاع، فرا می خواند.

علمدار رشید و وفادارش حضرت ابوالفضل علیه السلام نمونه اعلائی فتوت و جوانمردی بود، بویژه آنجا که لب تشنه بر فرات وارد شد و مشک را از آب پر کرد و خواست از آب زلال آن بنوشد که یاد تشنگی امام حسین علیه السلام و کودکان خیام، مانع از آن شد و به خود خطاب کرد: ای نفس! پس از حسین زنده نباشی! او و یارانش در آستانه مرگ و شهادتند و تو می خواهی آب سرد بنوشی؟! ... آب را بر روی آب ریخت و لب تشنه از فرات بیرون آمد و به شهادت رسید. ^(۲۱۱)

حضرت ابوالفضل، پهلوانی در میدان فتوت و نام آوری از دودمان غیرت و رادمردی بود.

به دریا پا نهاد و خشک لب بیرون شد از دریا مروت بین، جوانمردی نگر، غیرت تماشا کن

۷ - امام حسن علیه السلام و مرد شامی

مردی شامی که در اثر تبلیغات معاویه، دشمن اهل بیت علیهم السلام بود، در مدینه امام مجتبی علیه السلام را دید و شروع کرد به ناسزاگویی و لعنت و... آن حضرت نیز هیچ نمی گفت. سخنانش که تمام شد حضرت رو به او کرد، سلام داد و لبخند زد و فرمود: گویا غریب هستی! اگر از ما چیزی بخواهی می دهیم، اگر راهنمایی بخواهی، رهنمون می شویم، اگر بخواهی بارت را به مقصد می رسانیم. اگر گرسنه ای، سیرت می کنیم، اگر برهنه ای، تو را می پوشانیم، اگر نیازمندی بی نیازت می کنیم، اگر رانده شده و بی پناهی پناهت می دهیم، اگر حاجتی

داری بر می آوریم، اگر به منزل ما بیایی، تا وقتی که بخواهی بروی، مهمانت می کنیم و...

مرد شامی که این سخنان را شنید و این برخورد را دید، گریست، و گفت: شهادت می دهم که تو جانشین خدا در زمینی. خدا داناتر است که رسالت خود را کجا قرار دهد. تو و پدرت در نظر من منفورترین اشخاص بودید، اما اینک تو محبوب ترین فرد در نظر منی. آنگاه به خانه امام علیه السلام رفت و تا بود، مهمان او بود و از دوستداران اهل بیت علیهم السلام گردید. ^(۲۱۲) این معجزه رفتار کریمانه است که حتی دشمن را به دوست تبدیل می سازد.

۸ - امام سجاد علیه السلام و جوانمردی

هشام بن اسماعیل، یکی از دولتمردان اموی و حاکم مدینه بود که در دوران حکومتش ستمهای بسیار بخصوص بر علویان و بزرگ آنان امام سجاد علیه السلام کرده بود. وقتی عزل شد، به فرمان حاکم جدید او را جلوی خانه مروان حکم نگه داشته بودند که هر کس از او ستم دیده یا ناروا شنیده است، بیاید و تلافی کند.

شهید مطهری می نویسد: خود هشام، بیش از همه نگران علی بن الحسین و علویون بود. با خود فکر می کرد انتقام علی بن الحسین در مقابل آن همه ستمها و سب و لعنها نسبت به پدران بزرگوارش کمتر از کشتن نخواهد بود. ولی از آن طرف، امام به علویون فرمود: خوی ما بر این نیست که به افتاده لگد بزنیم و از دشمن پس از آنکه ضعیف شد انتقام بگیریم. بلکه برعکس، اخلاق ما این است که به افتادگان کمک و مساعدت کنیم.

هنگامی که امام با جمعیت انبوه علویین به طرف هشام بن اسماعیل می آمد رنگ در چهره وی باقی نماند. هر لحظه انتظار مرگ را می کشید. ولی بر خلاف

انتظار وی، امام طبق معمول که مسلمانی به مسلمانی می رسد، با صدای بلند فرمود: السلام علیکم و با او مصافحه کرد و بر حال او ترحم کرده، به او فرمود: اگر کمکی از من ساخته است حاضرم. بعد از این جریان، مرد مدینه هم شماتت به او را موقوف کردند. (۲۱۳)

سخن از جوانمردی و رفتار کریمانه با دوست و دشمن، بویژه در سیره پیشوایان مکتبی و اصحاب آنان دامنه ای وسیع دارد.

این بحث را با فرازی از دعای امام سجاد علیه السلام در صحیفه سجادیه به پایان می بریم که نشانگر روح بلند آن حضرت است و تجلی شخصیت کریمانه که در نیایش او مشهود است:

خدایا!... بر پیامبر و دودمانش درود فرست و توفیق ده و یاری کن در برابر کسی که با من ناراستی می کند، خیر خواهانه رفتار کنم، کسی را که از من دوری می گزیند، به نیکی یاداش دهم، و هر که مرا محروم می سازد، به او عطا و بخشش کنم، و هر که با من قطع رابطه می کند، صله رحم کنم، هر که مرا غیبت می کند، نیکبهایش را یاد کنم، نعمت را سپاس می گویم و از بدیها درگذرم... (۲۱۴)

امید است که گوشه ای از این گونه رفتار کریمانه و اخلاق و منش بزرگوارانه و فتوت و جوانمردی در زندگیهای ما نیز جلوه یابد و چهره جامعه و معاشرتهای مردم را زیبا سازد.

۱۷ - عزت نفس

مفهوم «عزت نفس»

شاید برای شما نیز پیش آمده باشد که به چیزی نیاز داشته اید، ولی برای حفظ آبرو و موقعیت خویش، آن را با کسی مطرح نساخته اید. یا گاهی مشکلی برایتان پیدا شده، امام آن را در حدی ندانسته اید که برای چاره جویی و حل آن، آن را با کسی در میان بگذارید.

آیا تا کنون شده است که برای روبه رو نشدن با یک نفر ناباب، راه خود را کج کنید، و برای دهان به دهان نشدن با یک فرد هرزه و هتاک، دندان روی جگر گذاشته، حتی به دفاع از خویش نپرداخته اید؟

اینها و نمونه های دیگری از این قبیل، شواهدی بر روحیه ای متعالی است که از آن با عزت نفس یاد می کنیم.

جان آدمی عزیز است و رفاه و برخورداری دوست داشتنی است؛ اما انسانیت انسان بالاتر از هر چیز است و شخصیت و آبرو قیمتی بسیار بالاتر از مال و اندوخته دارد. کرامت نفس نیز، ارزشی برتر از معادلات و محاسبات منفعت گرایانه و مادی دارد.

وقتی انسان به چیزی طمع می بندد، بخشی از انسانیت والای خویش را در معرض خطر و تلف شدن قرار می دهد تا آن خواسته را برآورده سازد. گاهی هم حق و دین و شرف و کرامت نفس، زیر پا گذاشته می شود تا آن مطلوب و خواسته به دست آید. آیا به راستی خواسته های نفسانی تا این حد مهم است که در چنین معامله زیانباری پی گیری شود؟

چگونه می توان به خواسته های دل، بی حساب و بی حد و مرز رسید، بی آنکه از معنویت و کمال و ارزش، چیزی را فدا کرد و از دست داد؟

صاحبان عزت نفس هرگز آبروی خود را به کف نانی نمی فروشند و به خاطر مناعت طبع، هرگز خواسته های دل را زمینه ساز حقارت و زبونی و خفت و خواری نمی کنند.

بهای وجود

نماد دیگری از عزت نفس، آن است که انسان، پاسدار کرامت وجودی خویش باشد و ارزش فوق مادی خود را با خواسته های حقیر و هوسهای ناپایدار و درخواستهای ذلت بار، لکه دار نسازد. عزت به معنای صلابت و استواری و نفوذ ناپذیری و تسخیر نشدن و فرو نپاشیدن و سست نشدن و نبودن است. انسانی عزیز است که به پستیها و حقارتها راه ندهد که در زمین دل و جان و زمینه شخصیت او نفوذ کند. کسی عزت نفس دارد که هویت امسانی خویش را در مقابل ضربه های خرد کننده فسادها و تباهیها حفظ کند و این جز در سایه خود شناسی و آگاهی به ارزش انسانی و والایی جایگاه معنوی انسان فراهم نمی آید.

انسان خود را با چه چیزی مقایسه می کند و به چه چیزی می فروشد و خود را به چه می دهد و چه می گیرد؟ اصلا انسان به چه و چند می ارزد؟
حضرت علی علیه السلام در سخن زیبا و بلند و شیوایی، در بیان جایگاه رفیع انسان و ارزش وجودی او می فرماید: بدانید که برای جانها و وجودهای شما، قیمت و بهایی جز بهشت نیست. آگاه باشید و خود را جز به بهشت نفروشید:

﴿انه ليس لانفسكم ثمن الا الجنة، فلا تبيعوها الا بها.﴾ ^(۲۱۵)

کسی که این جایگاه را بشناسد و از آن مراقبت کند، هرگز به پستی و حقارت و طمع و ذلت کشیده نمی شود و گوهر خود را به تمنیات نفسانی و

خواهشهای مادی نمی فروشد. عزت نفس، مانع می شود که انسان آگاه خود را ارزان بفروشد.

خواستن، پل ذلت

کیان وجودی انسان، گاهی به خاطر طلب در هم می شکند. هر کس می کوشد خود را کامل و بی نیاز و بزرگوار جلوه دهد و شخصیت خویش را نگهبان باشد. ولی گاهی افراد سست اراده و طماع در برابر خواستن، آن گوهر را از کف می دهند.

خواستن، سند احتیاج است و نشانه فقر و ناداری. گاهی یک آبرو در گرو یک درخواست قرار دارد و با گشودن دست نیاز، آن آبرو و حیثیت سالیان دراز، یکباره بر خاک می ریزد و بر باد می رود.

امام علی علیه السلام فرمود:

﴿ماء وجهك جامد تقطره السؤال، فانظر عند من تقطره؟﴾ (۲۱۶)

آبروی تو، جامد است و با سؤال و درخواست، قطره قطره می ریزد. بنگر که قطرات آبرو را پیش چه کسی می ریزی!
و چه زیبا گفته است صائب تبریزی:

دست طلب چو پیش کسی می کنی دراز پل می کشی که بگذری از آبروی خویش
بدترین وضع، آن است که حرص و طمع و تکاثر و افزون طیبی، انسان را به خواستن وادار سازد و برای دست یافتن به آنچه که ندارد، دست به هر کاری بزند و پیش هر کس و ناکسی کوچک شود و التماس و خواهش کند و کوچک شود، غلام و چاکر این و آن گردد، تا از این رهگذر، چیزی بر داشته هایش بیفزاید و یا به برخی از خواسته هایش برسد.

مگر دنیا چه اندازه می‌ارزد که انسان، اعتبار و شرف خود را در گرو آن بگذرد؟

مگر پول، چقدر مقدس است که انسان، عزت نفس خویش را با آنان مبادله کند؟

آیا باید به هر خواسته‌ای رسید؟ و هرچه را دل خواست، باید تاءمین کرد؟ پس عفاف و کف نفس و کنترل غرایز و تمنیات و مهار زدن بر حرص و آز، برای کجا و کی و چه کسانی است؟!

در این داد و ستد، چه می‌دهیم و چه به دست می‌آوریم؟

سخنی زیبا از حضرت علی علیه السلام نقل شده است:

﴿واكرم نفسك عن كل دنية وان ساقتك دلى الرغائب، فانك لن تعتاض بما تبذل من نفسك عوضا﴾ ^(۲۱۷)

خویشتن را از هر چه که پست باشد، والاتر بدان و پرهیز کن. هرچند تو را به خواسته‌ها و مال برساند. چرا که تو هرگز از آنچه که از خویش می‌دهی، چیزی عوض نخواهی یافت.

مسأله بر سر شرافت و کرامت انسان است. وقتی در این داد و ستد، در مقابل دنیا و خواهشهای نفسانی قرار گرفت و بخشی از آن به هدر رفت و تباه شد، دیگر جایگزینی برای آن پیدا نخواهد شد.

چه بسیار عزیزانی که در چاه خواستن افتادند و چون با طناب دیگران بیرون آمدند و به خواسته‌های نفسانی رسیدند، زیر بار منت دو نان ماندند و عزت خویش را در همان چاه وا نهادند و کرامت را با وابستگی به دیگران معامله و مبادله کردند.

نخواه، تا عزیز بمانی. طمع مدار، تا سربلند باشی و قانع باش، تا اسیر نگردی.

این رهنمود مولای آزادگان حضرت امیر علیه السلام است که فرموده: ﴿القناعة تؤدی الی العز؛^(۲۱۸) قناعت، عزت می آورد. و نیز سخن او است که: ﴿العزم الی العاس؛^(۲۱۹) عزت، همراه با ناامیدی از دست مردم است. به آنچه داری قانع باش و به داشته هایت بساز، تا عزیز باشی.

حفظ گوهر عزت

نگهبانی از گوهر عزت و کرامت، وظیفه است. نباید خود را در معرض تحقیر و توهین قرار داد. انسان باید از کاری که به معذرت خواهی و اداری شود پرهیز کند، تا از این طریق هم، وجهه و آبرو و اعتبارش صدمه نبیند. معاشرت بزرگوارانه، برای مصون ماندن از تعرض و دشنام نا اهلان، نگهبانی از عزت نفس است. رسیدن به این هدف، تنظیم خاصی را در روابط انسان با دیگران می طلبد، رابطه ای بر مبنای هوشیاری و حفظ عزت و مناعت و زیر پا گذاشتن طمعها و خواهشها.

باید چنان زیست که به پرداخت جریمه، مجبور نشد،

باید چنان کار کرد، که مورد توبیخ و ملامت قرار نگرفت،

باید آن گونه رفتار کرد که از سوی دیگران، توهینی به انسان صورت نگیرد.

حداقل، بخشی از اینها به دست ماست. البته نه به این معنا که انسان از انجام وظیفه گفتاری و کرداری و موضع گیری در جای مناسب، شانه خالی کند، بلکه موجبات وهن و توهین نسبت به خویش و تحقیر شدن در حضور جمع را فراهم نیآورد.

هم در برخورد با قدرتمندان باید عزت دینی خود را پاسدار باشیم، هم در مواجهه و معاشرت با پولداران، از رفتار ذلیلانه و حقیرانه سربلند نگه داشت.

اگر کسی ثروتمندی را به خاطر پولش احترام کند، دین و شرافت خود را زیر پاهای خویش، له کرده است. به تعبیر حضرت علی علیه السلام:

﴿من اتى غنيا فتواضع له لغناه، ذهب ثلثا دینه؛^(۲۲۰)﴾

هر کس نزد ثروتمندی رود و به خاطر توانگری و ثروتش در مقابل او کرنش و فروتنی کند، دو سوم دینش رفته است! شگفتا که آیین یک انسان، از کجاها لطمه می خورد که به خیال هم نمی رسد.

این منش و رفتار را باید به کودکان هم آموخت، تا با عزت نفس بار آینده و در مقابل دارایان، احساس حقارت و کوچکی و ذلت نکنند.

اگر نسل نوجوان ما، مفهوم کرامت انسان و مناعت طبع و عزت نفس را در نیابد، با روح کوچک و همت محدود و چشمی همیشه گرسنه، اسیر دنیا داران می شود. بزرگترین خدمت به فرزندان، تعالی بخشیدن به همتها و غنا بخشیدن به شخصیت و جودی آنهاست. در سایه چنین تربیتی، صاحبان روحهای بلند و وارسته، این گونه طلبها را تلخ و دشوار می یابند و به آن تن نمی دهند. در دیوان منصوب به حضرت علی علیه السلام شعری است با این مضمون:

جابه جا کردن صخره ها از قله کوهها، نزد من از تحمل منت مردم محبوبتر است. من تلخی همه اشیاء را چشیدم. هیچ چیز، تلختر از سؤال و درخواست نیست ^(۲۲۱)

و به قول ناصر خسرو:

به آب روی، اگر بی نان بمانم بسی به زان که خواهم نان ز دو نان

۱۸ - بندگی و آزادگی

گاهی مرزهای اخلاقی در معاشرت، آشفته می شود. افراد، به نام خضوع و تواضع، در دام ذلت و حقارت می افتند، و به نام وقار و عزت، گرفتار تکبر و خود برتر بینی می شوند. از این رو شناختن این مرزها و تشخیص جایگاه هریک از صفات، مهم است.

عزت و منت

بندگی، بد است، اما در برابر خداوند نیکوست. آزادی مقدس و مطلوب است، اما نسبت به خدا و حریم بندگی، عبودیت و فرمانبرداری قداست دارد.

خضوع، ناپسند است، لیکن در برابر آفریدگار و اولیاء خدا و صالحان شایسته، پسندیده است.

خود را حقیر دیدن، نشانه ضعف روح است، اما در برابر خدای هستی، انسان را به عظمت می رساند و بزرگی و عزت را در سایه عبودیت فراهم می آورد. تواضع، پسندیده است، اما حاجت نزد دونان بردن و ملتسمانه بار منت نامردان را کشیدن، بسیار زشت و حقارت آمیز است.

این نکته بدان جهت گفته می شود تا کسی به اشتباه مپندارد که برای عزت و سربلندی، باید از خضوع و خاکساری و فروتنی گذشت، حتی در پیشگاه خدای متعال! که در این قلمرو، هرکه بنده تر و خاضعتر باشد و دست نیازش گشوده تر، مقرب تر است و محبوبتر.

نزد خدا و در آستان ذولجلال، باید سر فرود آورد و به نیاز خواهی پرداخت، چرا که بندگی درگاهش و اطاعت فرمانش و سجود در پیشگاهش در هرکه

تحقق پذیرد، از بار منت دیگران کشیدن و خواری و ذلت دونان را تحمل کردن نجات می یابد. به فرموده امام صادق علیه السلام:

هر کس عزت بدون قوم و عشیره می خواهد، و هیبت و شکوه بدون سلطنت و حکومت می جوید و سرمایه و بی نیازی بدون مال، پس باید از ذلت معصیت به عزت اطاعت خدا منتقل شود (۲۲۲).

بنده خدا خود را چنان عزیز و محترم می بیند که نیازی به تملق کردنش در برابر فرومایگان نمی بیند و چنان خویش را با عظمت می یابد که حقارت نفس را به خاطر مسائل دنیوی نمی پذیرد و چنان خود را به خاطر بندگی خدا شریف می شمارد که عزت خود را به این آسانی زیر پا نمی گذارد. به قول اقبال لاهوری:

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد گوهری داشت، ولی نذر قباد و جم کرد
یعنی از خوی غلامی ز سگان پست تر است من ندیدم که سگی پیش سگی سرخم کرد (۲۲۳)

سرافرازی واقعی

تملق گویی و آزمندی و خصلت غلامی، گرچه ممکن است انسان را به نان و نوایی برساند، ولی همراه آن آزادگی و استقلال و شرف، گاهی از دست می رود. از این رو، فرزندان همواره با قناعت و ساختن بر سختیها و تحمل محرومیتها، خود را گرفتار سلسله منت دونان نکرده اند.

به گفته سعدی:

به نان خشک، قناعت کنیم و جامه دلق که بار محنت خود به، که بار منت خلق
باز به گفته او:

کهن جامه خویش، پیراستن به از جامه عاریت خواستن

چرا که عاریه گرفتن و قرض خواستن و مدیون بودن نیز گاهی همراه با ذلت و خواری است و آزادگان تا این اندازه هم نمی خواهند زیر چنین باری قرار گیرند، تا چه رسد آنجا که دیگری بخواهد با کمک و مساعدت و بخشش، منت نهد و به رخ بکشد.

در حالات مرحوم سید رضی (گرد آورنده نهج البلاغه) آمده است که خداوند، نوزادی به او کرامت فرمود: یکی از وزرای معاصر او هزار دینار در طبقی گذاشته به رسم هدیه نزد او فرستاد. سید آن را رد کرد و گفت: من از هیچ کس چیزی قبول نمی کنم. بار دیگر طبق را فرستاد که هدیه برای آن نوزاد است. باز هم رد کرد و گفت: کودکان ما هم چیزی قبول نمی کنند. بار سوم فرستاد و گفت: آن را به قابله بدهید. این بار هم رد کرد و گفت: زنان ما را زنان بیگانه قابلگی نمی کنند بلکه قابله هم از زنان خودمان است و از کسی چیزی نمی پذیرد. گفت: نزد شما طلابی که درس می خوانند، از آن آنان باشد. سید رضی گفت: طلاب همه حاضرند. هر که هر قدر می خواهد بردارد. تنها یکی یک دینار برداشت، آن هم به خاطر آنکه دیشب چون روغن برای چراغ لازم داشته و در خزانه سید بسته بوده، از بقال نسبه کرده، اکنون دینار را برداشته تا قرض خود را بدهد. سید از آن پس دستور داد کلید در آن خزانه را که وجوهات دینی در آن بود، در اختیار همه طلاب قرار دهند که هر وقت خواستند بردارند. (۲۲۴)

این گونه سید رضی آنان را با مناعت طبع، بار آورده بود و خود و خاندانش نیز از عزت نفس برخوردار بودند و تز کسی هدیه هم نمی پذیرفتند، تا مبادا زیر بار منت آنان روند.

پروین اعتصامی می گوید:

چرخ و زمین بنده تدبیر توست بنده مشو درهم و دینار را
 همسر پرهیز نگردد طمع با هنر، انباز مکن عار را
 پروردگان مکتب الهی، گرسنگی همراه با عزت را بهتر از سیری ذلیلانه می
 دانند و زندگی مشقت بار اما همراه با شرافت و سرافرازی را برتر از رفاه و
 خوشی در سایه خواری می شمارند. حتی مرگ با عزت در نظر آنان، بهتر از
 حیات با ذلت است. این تعلیم و گفته اولیاء خداست. شاگردان آنان نیز، چنانند
 که با تهیدستی و فشارهای اقتصادی و محرومیت‌های معیشتی می سازند، بی آنکه
 ذلت پذیر باشند.

امام علی علیه السلام می فرماید:

﴿الصبر علی الفقر مع العزاجمل من الغنی مع الذل؛ (۲۲۵)﴾

شکیبایی بر تنگدستی همراه با عزت، زیباتر از ثروتمندی با ذلت است.
 و نیز سخن اوست که:

﴿الجوع خیر من ذل الخضوع؛ (۲۲۶)﴾

گرسنگی، بهتر از ذلت خضوع و کرنش پیش دیگران است.
 انسان آزاده، گرسنگی می کشد و فقر را تحمل می کند، ولی دست طمع و
 نیاز، پیش این و آن دراز نمی کند.

آزادگی

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهر چه رنگ تعلق پذیرد، آزاد است
 لقمان حکیم به فرزندش چنین سفارش می کند:
 فرزندم! اگر می خواهی عزت دنیا را داشته باشی، طمع از آنچه در دست
 دیگران است، قطع کن. همانا پیامبران و صدیقان، به هرچه رسیده اند، در سایه
 همین قطع طمع بوده است ^(۲۲۷).

در شرح حال بزرگان علم و عمل، به نمونه های بزرگ و فراوانی بر می خوریم که هرگز حاضر نشدند عزت و کرامت خود را از دست بدهند و در گمنامی و بی نشانی و در نهایت سختی به سر بردند، اما به کسی رو نینداختند. وقتی مرحوم شیخ آقا بزرگ، با عسرت و تنگدستی روزگار به سر می برند، کسانی از مشاهیر که از حال او آگاه شدند، برای او مقرری بالایی منظور داشتند و ابلاغی برایش فرستادند. او روی پاکت نوشت: ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم و پاکت را با محتوایش پس فرستاد. این نیز نمونه ای از وسعت نظر و غنای روحی و آزادگی فرزانه‌گانی است که به مسند قناعت تکیه داده اند و در کشور فقر، سلطنت و حکومت دارند. به گفته صائب تبریزی:

آبی است آبرو، که نیاید به جوی باز از تشنگی بمیر و مریز آبروی خویش^(۲۲۸)
تا انسان طمع و آزمندی را از خود ریشه کن نکرده باشد، به چنین آزادگی نمی رسد و پیوسته ممکن است دنیا طلبی و مال دوستی، او را به خواریهای بیشماری بکشاند:

من آبروی خود به کفی نان نمی دهم من اختیار خویش به دونان نمی دهم
من یوسفم، اسیر زلیخا نمی شوم در دست نفس شوم، گریبان نمی دهم
نکته سنج ادیب، برای توجه دادن انسانها به این استغناى روحی، گاهی از تمثیل و حکایات از زبان حیوانات نیز بهره گرفته اند. در برخی از داستانهای مور و سلیمان که در تمثیلات و تلمیحات ادبی به آنها اشاره شده، از این نمونه ها می توان دید.

پروین اعتصامی، در یکی از شعرهای حکیمانه اش، در قالب گفتگویی میان مورچه و سلیمان به این آزادگی و مناعت طبع اشاره دارد. سلیمان در راه، مورچه ای را می بیند که به هزار زحمت، پای ملخی را به لانه خود می کشد. به او می گوید به جای این همه زحمت، چرا به دربار سلیمان نمی آیی که در سر

سفره سلیمانی برخوردار شوی و از این زحمتهای آسوده گردی؟ مور در پاسخ می گوید: برای موران، قناعت بهتر از سوز دیگران است و آقای خودشان اند و زیر بار امر و نهی و فرمان و منت دیگران نیستند؛
چو اندر لانه خود پادشاهند نوال پادشاهان را نخواهند
و می افزاید که ما از سلیمان بی نیازیم، برای خودمان توشه و انبار و جای گرم و ایمن داریم و هم خادم خویشیم و هم مخدوم خویش (۲۲۹).
این آزادگی، در سایه قناعت فراهم می آید. کسی که نتواند بر افزون خواهی نفس خویش مهار بزند، پیوسته محتاج این و آن است و آنچه در این نیازمندی از کف می رود، عزت و مناعت و شخصیت انسان است. به قول سعدی:
هرکه بر خود در سؤال گشود تا بمیرد، نیازمند بود

بدهکاری به خویشان

مقروض بودن، از جمله چیزهایی است که هم فکر انسان را مشغول و پریشان می کند، هم آدمی را در مقابل طلبکار، شرمنده یا حقیر می سازد. بخصوص اگر او بخواهد و فرد بدهکار، توان پرداخت نداشته باشد. گاهی هم وابسته و خوی غلامی از همین جاها سرچشمه می گیرد.
می توان دایره مخارج را تنگ تر کرد و از هزینه های غیر ضروری چشم پوشید و سرمایه و قناعت داشت، تا مجبور به وام گرفتن و خرج برنامه های تشریفاتی کردن نشد. به جای اینکه انسان، مدیون و بدهکار دیگران شود، به نفس خود بدهکار شود که قابل تحمل تر است.

گویند: حضرت امیر علیه السلام از جلوی قصابی می گذشت. قصاب از او خواست که از این گوشتهای تازه ببرد. حضرت فرمود: پولی همراه ندارم. قصاب گفت:

نسیه ببر، بعدا پولش را می آوری. پاسخ حضرت چنین بود: اگر به شکم خود بدهکار باشم، بهتر از آن است که بدهکار شخص دیگر باشم.

این، درس دیگری از عزت نفس است. تا شکم و خواسته های نفسانی و تمنیات مادی، گوهر کرامت را نشکند و مومن، همچنان عزیز و آقا بماند. آنچه خمیر مایه چنین صبوری است، آن است که در امور دنیوی، انسان به پایین تر از خویش بنگرد و به داشته هایش شاکر باشد و قانع نه آن که به ثروتمند تر از خود نگاه کند، که هم در عذاب روحی و رنج ابدی بماند و هم شیطان، وسوسه های افزون طلبی را به کار اندازد.

براستی که قناعت، یک سلطنت است و سرمایه و گنجی بی پایان. حضرت رضا علیه السلام در حدیثی فرموده است:

﴿القناعة تجمع الى صيانة النفس و عز القدرة و طرح مؤنة الاستكثار و التعبه لاهل الدنيا، لا يسلك طريق القناعة الا رجالان: اما متعبد يريد اجر الاخرة او كريم يتنزه عن لئام الناس؛﴾ ^(۲۳۰)

قناعت، جمع می آورد نگرهبانی از نفس را، و عزت قدرت را و دور افکندن هزینه افزون طلبی را و بندگی و خواری نزد اهل دنیا را. جز دو نفر، راه قناعت را نمی پویند: یکی بنده خدا جویی که با قناعت، در پی پاداش آخرت است، دیگری انسان کریم و بزرگواری که از مزد پست، دوری می جوید.

مضمون این حدیث، نشان می دهد که تباه شدن انسان و ضعف و سستی و خواری او و رنج تامین هزینه افزون خواهی و حقارت نزد دنیا طلبان، رهاورد تهیدستی انسان از سرمایه عظیم قناعت است و اگر انسان، مسلمان هم نباشد، باز هم عزت و کرامت او با قناعت تامین می شود و بندگی نفس، بندگی دیگران را هم در پی دارد.

۱۹ - آیین دوستی

نعمت «دوست»

از قدیم گفته اند: هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار. دوست، همدم تنهاییهای انسان، شریک غمها و شادیهها، بازوی یاری رسان در نیازمندیها، تکیه گاه انسان در مشکلات و گرفتاریها و مشاور خیر خواه در لحظات تردید و ابهام است.

بعضی از مردم، به خاطر خصلتهای خودخواهانه یا توقعات بالا یا تنگ نظری یا سختگیری یا دلایل دیگر، نمی توانند برای خود، دوستی برگزینند و از تنهایی در آیند. این به تعبیر حضرت امیر علیه السلام نوعی ناتوانی و بی دست و پایی است.

هم دوست یافتن، هنر است و هم دوست نگه داشتن، هم دوستیهای تعطیل شده و به هم خورده را دوباره به هم پیوند زدن و برقرار ساختن. علی علیه السلام می فرماید:

﴿اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان، و اعجز منه من ضيع من ظفر به منهم؟﴾ ^(۲۳۱)

ناتوان ترین مردم کسی است که از دوستیابی ناتوان باشد. ناتوانتر از او کسی است که دوستان یافته را از دست بدهد و قدرت حفظ آنها را نداشته باشد. تامل در اینکه چه خصلتها و برخوردها و روحیه هایی سبب می شود انسان، دوستان خود را از دست بدهد و تنها بماند، یا آن که از آغاز، نتواند دوستی برای خویش بگیرد، ضروری است. سعدی گفته است: دوستی را که به عمری فرا چنگ آرند، نشاید که به یک دم بیزارند.

همرنگ و هماهنگ

دوستان هرکس، مبنای قضاوت دیگران نسبت به اخلاق و شخصیت افکار او است. بعلاوه، تاثیر پذیری انسان از دوستان، در سنين مختلف، چه کودکی، چه جوانی و چه حتی میانسالی، بسیار است. از این رو دقت در گزینش دوست موافق، به سلامت اخلاقی و رفتاری انسان کمک می کند. به فرموده حضرت علی علیه السلام:

﴿الصاحب كالرقعة فاتخذة مشاكلا؛﴾ (۲۳۲)

دوست، همچون وصله جامعه است، پس آن را هم شکل و هم سان با خودت برگزین.

ارتباط قلبی و درونی میان انسانها، به پیوندهای اجتماعی و بیرونی می انجامد. روابط اجتماعی هم، در روحيات و اخلاق افراد، اثر می گذارد. بنابراین، آنان که به تعالی فکر و سلامت اخلاق و تهذيب نفس و تکامل شخصیت خویش علاقه مندند، ناگزیر باید در انتخاب دوست، معیارهای مکتبی را لحاظ کنند و به آن چه از دوست می گیرند، اهتمام ورزند. اینکه گفته اند:

تو اول بگو با کیان زیستی پس آنکه بگویم که تو کیستی
نشان دهنده معیار دوستان در ارزیابی شخصیت یک فرد است که مردم نیز آن را در داوریهها و ارزیابی های خویش به کار می گیرند.

این سخن زیبای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، خواندنی و شنیدنی است:

﴿مثل الجلیس الصالح مثل العطار، ان لم يعطك من عطره اصابك من ريحه و

مثل الجلیس السوء مثل القین ان لم يحرق ثوبك اصابك من ريحه؛﴾ (۲۳۳)

مثل همنشین شایسته و خوب، مثل عطار است، که اگر از عطر خودش هم به تو ندهد، ولی از بوی خوش او به تو می رسد، و مثل همنشین بد، همچون کوره

پز آهنگری است که اگر لباس تو را هم (جرقه های آتش کوره) نسوزاند، ولی
بوی کوره به تو می رسد!

این همان سروده حکمت آمیز سعدی است، در مورد گل خوشبوی در حمام،
که در اثر همنشینی با گل، معطر می شود و از کمال همنشینی بهره می برد،
وگرنه من همان خاکم که هستم!....

دوست شایسته

در منابع دینی، در اینکه دوست خوب کیست؟ و با چه کسانی باید دوستی و
مودت داشت و از معاشرت و همنشینی چه کسانی باید پرهیز کرد، و... احادیث
بسیاری است، با رهنمودهای کاربردی و جالب.

در صدد بررسی و نقل این گونه احادیث نیستم، اما در قلمرو بحث از آداب
معاشرت با دوست و آیین دوستی، توجه به نکاتی که به عنوان صفات دوست
خوب مطرح شده است، ضروری است. همان معیارها، حاوی دستورالعمل
چگونگی معاشرت هم هست. به عنوان نمونه به یکی از این روایات، اشاره می
کنیم.

امام حسن مجتبی علیه السلام در بستر بیماری بود و پس از آن مسمومیت که به
شهادت منجر شد، در دیداری که جناده (از اصحاب وی) با حضرت داشت، امام
چنین توصیه فرمود:

﴿اصحب من اذا صحبتہ زانک، و اذا خدمتہ صانک و اذا اردت منه معونة
اعانک و...؟﴾ ^(۲۳۴)

با کسی همنشینی و مصاحبت و دوستی کن که:

۱ - هرگاه با او همنشین شدی، مایه آراستگی تو باشد،

۲ - آنگاه که خدمتش کنی، تو را نگهبان باشد،

- ۳ - هرگاه از او یاری خواستی کمکت کند،
- ۴ - اگر سخنی گفتی، تو را تصدیق کند،
- ۵ - اگر (بر دشمن) حمله بردی، قدرت و صولت تو را بیفزاید،
- ۶ - اگر دستت را به فضل و نیکی دراز کردی، او هم دست، پیش آورد،
- ۷ - اگر در تو، (و زندگیت) رخنه ای پدید آمد، آن را برطرف سازد،
- ۸ - اگر از تو نیکی دید، آن را در شمار و حساب آورد،
- ۹ - اگر چیزی از او طلبیدی عطا کند،
- ۱۰ - و اگر تو ساکت بودی (و چیزی نخواستی) او آغاز کند (و نیازت را برطرف سازد).

اینها اوصاف کسی است که شایسته رفاقت و دوستی از دیدگاه امام مجتبی علیه السلام است. از اینها بر می آید که آیین دوستی عبارت است از:

آراستن دوست، یاری رساندن، قدر شناس بودن، تقویت کردن، همکاری داشتن و در راه دوست، فداکاری و خدمت کردن.

از سوی دیگر، اگر در سخنان ائمه از دوستی با بعضی نهی شده، آنها نیز به عنوان صاحبان رفتار ناپسند محسوب می شوند که در قلمرو آیین دوستی نمی گنجد، از قبیل: عیبجویی، نابخردی، کینه توزی، پر توقعی، کم ظرفیتی، بد دهانی و بدزبانی، بی تقوایی، لجاجت و ستیزه جویی، شوخیهای بی جا و آزار دهنده، خود پسندی و بد رفتاری و از این دست خصلتها و رفتارها. اینها، هم موجب کاهش دوستان و سستی دوستیها می گردد، و هم شیوه های ناپسند در معاشرت با دوستان است که باید از آنها پرهیز کرد.

دوستی حد و مرزی دارد که باید آن حریم حفظ و آن حق، ادا شود.

امام صادق علیه السلام در سخن بلندی این حدود و حقوق را بیان فرموده، می
افزاید: مراعات این حدود، در هرکس بود (همه اش یا مقداری) او دوست است،
وگرنه نسبت دوستی و صداقت به او نده. این پنج نکته عبارت است از:
اول: آنکه نهان و آشکار دوست برای تو یکسان باشد.

دوم: آنکه زینت تو را زینت و آراستگی خود ببیند و عیب و نقصان تو را
عیب خویش بشمارد.

سوم: اگر به ریاست و و ثروت و پست و مقامی رسید، این پست و پول،
رفتار او را نسبت به تو عوض نکند.

چهارم: اگر قدرت و توانگری دارد، از آن چه دارد نسبت به تو دریغ و
مضایقه نکند.

پنجم: (که جامع همه آنهاست) اینکه تو را در گرفتاریها، رها نکند و تنها
نگذارد ^(۲۳۵).

آری... اینهاست آیین دوستی و برادری دینی.

جلوه دوستی کامل و راستین، در مودت قلبی، حفظ حرمتها، مراعات حقوق،
یاری در هنگام نیاز و مساعدت در وقت گرفتاری است و بدون اینها ادعای
دوستی پذیرفته نیست.

امام علی علیه السلام می فرماید:

مردم، جز با امتحان و آزمایش شناخته نمی شوند. پس همسر و فرزندان را
در حال غیبت و نبودن امتحان کن، و دوستت را در مصیبت و گرفتاری، و
خویشاوندان خود را هنگام نیازمندی و تهیدستی... و صدیقک فی مصیبتک ^(۲۳۶).

دوست بی عیب؟!

واقعگرایی در همه مسایل، پسندیده است، از جمله در دوستیابی و دوست گزینی.

بعضیها چنان آرمانی فکر می کنند که از واقعیتهای ملموس و عینی فاصله می گیرند و در عالم خیال و ذهن، سیر می کنند. دوست بی عیب از این گونه آرمانهای دست نیافتنی است.

البته باید کوشید تا حد امکان و توان، در دوستیها سراغ افرادی که نقطه ضعف کمتری داشته باشند و اگر بی عیب باشند، چه بهتر. ولی... آیا انسان بی عیب (غیر از معصومین) می توان یافت؟ هر کس در موردی ممکن است نقصان و نقطه ضعفی داشته باشد. همان طور که طالبان همسر ایده آل و صد درصد بی عیب و نقص، مجرد و بی همسر می مانند، آنان هم که در پی دوست صد درصد بی ضعف باشد، تنها می مانند. این حقیقت به عنوان توجه به یک واقعیت عینی در کلام مولا علی علیه السلام این گونه آمده است:

﴿من لم یواخ الا من لا عیب فیه قل صدیقه؛ ^(۲۳۷)﴾

کسی که بخواهد جز با افراد بی عیب دوستی و برادری نکند، دوستانش کم خواهند شد.

نکات دیگر...

در باب دوستی، گوهرهای فراوانی در گنجینه های حدیثی ما نهفته است که در این مختصر، مجال بست سخن نیست. برای اینکه از آن محتواهای سودمند و کاربردی بی بهره نباشیم، در اینجا فهرستی از نکات دیگر که در آیین دوستی باید به کار بست، می آوریم که برگرفته از احادیث این موضوع است:

از هر چیز، تازه اش را انتخاب کن و از دوست، قدیمی اش را.

از نشانه های بزرگواری انسان، حفظ دوستان قدیمی است. بهترین دوستان، آناند که در نصیحت و خیر خواهی، ساز شکاری و مصلحت نمی کنند، عیبهایتان را به شما می گویند، در کارهای اخروی کمک کار شمایند، شما را از گناهان باز می دارند، و از لغزشهای شما چشم می پوشند. دوست خود را خیلی عتاب و سرزنش نکنید که کینه می آورد. بدترین دوستان، آناند که دوستی آنان، شما را به تکلف و رنج و زحمت بیندازد.

دوست واقعی کسی است که عیب دوست خود را در نهان به خودش بگوید، نه در آشکارا و نزد دیگران.

هرگاه با کسی دوست شدید، از نامش، نام پدرش، نام قبیله و شهر و دیارش بیسید، که این گونه کسب شناختها نشانه صدق در دوستی است.

هرگاه به دوستی علاقه و محبت داشتید، آن را ابراز کنید و به او بگویید، که موجب افزایش محبت و علاقه مندی می شود.

آنچه از دوست می رسد تحمل کنید، تحمل و بردباری، عیبها را می پوشاند. برادران و دوستانتان را نسبت به هر خطا مؤاخذه و محاسبه نکنید، که دوستانتان کاهش می یابند.

خداوند، تداوم دوستیها را دوست می دارد. پس بر دوستیهای خود، استمرار بخشید.

با کسانی که صرفاً از روی طمع یا ترس یا تمایلات یا برای خوردن و نوشیدن با شما دوست می شوند، دوستی نکنید. ددر بی یافتن دوستان با تقوا باشید!

* محبت و دوست خود را بی جا و بی مورد صرف نکنید، که این گونه دوستیها در معرض گسستن است.

پایان این بخش را حدیث جالبی از امیرالمومنین علیه السلام قرار می دهیم که ما را به مراعات حقوق دوستان و برادران دینی فرا می خواند و از زیر پا گذاشتن حقوق آنها به بهانه دوستی و خودمانی بودن، نهی می کند.

علی علیه السلام می فرماید:

حق برادر دینی خود را با اتکاء به رابطه ای که میان تو و او است ضایع مکن، چرا که هرگز، کسی که حقش را ضایع و تباه کرده ای، برادر تو نیست:

﴿لا تضعین حق اخیک اتکالا علی ما بینک و بینہ، فانه لیس لك باخ من اضعحت حقہ﴾ (۲۳۸)

قدر دوستی ها و پیوندهای عاطفی و دوستانه را بدانیم، از دوستان صادق و وفادار و پاک و پرهیزکار، دست برداریم، چراغ محبت را در دلهای خویش، روشن و شعله ور نگاه داریم، از زخم زبان و کلمات تحقیر آمیز و برخورد دشمنی برانگیز با دوستان بر حذر باشیم،

آیین دوستی را بشناسیم و به کار بندیم.

۲۰ - ابزار دوستی

رابطه‌هایی که بر پایه دوست داشتن و محبت است، استوارتر و دیرپا تر است. اهرم نیرومند عشق و محبت نیز، در بسیاری از زمینه‌های اجتماعی و ارتباطات انسانی، کارساز تر از عوامل دیگر است. از این رو، ریشه‌یابی عوامل تقویت‌کننده دوستی، ریشه‌کنی عوامل سست‌کننده علاقه‌ها و استفاده از عوامل محبت‌آفرین، در بهبود مسایل معاشرت مهم است.

اگر عقل و اندیشه، در زندگی نقش چراغ راهنما دارد که روشنی می‌بخشد و راه را نشان می‌دهد، عشق و محبت قلبی نیز نقش موتور محرک را دارد که پیش‌برنده است و حرکت‌آفرین و زبان دل، قوی تر از زبان عقل است و گاهی هم که محبت و عشق، فرمان می‌دهد، عقل از پای می‌ماند و مطیع می‌گردد.

آثار مثبت و منفی محبت

در روابط انسانی، عشق و علاقه، هم آثار نیک و جهات مثبت دارد و هم اگر بی حساب و بی معیار و خارج از کنترل باشد، پیامدهای سوء خواهد داشت. به همان اندازه که دوست داشتن و عشق ورزیدن، در انسان دوستدار، کشش و امید و دلگرمی ایجاد می‌کند، او را به همرنگی و همسانی با محبوب و اطاعت از معشوق می‌کشاند و عاشق را به فداکاری، گذشت و ایثار در راه محبوب می‌کشاند، گاهی هم حقایق را بر انسان پوشیده می‌سازد و عیبها را کتمان می‌کند و نقاط ضعف را به نقاط قوت تبدیل می‌نماید و زشت را زیبا جلوه می‌دهد و این، از عوارض سوء افراط در محبت است.

به تعبیر حضرت رسول ﷺ: ﴿حَبُّ الشَّيْءِ يَعْمي وَيَصمُّ﴾^(۲۳۹) علاقه به چیزی انسان را کور و کر می‌کند.

و به فرموده حضرت امیر علیه السلام:

﴿من عشق شیئا اعشى بصره و اعمى قلبه...﴾ (۲۴۰)

کسی که به چیزی عاشق و شیفته شود، این محبت، چشم صورت و چشم دل او را نابینا می سازد، پس او با چشمی ناسالم می نگرد و با گوشی ناشنوا می شنود و خواسته ها و تمنیات، عقل او را از هم می گسلد و دنیا، دلش را می میراند...

محبت، گاهی در داوری انسان نسبت به دیگران هم اثر می گذارد و محبت را به داوری ناحق می کشاند. علاقه، در پذیرفتن نقد و انتقاد هم مؤثر است. اگر شما دوستدار کسی باشید، اغلب حاضر نیستید درباره او انتقاد و عیب جویی بشنوید.

محبت، بعضی محبوبها را مغرور می سازد. برخی ظرفیت آن را ندارند که طرف محبت قرار بگیرند و گرفتار عجب می شوند. بعضی کودکان اگر محبت زیادی ببینند، لوس و پر توقع و دشوار و خودپسند می گردند. به هر حال، اینها عوارض نیک و بد محبت انسان است که نباید از نظر دور بماند.

ابراز علاقه

آنچه بیشتر به جنبه معاشرتی مربوط می شود، آشکار کردن محبت و علاقه به دیگران است. اگر کسی را دوست دارید، چه از دوستان و برادران ایمانی، یا نسبت به فرزندان یا همسر و... این محبت را بر زبان آورید و آن را ابراز کنید، تا محبتها افزوده شود و دوستیها استمرار یابد.

انسان علاقه دارد که مورد محبت و علاقه دیگران باشد. اگر آن دوستداران، محبت خود را آشکار کنند، محبوب هم به محبان علاقه مند می شود و این محبت دوجانبه، زندگیها را از صفا و محبت بیشتری برخوردار می سازد. ما اگر

بدانیم که خدا دوستان دارد، ما هم خدا را بیشتر دوست خواهیم داشت. اگر بدانیم و بفهمیم که رسول خدا ﷺ و اهل بیت علیهم السلام به ما شیعیان عنایت و محبت دارند و این علاقه را بارها نشان داده و اظهار کرده اند، محبت عترت در دل ما بیشتر خواهد شد.

اینکه خداوند بارها در قرآن کریم، محبت خویش را ابراز کرده و در آیاتی که ان الله يحب الذين... دارد، می فرماید که دوستداران پاکان، توبه کنندگان، پاکی جوینان، نیکو کاران، متقین، متوکلین، صابران، اهل قسط و عدل است. و در جایی از کسانی یاد می کند که هم خدا آنان را دوست دارد و هم آنان به خدا علاقه دارند ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾^(۲۴۱) توجه به این نکته، حب خدا را در دلها شعله ور می سازد. وقتی ائمه معصومین علیهم السلام محبتهای خویش را نسبت به هواداران ابراز می کنند، متقابلاً این اظهار عشق، عشق می آفریند.

از حضرت علی علیهم السلام پرسیدند: یا علی! چگونه اید؟ می فرماید:

دوستدار دوستانمان و دشمن دشمنانمان هستم: ﴿اصْبَحْتُ مَحَبًّا لِلْمُحِبِّينَ وَ

مُبْغَضًا لِلْمُبْغِضِينَ﴾^(۲۴۲)

آیا اگر بدانیم که مولای متقیان به دوستانش علاقه دارد، نخواهیم کوشید که

گوهر عشق او را در سینه داشته باشیم؟!

آنچه روابط دوستانه را نیرومندتر می سازد، ابراز علاقه است.

ممکن است شما به کسی علاقه و محبت داشته باشید، ولی به دلیل تنبلی و بی حالی، یا خجالت و شرم یا به هر علت دیگر هرگز بر زبان نیاورید و به او نگوید که دوستش دارید، او از کجا پی به علاقه مندی شما ببرد و به شما علاقه پیدا کند؟ کلید جلب محبت او، ابراز علاقه خودتان است. این نکته در

دستورالعملهای اخلاقی آمده و حتی بابی برای آن گشوده شده است^(۲۴۳).

امام صادق علیه السلام فرمود: ﴿اذا احببت رجلا فاءخبره﴾^(۲۴۴) اگر به کسی علاقه و محبت داشتی، او را آگاه کن.

در روایت است که مردی از مسجد گذر کرد، در حالی که امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نیز در مسجد نشسته بودند. یکی از اصحاب امام باقر علیه السلام گفت: به خدا قسم من این شخص را دوست می دارم. امام فرمود: پس به او خبر بده، چرا که این خبر دادن، هم مودت و دوستی را پایدارتر می کند، هم در ایجاد الفت، خوب است ﴿الا فاءعلمه فانه ابقی للمودة و خیر فی الاءلفة﴾^(۲۴۵)

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت است که فرمود:

﴿اذا احب احدکم صاحبه او اخاه فلیعلمه﴾^(۲۴۶)

هریک از شما دوست یا برادر دینی اش را دوست بدارد، پس به او اعلام کند.

در حدیث دیگری همین مضمون آمده، با این اضافه که ﴿فانه اصلح لذات البین﴾^(۲۴۷) این اعلام دوستی، برای اصلاح و آشتی میان افراد، شایسته تر و مفیدتر است.

نقش ابراز علاقه در خانواده

نکته ای که یاد شد، غیر از محیط اجتماعی و روابط انسانی مسلمانان با یکدیگر، در محیط خانه و میان افراد خانواده هم مطرح است. صفای زندگی به حاکمیت عشق و علاقه بر محیط زندگی و معاشرت است و اگر دوستی و علاقه نباشد، زندگی جهنمی است سوزان و محیطی است سرد و بی روح.

گاهی گفتن کلمه دوستت دارم، شعله محبت را فروزان می کند و به زندگیها روح و نشاط می بخشد. ابراز عشق و علاقه در محیط خانواده، میان دو همسر، یا میان پدر و مادر نسبت به فرزندان شان خانه را به بهشت تبدیل می کند. چه

دوزخهای سوزانی که معلول کمبود محبت و عاطفه فرزندان از جانب والدین است و حسرت شنیدن عزیزم، دلبندم، تو را دوست دارم و... سالها بر دل کودک می ماند و گرفتار عقده کمبود محبت می شود.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

﴿قَوْلُ الرَّجُلِ لِلْمَرْأَةِ اِنِي اُحِبُّكَ لَا يَذْهَبُ مِنْ قَلْبِهَا اَبَدًا﴾ (۲۴۸)

اینکه مرد، به همسر خود بگوید: تو را دوست دارم، هرگز از دل همسر بیرون نمی رود!

شگفتا که یک جمله کوتاه و ساده، ولی یک دنیا تأثیر و عشق آفرینی! و چقدر بخیلند آنان که از گفتن چنین واژه های محبت آوری نسبت به همسر و فرزندان و دوستان و بستگان خویش، مضایقه دارند و از عواقب و پیامدهای نیکو و آثار سازنده آن غافلند.

ابراز دوستی و محبت، تنها به گفتن و لفظ نیست. گاهی احترام کردن، بوسیدن، نوازش کردن، هدیه و سوغات خریدن و این گونه حرکات، نشانه عشق و دوستی است.

رسول خدا ﷺ فرمود: ﴿اُحِبُّوا الصِّبْيَانَ وَارْحَمُوهُمْ﴾ (۲۴۹) کودکان را دوست بدارید و به آنان ترحم و شفقت نمایید. لطف و مهربانی به خردسالان گواه به عشق و محبت به آنهاست. و ترحم، خود نشانه محبت داشتن به فرزندان است. در روایات بسیاری به بوسیدن فرزند توصیه شده و برای هر بوسیدن اولاد، درجه ای در بهشت منظور گشته است ﴿مَنْ قَبَلَ وَلَدَهُ كَتَبَ اللهُ لَهُ حَسَنَةً

.... (۲۵۰)

در روایت است:

روزی حضرت رسول ﷺ، دو فرزندش امام حسن و امام حسین را بوسید. اقرع بن حابس کنار حضرت بود. گفت: من ده فرزند دارم، تا

کنون هیچ کدام را نبوسیده ام! پیامبر خدا فرمود: من با تو چه کنم، که خدا رحمت و عطفوت را از دلت کنده است^(۲۵۱). در روایات متعددی هم به رعایت عدالت در بوسیدن و پرهیز از تبعیض در بوسیدن و ابراز محبت به فرزندان تاءکید شده است.

راستی، فرزندی که از پدر و مادر محبت ندیده و سخن گرم و عشق آفرین نشنیده است، آیا به این نتیجه نمی رسد که دوستش ندارند و در خانه جایی ندارد و کسی او را به حساب نمی آورد؟ و آیا این عقده، بعدها برای او چه پسر باشد و چه دختر، مشکل به بار نمی آورد؟ کودکانی که از خانه فرار می کنند، پسران و دخترانی که جذب برخوردهای عاطفی دشمنان دوست نما می شوند و به فساد می گریند، آیا جز معلل فقدان محبت و عاطفه در درون خانواده است؟ اگر فرزندان در محیط خانه از نظر عاطفی و محبت اشباع شوند، هرگز به دام شیادان که با تور محبت به شکار جوانان و نوجوانان می پردازند نمی افتند.

بررسی پرونده برخی از بزهکاران و مجرمین یا فراریان از خانه یا اقدام کنندگان به خودکشی، نشان دهنده کمبود محبت به آنان در خانه و از سوی والدین است. در نامه دختری که پس از آلوده شدن و گرفتاری در دام شیادان و گرگهای عفاف، اقدام به خودکشی کرده، چنین آمده است (درباره مادرش):

او مادر من نبود. برای تربیت من که تنها فرزندش بودم رنج بسیار کشید، ولی هرگز نخواست دوست من باشد... روزی رسید که این کمبود را شیطان دیگری جبران کرد. که من تشنه محبت بودم، دست پر مهر او را به گرمی فشردم و به رویش آغوش گشودم. یقین دارم که دختران محبت دیده، هرگز دچار این لغزش نمی شوند. کسی که در خانه اش چشمه آب حیات دارد، به دنبال سراب نمی

رود^(۲۵۲)....

نتیجه آنکه؛ حیات اجتماعی، شادابی و صفای خود را مدیون محبت و دوستی است. وقتی به کسی علاقه و محبت داریم، چه پدر و مادرمان باشد، چه برادر و خواهرمان، چه فرزندانمان، چه استادمان، چه شاگردمان، چه هر انسان دیگری که به دلیل داشتن فضیلتی و برخورداری از عملکردی شایسته و تحسین بر انگیز، محبوب ما شده و در دلمان جای گرفته است، این دوست داشتن و ارادت و عشق را بر زبان آوریم و در دل نگه داریم.

ابراز دوستی و اظهار علاقه، خود ما را هم مورد علاقه و محبت دیگران قرار می دهد. معاشرت گرم و محبت آفرین با دیگران، هنری است شایسته که باید کوشید این ادب اجتماعی را فرا گرفت و به کار بست.

۲۱ - شوخی و مزاح

کمتر جامعه و ملتی را می توان یافت که در ارتباطات مردمی، چیزی به نام شوخی وجود نداشته باشد. لازمه زندگی اجتماعی و داشتن ارتباطات سالم و فرح بخش، مزاح است. البته گاهی هم مزاح، به کدورت و کینه می انجامد و نتیجه معکوس می دهد که اشاره خواهد شد.

بعضیها خصلت شوخی و مزاح را چه با گفتار و چه با رفتار، به عنوان شاخصه خود قرار داده اند. برخی هم میانه خوشی با آن ندارند و اهل شوخی نیستند.

از آنجا که این نوع برخورد، در میان متداول است و نه می توان به کلی آن را مردود دانست و نه می توان بی حد و مرز طرفدار آن بود، در این بخش به بیان آثار، حد و مرز و شیوه و شرایط آن بر اساس تعالیم دینی می پردازیم.

مزاح، خصلتی مومنانه

خستگی جسم و روح، با تفریحات سالم و مزاح و لطیفه گویی برطرف می شود. پرداختن به نشاط روحی و شادابی روان، در سایه لطایف و ظرایف، امری طبیعی و مقبول و مورد حمایت شرع و دین است، البته با مراعاتهایی خاص.

بر خلاف تصور یا القاء آنان که می کوشند چهره ای خشن و عبوس از اسلام ارایه دهند، در فرهنگ دینی مسأله خوشحالی و شادی و خرسند سازی و ادخال سرور و شاد کردن دیگران، جزء خصلتهای مثبت و پسندیده به شمار آمده است. از مزاح و شوخ طبعی به عنوان یک خصلت مومنانه یاد شده است. اولیای دین و بزرگان مکتب نیز در عمل، این گونه بوده اند.

امام صادق عليه السلام فرمود: هیچ مومنی نیست مگر اینکه در او دعابه است. راوی از امام پرسید: دعابه چیست؟ حضرت فرمود: یعنی مزاح و شوخی ^(۲۵۳). شوخی کردن، اگر در حد و مرز مجاز و معقول باشد، شادی آور است و شاد کردن مردم به فرموده حضرت رسول، کاری پسندیده است و در روایات، از ادخال سرور در دل اهل ایمان تمجید شده است: ﴿ان من احب الاعمال الى الله عزوجل ادخال السرور على المومنين﴾ ^(۲۵۴) از محبوبترین کارها نزد خداوند متعال، وارد ساختن شادمانی بر دل مومنان است.

یونس شبیانی از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت پرسید: چگونه است شوخی و مزاح کردن شما با یکدیگر؟ گفتم: اندک است. حضرت با لحنی عتاب آمیز فرمود: چرا با هم شوخی و مزاح ندارید؟ ﴿فان المداعبة من حسن الخلق﴾ شوخی و مزاح، بخشی و جزیی از خوش رفتاری و حسن خلق است و تو می خواهی از این طریق، سرور و شادی بر دل برادرت وارد کنی، پیامبر هم با افراد شوخی می کرد، می خواست که آنها را شادمان سازد ^(۲۵۵).

در سیره رهبران الهی

نمونه هایی که از مزاحها و رفتارهای لطیفه آمیز و سخنان مطایبه انگیز حضرت رسول روایت شده است، نشان می دهد که آن حضرت در عین حال که خوشرفتاری و گشاده رویی و بذله گوئی داشت، از مرز حق و سخن درست فراتر نمی رفت و شوخیهایش باطل و لغو و ناروا نبود. در روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

﴿انی لا مزح ولا اقول الا حقا﴾ ^(۲۵۶)

من مزاح می‌کنم، ولی جز حق نمی‌گویم.

این سخن، هم نشان دهنده مزاح در سیره رسول خداست، هم رعایت حد و مرز آن.

در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده که وی شوخ طبع بود و همین شوخ طبعی نیز بهانه مخالفان او گشت تا حضرت را از گردونه خلافت کنار بزنند و چنین وانمود کنند که یک فرد خوش مشرب و شوخ طبع، نمی‌تواند رهبری مسلمین را عهده دار شود. اهل مزاح بودن و بذله‌گویی آن حضرت، حتی از زبان مخالفان او هم نقل شده است. عمر و عاص، معاویه و عمر، سخنانی دارند که گویای این ویژگی در آن حضرت است. خود حضرت با شگفتی یاد می‌کند که عمر و عاص در منطقه شام، چنین وانمود و تبلیغات می‌کند که فرزند ابوطالب، مزاح‌گر و بذله‌گو و بازیگر است ^(۲۵۷)! تا چهره ناخوشایندی از وی در اذهان شامیان ترسیم کند.

معاویه گفته است: خدا ابوالحسن (علی بن ابی طالب) را رحمت کند، که خندان و گشاده‌رو و اهل فکاهی بود ^(۲۵۸)! او می‌خواست این را به عنوان نقطه ضعف حضرت قلمداد کند.

در باره امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت، بسیار خنده‌رو و شوخ طبع بود: و کان کثیر الدعا و التبسم ^(۲۵۹).

در برخی روایات هم توصیه شده که در مسافرت با یک جمع، برای سرور و رفع خستگی از مزاح و شوخیهای سالم استفاده شود و این از اداب سفر بیان شده است.

همچنان که گذشت، شوخی و تفریحات سالم و مزاحهای بدون آزار و دور از تحقیر دیگران و پرهیز از استهزاء مردم، به زندگی فردی و اجتماعی نشاط می‌

بخشد و موضوع مهم طنز نیز به نحوی در قلمرو شوخی و مزاح قرار می گیرد، به شرط آن که نگاه جدی به زندگی، آسیب نبیند و حیات بشری به بازیچه و لودگی و هرزگی کشیده نشود.

عاقلان در هر شوخی و هزل هم، یک سخن جدی می یابند و از ورای مزاح، به حقایق می رسند، اما غافلان، جدی ترین مسایل حیات را هم به بازی می گیرند.

شوخی در گفتار و مطایبه در رفتار، نباید فلسفه حیات را به پوچی و خامی مبدل سازد و نگاه آدمی را به قشر نازکی از حقایق هستی متوقف سازد. اساسا مرز شوخی و جدی پنداشتن زندگی در همین نگرش و زاویه دید نهفته است. زنده یاد، علامه محمد تقی جعفری در تعریف شوخی می نویسد:

فروغ جهان افروز روح را خاموش ساختن و به قشر نازکی از نفت که روی آب می سوزد خیره شدن و لذت بردن، شوخی نامیده می شود (۲۶۰).

باز هم به تعبیر استاد علامه جعفری: با این فرض که همه عقلای عالم به وجود یک عده امور جدی معتقدند، بایستی شوخیهای ما به صورت استراحتهایی باشد که برای تکاپو ددر کار و فعالیت لازم می دانیم. آری، بایست شوخی کنیم، اما ضمنا باید بدانیم که این شوخی در حقیقت مانند بیرون آمدن از کشتی است که در سطح اقیانوس زندگی در حرکت است و گام گذاشتن به صندوق مقوایی است که در روی امواج اقیانوس بی اختیار جست و خیز می کند. ممکن است این کار خنده آور، تلخی یکنواخت بودن حرکت کشتی و تماشا به دستگاه و ساکنین کشتی را به دست فراموشی بسپارد، اما نباید فراموش کرد که در نوردیدن پهنه بیکران دریا، احتیاج به همان کشتی مجهز دارد که حتی کوچکترین پیچ و مهره اش هم به طور جدی منظور شده است (۲۶۱).

حد و مرز شوخی

انسانها از نظر تحمل شوخی یکسان نیستند. بعضیها ظرفیت لازم برای مزاح را ندارند، در نتیجه شوخی به جای دلشاد کردن، کینه و کدورت می آورد و به جای غم زدایی، اندوه زا می شود.

از سوی دیگر، افراط در هر چیز، حتی خندیدن و خنداندن و شوخی و لطیفه گویی ناپسند است و آثار سوء و عوارض تلخ دارد. اگر در تعالیم دینی از مزاح نهی شده یا از کثرت مزاح مذمت شده است، برای پیشگیری از همین عوارض است. مولوی می گوید:

گوش سر بر بند از هزل و دروغ تا بینی شهر جان را با فروغ
البته که نگاه جدی به حیات و شناخت ناب از فلسفه زیستن و توجه به عقبه
ها و گردنه های پر پیچ و خم و آینده دشوار و اسرار آمیز وجود ما به حدی
مشغول کننده است که اگر کسی به همین جهات، لب از خنده و زبان از شوخی
و عمل از مزاح برگیرد، چندان قابل ملامت و نکوهش نیست.

اینک نگاهی گذرا به برخی احادیث می افکنیم که اساسا از مزاح، نهی می کند، یا از افراط در شوخی بر حذر می دارد، یا به عوارض و پیامدهای اخلاقی و اجتماعی زیاده روی در مزاح یا شوخیهای بی حساب و لجام گسیخته و بی ملاحظه نسبت به حیثیت و آبرو و شخصیت دیگران اشاره دارد. با توجه به اینکه دین، مزاح را از اخلاق شایسته یک مومن می داند، نهی از مزاح در موارد دیگر، جای تامل دارد.

امام باقر علیه السلام به همران بن اعین فرمود:

﴿يَاكَ وَالْمَزَاحَ، فَانْهَ يَذْهَبُ هَيْبَةَ الرَّجُلِ وَمَاءَ وَجْهِهِ﴾ (۲۶۲)

از شوخی بپرهیز، چرا که شوخی هیبت و آبروی انسان را می برد.

امام صادق عليه السلام فرمود:

﴿ لا تمزح، فيذهب نورك؛ ﴾ ^(۲۶۳)

شوخی مکن، که فروغت می رود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

﴿ كثرة المزاح تذهب بماء الوجه و كثرة الضحك تمحو الايمان؛ ﴾ ^(۲۶۴)

شوخی بیش از اندازه و بسیار، آبرو را می برد و خنده زیاد، ایمان را محو می کند.

ز شوخی پرهیز ای باخرد که شوخی تو را آبرو می برد در آداب و اخلاق مسافرت، در احادیث متعددی، چند چیز جزء جوانمردی و فتوت به شمار آمده است، یکی هم مزاح است، اما به شرطی که معصیت و گناه نباشد، یا موجب خشم و نارضایتی پروردگار نگردد. ﴿ المزاح فی غیر

المعاصی. كثرة المزاح فی غیر ما یسخط الله عزوجل ﴾ ^(۲۶۵)

در سخنی هم امام صادق عليه السلام فرموده است:

﴿ ان الله يحب المداعب فی الجماعة بلا رفت؛ ﴾ ^(۲۶۶)

خداوند شوخ و مزاح کننده و بذله گو در میان جمع را دوست می دارد، اگر به گناه کشیده نشود.

امام کاظم عليه السلام نیز در توصیه به یکی از فرزندانش چنین می فرماید:

﴿ ... اياك و المزاح، فانه یذهب بنور ايمانك و یستخف مروتك؛ ﴾ ^(۲۶۷)

از شوخی پرهیز کن، که نور ایمانت را می برد و مروت تو را سبک می سازد.

امام زین العابدین عليه السلام در حدیث بلندی که به خصلتهای گناهان و آثار و عواقب سوء آنها پرداخته، از جمله گناهانی که پرده حیا و عصمت را می درد،

شرابخواری، قماربازی و پرداختن به لغویات و شوخیهایی می شمارد که برای خندانن مردم به کار گرفته می شود (۲۶۸).

شاید اشاره به آثار سوء اخلاقی و روحی دلچک بازیهایی باشد که عده ای شغل خود را انجام حرکات سبک و خندانن مردم ساخته اند و مردم را از واقیات حیات و عمق بینش و نگرش به زندگی و مراعات آداب و سنن دور می دارند.

آیا جز این است که چهره های دلچک و انسانهایی که حرفه بازیگری در خندانن و لودگی و مسخرگی دارند، و شوخیهای جلف و سبک و نسنجیده و دور از وقار می کنند، به طور طبیعی هیبت و وقار انسانی خود را از دست می دهند و در نظرها سبک جلوه می کنند. این مضمون، در احادیث بسیاری مطرح شده است.

امام علی علیه السلام فرموده است:

﴿من کثر مزاحه استخف به و من کثر ضحکه ذهب هیبتہ﴾ (۲۶۹)

کسی که زیاد شوخی کند، به سبب همان سبک می شود و هرکه زیاد بخندد، هیبتش می رود.

اگر در حدیث است که: ﴿الکامل من غلب جده هزله﴾ (۲۷۰) کامل است که جد او بر شوخی اش غلبه و فزونی داشته باشد، نفی اصل شوخی و مزاح و هزل را نمی کند، بلکه شوخیهای بی رویه و مزاحهای خارج از حد را می گوید که جدیت حیات را تحت الشعاع قرار می دهد.

شوخیهای بدفرجام

وقتی شوخی، از مرز اعتدال فراتر کشیده شود، موجب تحقیر و اهانت می گردد و طرف شوخی بر می آشوبد و در دفاع از آبروی خود و حفظ موقعیتش به مبارزه و برخورد می پردازد.

اینجاست که شوخی تبدیل به کدورت و دشمنی می شود.

نمونه های فراوانی می توان یافت که یک مزاح بیجا و نسنجیده که بی حرمتی به کسی یا گروهی تلقی شده است، خشم آنان را برانگیخته است. در ضرب المثلهای ما تعبیری همچون شوخی شوخی آخرش به جدی می کشد^(۲۷۱) وجود دارد که گویای عواقب ناهنجار برخی شوخیهاست. همین مضمون در مثلهای عربی نیز آمده است:

المزاح مقدمه الشر.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: ﴿لا تمازح، فیجترء علیک؛﴾^(۲۷۲) شوخی مکن که بر تو گستاخ می شوند. این، اشاره به از بین رفتن مهابت و حرمت مزاح کننده دارد که وقتی با شوخی، حریم خود را شکست و ابهت و وقار خویش را زیر پا گذاشت، راه برای دیگران باز می شود که به حرمت شکنی پردازند. در حدیث دیگری که امام صادق علیه السلام به مومن الطاق دارد به آثار سوء و خلاف انگیز مزاح اشاره دارد. حضرت، ضمن وصایای مفصلی به وی می فرماید:

﴿ان اردت ان یصفو لك ود اخیک فلا تمازحنه ولا تمارینه ولا تباهینه ولا تشارنه؛﴾^(۲۷۳)

اگر می خواهی دوستی برادرت با تو صاف و زلال و بی آرایش بماند با او شوخی، جدل، مفاخره مخاصمه و کشمکش مکن.

روشن است که این چهار عمل، گاهی نوعی تعرض به حریم شخصیت دیگری محسوب می شود و آن صفای برادری و دوستی را می آلود. به هر حال، در شوخی کردن با دیگران، هم باید ظرفیت طرف مقابل سنجیده شود، هم از افراط و زیاده روی پرهیز گردد، هم از تحقیر و توهین و استهزاء دیگران اجتناب شود، هم وقار و هیبت خود شخص محفوظ بماند. نشان دادن گل لبخند به چهره ها به قیمت خورد کردن شخصیت یک انسان، و ایجاد شادی در عده ای به بهای غمگین ساختن یک مسلمان، زیننده و شایسته نیست. ددر مسأله طنز و برنامه های فکاهی و عروسکی صدا و سیما نیز، به لحاظ اینکه گاهی اهانت به اشخاص حقیقی می شود و تعرض به آبرو و حیثیت آنان به شمار می آید، برخی به طور جدی مخالفند و آنان را از نظر فقهی و شرعی بی اشکال نمی دانند. اعتدال در هر امری پسندیده است، در مزاح و شوخی نیز همچنین، تا معاشرتها پاک و دوستیها با دوام و رابطه ها صمیمی و برادرانه باشد.

۲۲ - تشویق

هرچند از مقوله‌هایی چون تشویق و تنبیه، در مباحث تربیتی گفتگو می‌شود، ولی از آنجا که رفتار تشویق‌آمیز، یکی از شیوه‌های نیک در معاشرت و برخورد با دیگران است، مورد بحث قرار می‌گیرد.

انسان و نیاز به «تشویق»

اغلب یا همه افراد، به لحاظ برخورداری از غریزه حب نفس، دوست دارند که مورد توجه و عنایت قرار بگیرند. توجه به این نیاز، در حدی که به افراط کشیده نشود و آثار سوء نداشته باشد، عاملی در جهت تغییر رفتار یا ایجاد انگیزه عمل در انسانهاست.

وقتی کسی را مورد تشویق قرار می‌دهیم و به خاطر داشتن صفتی یا انجام کاری می‌ستاییم، در واقع حس خود دوستی او را ارضاء کرده ایم. این هم، جاذبه و محبت می‌آفریند، هم، نیت و انگیزه پدید می‌آورد یا تقویت می‌کند. همچنان که از لفظ تشویق نیز بر می‌آید، به معنای بر سر شوق آوردن و راغب ساختن در ماهیت تشویق نهفته است. این کار، نیازمند شناخت ما از روحيات و خصلتهای روانی اشخاص به معنای عام، و از ویژگیهای روحی فرد مورد تشویق به طور خاص است. در تشویق، باید لفظ، شیوه و برخوردی استفاده کرد که در درون شخص، شوق و نیت و علاقه ایجاد کند و این محرک درونی، او را به تلاش بیرونی وادار کند، نه اینکه صرفاً یک تحریک بیرونی باشد.

بعضی خصلت تشویق دیگران را ندارند و به دلیل خودخواهی، غرور، حسد یا هر عامل دیگر، هرگز زبان به ستایش و تمجید از خوبیهای دیگران نمی‌

گشایند و گفتن یک کلمه تشویق آمیز، برایشان بسیار سنگین است، هرچند خودشان پیوسته دوستدار آنند که مورد تشویق دیگران قرار بگیرند.

برخی هم به گونه ای تربیت شده اند که براحتی زبان به تعریف از دیگران و خوبیهایشان می گشایند و نه تنها تشویق خوبان برایشان سنگین نیست، بلکه از این کار، لذت هم می برند. و... چقدر تفاوت میان این دو گونه افراد است!

داشتن زبان و لحن تشویق آمیز، موهبتی خدایی است. نشان کمال روحی و همت بلند و علاقه به بالندگی و رشد انسانهاست. تشویق، در نیکان و نیکوکاران، زمینه بیشتر برای عمل صالح پدید می آورد و نسبت به بدان و بدیها، اثر غیر مستقیم باز دارندگی دارد. اگر در جامعه ای میان نیک و بد فرقی گذاشته نشود و به شایستگان فرزانه و فداکار و فرومایگان تبهکار به یک چشم نگاه کنند، این عامل سقوط اخلاقی و ارزشی جامعه است؛ صالحان مایوس و دلسرد می شوند و فاسدان جرات و گستاخی می یابند. این مضمون کلام حضرت علی علیه السلام است که در عهد نامه ای به مالک اشتر نخعی نوشت، او را به این ارزش گذاری و بها دادن به نیکان صالح فرمان داد:

﴿لا یكون من المحسن و المسیء عندك بمنزلة سواء، فان فی ذلك تزهيدا لاهل الاعحسان فی الاعحسان و تدریب لاهل الاعساءة﴾؛ ^(۲۷۴)

ای مالک... هرگز نیکو کار و بدکار نزد تو یکسان و در یک جایگاه نباشند، چرا که در این کار، بی رغبتی نیکو کاران در امر نیکو کاری است، و ورزیدگی و شوق بدکاران برای بدی است.

تفاوت گذاشتن میان نیک و بد در نوع برخورد و احترام و توجه، نه تنها با عدالت منافاتی ندارد، بلکه سوق دادن جامعه به سوی صلاحیتهاست و ارج نهادن به نیکها و نیکان است. این تفاوت افکار به خاطر تفاوت عمل دیگران، هم در محیط خانه و میان فرزندان قابل عمل است، هم در محیط درسی و میان

دانش آموزان و دانشجویان. هم نسبت به کارمندان، سربازان، خدمتگزاران و اقشار مختلف دیگر.

تناسب تشویق و عمل

هم در بحث تنبیه و توبیخ، هم در مقوله ستایش و تشویق، باید تناسب میان عمل و میزان تشویق مراعات شود، تا اثر مطلوب را ببخشد. بدون این تناسب، یا افراط می شود یا تفریط، و هر دو زیانبار است. البته هریک از این زیاده روی یا کوتاهی در تشویق هم ریشه ها و عللی دارد

علی علیه السلام می فرماید:

﴿الثناء باكثر من الاستحقاق ملق والتقصير عن الاستحقاق عی او حسد؛﴾
(۲۷۵)

ستایش بیش از حد استحقاق و شایستگی، تملق و چاپلوسی است. و کم گذاشتن و کوتاهی از حد استحقاق، ناتوانی یا حسادت است.

این سخن، ضمن تاکید بر همان تناسب، دو جنبه افراط و تفریط را در این مساله یادآور می شود و به ریشه آن هم اشاره دارد. زیاده روی در مدح، یا یا از جهالت و نشناختن قدر و ارزش کارها و اشیاء سرچشمه می گیرد، یا نشانه روحیه چاپلوسی و نوکر صفتی و حقارت نفس و روح است. حضرت امیر علیه السلام در سخنی دیگر می فرماید:

﴿اکبر الحمق الاغراق فی المدح والذم؛﴾
(۲۷۶)

بزرگترین نادانی، زیاده روی در ستایش یا بدگویی است.

هر چند سخن از تشویق است، ولی مدح و ستایش نیز، یکی از جلوه های تشویق و روشهای رغبت آفرینی در افراد به شمار می آید

از آنجا که تشویق برای انگیزش به کار نیک است، اگر کمتر از ارزش کار و فضیلت صفات باشد، موجب کم اهمیت جلوه یافتن آن کار و صفت می گردد. مثلا اگر یک دانش آموز، پس از یک سال تلاش پیگیر در امر تحصیل و داشتن معدل بیست، فقط با یک بارک الله و احسنت تشویق شود، روحیه خود را از دست می دهد، یا اگر ددر برابر فداکاری عظیم و ایثار چشمگیر یک انسان وارسته، تنها به ستایش مختصری اکتفا شود، حق او ادا نشده است. بر عکس، اگر در برابر کار نیک کوچکی عظیم ترین تشویقها بعمل آید، مثلا در یک جلسه و در یک مسابقه حضوری برای کسی که یک پرسش عادی را فی المجلس جواب داده، یک سفر حج جایزه بدهند، این نیز بد آموزی دارد، هم ارزش آن جایزه لوث می شود، هم برای آنان که برای تلاش بیشتر، شایستگیهای والاتری را از نظر علمی و عملی دارند ولی در مورد تشویق قرار نمی گیرد، دلسرد و مایوس می کند.

روشهای تشویق

اینکه هرکس را چگونه می توان بر سر شوق آورد و از کار شایسته او تجلیل و تقدیر کرد، در شرایط مختلف و نسبت به افراد مختلف متفاوت است. یکی را با لفظ محبت آمیز و کلمات تحسین کننده می توان تشویق کرد یکی را با تحویل گرفتن و برخورد احترام آمیز، یکی را با پول و جایزه، یکی را با مطرح ساختن و نام آوردن. یکی با کتاب و هدیه های فرهنگی تشویق می شود، یکی با لوازم مصرفی و خانگی، یکی هم با خوراک و اطعام. در همین زمینه هم مراعات تناسب میان نوع تشویق با فرد مورد تشویق، مهم است. به این خاطر آنان که به مناسبتهاى مختلف به افراد، هدیه و جایزه می دهند، یا می خواهند افراد شایسته را مورد تشویق قرار دهند، به این ریزه کاریها باید توجه کنند

گاهی یک لوح تقدیر و متن زیبا و آراسته شده و قاب شده، قیمت مادی چندانی هم ندارد، برای کسی بسیار نفیس و ارزشمند و شوق انگیز تر از آن است که مثلا صد هزار تومان پول نقد به او داده شود. البته گاهی هم برعکس است، چون، لوح تقدیر برای کسی آب و نان نومی شود ولی وجه نقد را می تواند در پرداخت قرض و قسط یا تا مین نیازهای زندگی به کار بندد.

حتی اگر تشویقهای مادی و لوازم مصرفی باشد، باز این نکته که به چه کسی، چه چیز هدیه شود، مهم است. طرف به تناسب شغل، سن، شرایط زندگی و ویژگیهای شخصی، گاهی از یک پتو، یا یک ضبط صوت، دوره ترتیل قرآن، آلبوم عکس، لباس و کفش ورزشی، سفر عمره ۹ و سوریه، اردوی تفریحی، کتاب، مدال و... خوشش می آید و برایش ارزش دارد.

در مورد کتاب هم حتی نوع کتاب به تناسب مخاطب مورد تشویق باید گزینش شود. به بعضی باید قرآن و صحیفه سجادیه هدیه داد، به بعضی رساله احکام، به بعضی اخلاق و تربیت، به برخی کتاب طباطبائی و آشپزی، به بعضی کتابهای علمی و فنی، به بعضی فرهنگ لغت، به بعضی دوره تفسیر تا به برخی کتاب قصه و رمان، به بعضی دیوان شعر، به بعضی مجموعه ای نفیس از نقاشی یا خط و... می بینیم که هرکس از نوعی کتاب که مورد علاقه یا نیاز او است، بیشتر لذت می برد و آن هدیه، بیشتر برای او نقش تشویقی دارد.

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه نسبت به رفتار با فرماندهان نظامی و سران سپاه و ارتش، به مالک اشتر توصیه می کند که آنان را براساس میزان مواسات و خدمت و تلاش، مورد احترام و تقدیر قرار بده و برای آنکه برای امر مبارزه با دشمن و جهاد، یکدل باشند، زندگی آنان را تامین کن و خواسته هایشان را برآور. آنگاه می فرماید:

﴿وواصل في حسن الثناء عليهم و تعديد ما ابلى ذوو البلاء منهم، فان كثرة الذكر لحسن افعالهم تهز الشجاع و تحرض الناكل؛﴾^(۲۷۷)

بیوسته ستایش نیک نسبت به آنان داشته باش و رنجها و بلاها و آزمونهای آنان را برشمار، چرا که یاد کردن بسیار از کارهای نیک آنان، شجاع را به شور و جنبش وا می دارد و سست و بی حال را هم به حرکت می کشاند.

امام امت (ره) از این شیوه تشویقی چه در آغاز پیروزی انقلاب و چه در طول سالهای دفاع مقدس استفاده می کرد. در آغاز انقلاب که عده ای طرح انحلال ارتش را مطرح می کردند، امام از فداکاریها و همدلیهای آنان با ملت ستایش کرد و آنان را به صحنه انقلاب کشید، و در سالهای حماسه نیز، زبان و بیان و قلم تشویق آمیز حضرت امام (قدس سره) نسبت به رزمندگان و ارتش و سپاه، نقش عمده در حماسه آفرینی و خط شکنی و شهادت طلبی و پیروزیهای ماندگار و پرافتخار داشت.

پس نوع تشویق و تقدیر از نظامیان، کارمندان، محصلان، کارگران، کوچکها، بزرگها، خانمهای خانه دار، پزشکان و پرستاران و... باید فرقی کند و متناسب با خود آنان باشد و نشان دهنده ارج گذاری به کار خاص آنان باشد. تشویق به نحوی باید باشد که تشویق شوند، احساس کند که دیگران به ارزش کار او پی برده اند و از کاری که او کرده، خوشحال و سپاسگذارند.

البته نباید تشویق، ایجاد غرور کند. ظرفیت افراد را هم باید نسبت به تشویق سنجیده شود. گاهی بچه ها به خاطر تشویق لوس و بی ادب و پر توقع می شوند. گاهی بزرگترها به خاطر نداشتن ظرفیت لازم برای تقدیر، خود را می بازند و متکبر و بی اعتنا می شوند یا از رشد و پویایی می مانند. به این عوارض منفی هم باید توجه داشت. به فرموده حضرت امیر علیه السلام: ﴿کم من مغرور

بحسن القول فیه؛﴾^(۲۷۸)

چه بسا کسانی که با سخن نیک دیگران در مورد آنان، مغرور می شوند.

شرایط تشویق

در یک کار تشویقی باید نکاتی مورد توجه قرار گیرد که به اثر بخشی تشویق، کمک می کند و بدون آنها یا از اثر می افتد، یا اثر منفی به بار می آورد. برخی از این نکات از این قرار است.

۱ - تشویق، همراه با درک و تشخیص و کشف استعدادهای رشد طرف مقابل باشد.

۲ - ارزش عمل نیک و خصلت شایسته، شناخته شود و به فرد مورد تشویق هم شناسانده شود.

۳ - تشویق رشوه به حساب نیاید و حق و حساب تلقی نشود.

۴ - به اندازه و بجا باشد و از حد معمول و متناسب و متعارف، تجاوز نکند، تا خاصیت خود را از دست ندهد.

۵ - همراه و توأم با عمل فرد باشد، چون فاصله زیاد بین تشویق و کار نیک، آن را ارزش و اثر می اندازد و نقش شوق آوری آن از بین می رود. در حدیث است که: مزد کارگر را پیش از آن که عرقش خشک شود پردازید.

۶ - تشویق همراه با توجیه و تبیین باشد و فرد بداند که چرا و به خاطر چه کاری مورد تشویق قرار گرفته است. این مساله در توبیخ و تنبیه هم هست. همچنان که مجازات، بدون آنکه طرف بداند که برای چه تنبیه می شود، عامل بازدارنده نیست، تشویق بدون توجیه و تبیین هم اثر انگیزه آفرینی دارد و تحریکی به کار خیر ندارد.

۷ - تشویق، با عمل خوب، تناسب داشته باشد، نه مبالغه آمیز، نه کمتر از حد مطلوب. تشویق، مثل مصرف دارو برای بهبود یک بیماری است. مصرف

بیش از حد یا کمتر از مقدار توصیه شده، اثر درمانی ندارد، بلکه گاهی هم زیانبار است.

گاهی می توان با تشویق انسانهای شایسته، راهی برای جلوگیری از فساد فاسدان یافت. این تاثیر غیر مستقیم تشویق است. پیامبران الهی، هم مبشر بودند، هم منذر. ولی گاهی کار بشارت و تشویق کارسازتر از تهدید و تنبیه و توبیخ است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: با پاداش دادن و تشویق نیکوکار، شخص بدکار و فاسد را از بدی و فساد باز دارید: *از جر المسیئی بثواب المحسن*. (۲۷۹)

تشویق نسل جوان، در زورق پیچیدن و باد زدن و هندوانه زیر بغل آن دادن نیست و تشویق واقعی عبارت است از درک و کشف استعدادهای فرزندان و ایجاد فرصت و محیط مساعد برای تجلی و شکوفایی آن... محیط تشویق آمیز، عبارت است از پیوند دادن آموزش و پرورش به زندگی اجتماعی، آگاه ساختن نسل جوان از مسؤ ولیتهای خویش دادن فرصت مناسب برای ایفای این مسؤ ولیتها. (۲۸۰)

به امید آنکه با بهره گیری از تشویق (بیش از توبیخ و سرزنش)، زمینه های مناسبتری برای رشد فضایل اخلاقی در جامعه و خانواده و در رفتار و اخلاق افراد پدید آوریم.

۲۳ - تقدیر و سپاس

در برخورد های اجتماعی، یکی از عوامل محبت آفرین و تحکیم روابط، داشتن حالت و روحیه سپاسگزاری و قدردانی و حق شناسی نسبت به مردم است.

همواره سپاس و تشکر، در مقابل نعمت است. نعمت و احسان هم یا مستقیماً از سوی خدا به ما می رسد، یا بندگان خدا واسطه خیرند و نیکی بر دست آنها جاری می شود و ما از نیکوکارها و یاریها و مساعدتهای مردم بهره مند می شوی و نعمت الهی از این طریق شامل ما می گردد.

تصور نشود که شکر خدا با سپاس از مردم منافات دارد، بلکه گاهی شکر الهی در سایه تقدیر و تشکر و حق شناسی از مردم تحقق می پذیرد و خداوند به این گونه سپاسگذارها راضی است، بلکه به آن دستور می دهد.

پس، بحث شکر، اختصاص به زبان ذاکر و قلب شاکر و سجده شکر در برابر نعمتهای الهی و در پیشگاه خداوند متعال ندارد، بلکه جلوه ای از شکر هم در ارتباط با نعمتها و نیکیهایی است که از مردم به ما می رسد و نسبت به آنها هم باید شاکر باشیم.

جلوه های نعمت

در شکر گام اول شناختن نعمت است، و گام دوم شناخت ولی نعمت. از این دو شناخت، حالتی در قلب انسان نسبت به نعمت دهنده نعمت پدید می آید که او را نسبت به نعمت و صاحب آن، قدر دان و ستایشگر و سپاسگذار می سازد. برای اینکه بنده های شکوری باشیم، ابتدا باید نعمتهای خدا را که از آن

برخورداریم، چه نعمتهای آشکار و روشن، چه نعمتهای پنهان و ناشناخته بشناسیم، تا حق نعمتها را ادا کنیم.

در سپاسگزاری نسبت به مردم نیز توجه به نعمتهای مادی و معنوی که از دیگران به ما می رسد، گام نخست پیدایش حالت سپاس نسبت به آنها است. برخی از این نمونه ها از این قرارند:

پدر و مادری که در تربیت و رشد ما سهم عمده ای داشته اند،

معلمان و مربیانی که در تعلیم و تربیت ما کوشیده اند،

هدایتگرانی که ما را با دین خدا و قرآن و معارف اسلامی آشنا ساخته اند،

آنان که در خوب شدن ما سهمی داشته اند،

کسانی که در موفقیت علمی، شغلی، اداری، اقتصادی و رفاه و آسایش ما بهره ای داشته اند،

آنان که امنیت اجتماعی ما را تامین می کنند،

آنان که در گرفتاریها به کمکمان می شتابند و در مشکلات، با ما همدردی می کنند،

کارگران، کشاورزان، دامداران، باغبانان، تولید کنندگان، صنعتگران، مخترعان

و... که وسایل زندگی و رفاه انسانها را فراهم می سازند،

دوستی که نظر مشورتی اش ما را در کارمان کمک می کند،

همکلاسی که در درسها به ما یاری می رساند،

همسایه ای که هنگام نیاز، از مساعدت دریغ نمی کند،

رسانه های گروهی و مراکز اطلاع رسانی و چاپ و نشر، که در ارتقای سطح

فکر و دانش و شناخت ما می کوشند

و... دهها و صدها شخص و گروه و صنف و نهاد و مرکزی که از سوی آنها متنعم و برخوردار می شویم.

قدر دانی از زحمات و خدمات تلاشگران و خادمان، آنان را در کارشان با انگیزه تر و مصمم می سازد و ناسپاسی از آنان، سست و مایوس و دلسردشان می سازد.

فرهنگ تقدیر و تشکر و سپاس و حق شناسی از نیکبها و نیکوکاران از تعالیم اسلامی و برنامه های دینی است و هر چه این فرهنگ در بین مردم رواج یابد، کمکی به توسعه خیرات و افزایش و تداوم نیکوکاری و احسان در جامعه است.

در روایات اسلامی، هم به سپاس از مردم و خوبیهایشان سفارش شده و هم از ناسپاسی و قدر نشناسی نکوهش شده است و ناسپاسان به عنوان رهنزان قلمداد شده اند.

سپاس از مردم

در مقابل نیکی هایی که از مردم به ما می رسد، سه حالت می توانیم داشته باشیم:

۱ - مکافات و جبران (که عالیترین برخورد است)

۲ - شکر و سپاس با قلم

۳ - ناسپاسی و قدر نشناسی (که بدترین برخورد است)

از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: بر عهده کسی است که به او انعام و احسانی شده، اینکه به خوبی و به نحو شایسته، بر نعمت دهنده نیکی کند و نعمت و احسان او را جبران نماید. اگر از جبران عملی و مکافات ناتوان بود، با ستایشی شایسته و ثنای نیک برخورد کند، اگر از ستایش زبانی هم

ناتوان بود، حداقل نعمت را بشناسد و به نعمت دهنده محبت داشته باشد. اگر این را هم ندارد و نتواند، پس شایسته آن نعمت نیست (۲۸۱)!

در روایتی هم از امام باقر علیه السلام روایت شده که: هر کس، آن گونه که به او نیکی شده، رفتار کند، مکافات و جبران کرده است و اگر ناتوان باشد، شاکر است و اگر شاکر باشد، بزرگوار است (۲۸۲).

از حضرت علی علیه السلام روایت است:

﴿من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله عزوجل؛﴾ (۲۸۳)

هر کس مخلوقهای نعمت دهنده را سپاس نگوید، خدا را سپاس نگفته است. این حقیقت، به تعبیرهای گوناگون و به صورت مکرر در روایات اسلامی آمده است.

از امام سجاد علیه السلام نقل شده است:

﴿اشکرکم لله اشکرکم للناس؛﴾ (۲۸۴)

شکر گزارترین شما نسبت به خدا، کسی است که نسبت به مردم سپاسگزارتر باشد.

و از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرموده: ﴿من لا یشکر الناس لا یشکر الله﴾ (۲۸۵)

کسی که مردم را سپاس نگوید، شکر خدا را هم انجام نمی دهد. و به فرموده امام کاظم علیه السلام: خداوند، بنده سپاسگزار را دوست می دارد. در قیامت، خداوند به برخی از بندگانش خطاب می کند: آیا نسبت به فلانی سپاس و تشکر کردی؟ می گوید: پروردگارا! من تو را شکر کردم. خداوند می فرماید: اگر او را تشکر نکرده ای، پس مرا هم تشکر نکرده ای (۲۸۶)!

امام سجاد علیه السلام در رساله الحقوق، در مورد حق کسی که بر شما نیکی کرده و وظیفه ای که در برابر او دارید، چنین فرموده است:

﴿و اما حق ذی المعروف علیک فان تشکره و تذکر معروفه...﴾ (۲۸۷)

حق کسی که صاحب نیکی بر توست، این است که سپاسگزار او باشی و کار نیک او را یاد کنی و خالصانه بین خود و خدایت در حق او دعا کنی و گفتار نیک درباره او داشته باشی، اگر چنین کنی در نهان و آشکار او را سپاس گفته ای و اگر روزی قدرت بر جبران داشته باشی، نیکی او را جبران کنی.

تشکر از والدین

از میان همه صاحب نعمتها، خدای متعال از خدمتی که والدین، بخصوص مادر در حق فرزند انجام می دهد و زحمتی که می کشد، یاد کرده و شکر از والدین را در کنار شکر خدا آورده است. در وصیتهای حکیمانه حضرت حق به انسان، یکی هم همین نکته است. در قرآن کریم می خوانیم، ضمن آنکه پروردگار، انسان را وصیت و سفارش نسبت به پدر و مادر کرده و یاد اینکه مادر، او را در مدت دو سال دوران بارداری و زایمان و شیر دادن و جدا کردن از شیر، با همه سختیها و ضعفها او را حمل کرده است، می فرماید: ﴿... ان اشکر

لی ولو الدیك؛﴾ (۲۸۸)

نسبت به من و پدر و مادرت شاکر باش!

این قدر دانی خدا از زحمات مادر و توصیه حضرت او است که انسان هم قدر شناس و شاکر مادر و پدر باشد. در همین مورد نیز، امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

حق مادرت بر تو آن است که بدانی او تو را در جایی حمل و نگهداری کرده که هیچ کس به نگهداری دیگری در آنجا اقدام نمی کند، و از میوه دلش و از شیر جانش به تو داده است، با هم اعضا و جوارحش تو را نگهداری و حمایت کرده است و باکی از این نداشته که گرسنه بماند و تو را سیر کند، تشنه باشد و

تو را سیراب گرداند، عریان باشد ولی تو را پوشیده نگاه دارد، خود در برابر آفتاب بماند ولی سایه بان تو شود، به خاطر تو بی خوابی بکشد و تو را از گزند سرما و گرما ننگه دارد تا تو از آن او باشی. و باید بدانی که تو هرگز قدرت و توان سپاس او را نداری، مگر با یاری و توفیق خداوند (۲۸۹).

آیا با این حقی که والدین، مخصوصاً مادر بر گردن ما دارد، ما نعمت وجود مادر را قدر می دانیم و از زحماتش تشکر می کنیم و به یادمان می ماند که درباره ما چه رنجها کشیده و چه فداکاریها کرده است؟ آیا سپاس از مادر، تنها با یک کارت تبریک یا لوح تقدیر یا قاب عکس یا جشن شادی، انجام شدنی است؟ و آیا فرمان الهی که سپاسگزار پدر و مادرتان باشید، از سوی ما انجام و امتثال می شود؟ در سخنی از حضرت رضا علیه السلام آمده است که طبق همین آیه، هرکس که از والدین خود سپاسگزاری نکند، خدا را هم سپاس نگفته است (۲۹۰).

رهزنان خیر

پیشتر اشاره شد که ناسپاسی از مردم، موجب دلسردی و سلب انگیزه از آنان می شود. البته وظیفه کسی که احسان و نیکی به مردم می کند، آن است که به خاطر خدا خدمت کند و انتظار پاداش هم از خدا داشته باشد و قدر شناسی مردم او را سرد نکند. در نهج البلاغه است که:

﴿لا یزهدنک فی المعروف من لا یشکره لک؛﴾ (۲۹۱)

کسی که سپاسگزار نیکیهای تو نیست، تو را در انجام کار معروف و شایسته، بی رغبت نسازد. این، یک سوی قضیه است، اما در سوی دیگر وظیفه مردمی قرار دارد که از خدمات و احسانها برخوردار می شوند. مردم اگر با سپاس و تقدیر، اهلیت و شایستگی خود را نشان ندهند، موجب سلب نعمت و موجب

منصرف شدن نیکو کاران از عمل خیر می گردند. و این نوعی رهنزی ددر کار خیر است که در روایات نیز آمده است.

از امام صادق علیه السلام روایت است:

﴿لعن الله قاطعی سبیل المعروف، و هو الرجل یصنع الیه المعروف فتکفره، فیمنع صاحبه من ان یصنع ذلك الی غیره؛﴾^(۲۹۲)

خدا لعنت کند رهنزان راه معروف نیکی را، رهنز خیر کسی است که به او خوبی می شود و او ناسپاسی و کفران می کند، در نتیجه آن نیکوکار را مانع از آن می شود که به دیگری نیکی کند.

وقتی ببینند نیکی هایشان مورد توجه و تقدیر نیست و گاهی هم بدتر از بی توجهی می شود، یعنی خوبی را با بدی مقابله می کنند، می گوید بخشکد این دست که نمک ندارد. و آنگاه تصمیم می گیرد که دیگر به کسی خوبی نکند، چون قدر نمی شناسند.

تباه شدن عمل صالح و ضایع شدن احسان و نیکی گاهی هم از همین رهگذر است. در حدیثی حضرت امیر علیه السلام پنج چیز را تباه شده و ضایع می شمارد، از جمله بارش باران به شوره زار و افروختن چراغ در روز روشن و تقدیم غذا به انسان سیر و یکی هم نیکی کردن به کسی که سپاسگزاری از آن نمی کند و معروف تصطنعه الی من لا یشکره^(۲۹۳).

آثار و نتایج سپاس

در کنار آثار سوء و پیامدهای منفی ناسپاسی، نتایج درخشان و ثمربخش قدر شناسی و سپاس قابل طرح است. همچنان که گفته شد، تقدیر و سپاس، هم ایجاد الفت و محبت و محبوبیت می کند، هم فرهنگ نیکوکاری را ترویج می کند، هم موجب رضایت الهی است. در توصیه های دینی هم سفارش به سپاس

از صاحبان خیر و نیکی شده است. هم به نیکوکاران توصیه شده که بر شاگردان، احسان و نیکی بیشتری کنند.

وقتی سپاس از نیکوکار، و نیکی بیشتر به سپاسگزار، در کنار هم و با هم مورد عمل قرار گیرد، جامعه رو به نیکوکاری و خدمات بیشتر و ایثارهای بزرگتر می رود.

به روایت امام صادق علیه السلام، در تورات چنین نوشته شده است:

﴿اشکر من انعم عليك، و انعم علی من شكرك، فانه لا زوال للنعماء اذا شكرت
و لا بقاء لها اذا كفرت و الشکر زیادة فی النعم و امان من الغیر؛ ^(۲۹۴)﴾

نسبت به کسی که بر تو نعمتی داده، سپاسگزاری کن، و نسبت به کسی که از تو سپاسگزاری کرده، احسان و انعام کن، چرا که اگر نعمتها سپاس شود، زوال نمی پذیرد و اگر ناسپاسی شود، دوام نمی یابد. شکر و سپاس، موجب افزایش نعمتها و ایمنی از تغییر و دگرگونی است. داشتن زبان تقدیر و تشکر، نرم کننده دلها، افزاینده عطوفت و زداینده کدورتها و دشمنی هاست.

مهم، داشتن چنین تربیت و ترویج چنین فرهنگ در جامعه است. مقداری حال و حوصله و مجال، و مقداری هم هزینه و مخارج لازم دارد که به صورت شفاهی، کتبی، تلفنی، با ارسال هدیه، با ارتقاء رتبه، دادن جایزه و ابراز محبت و نشان دادن عنایت و توجه، قدردانی خود را از کارهای خوب که عمل می شود و از خوبان و شایستگان جامعه، نشان دهیم.

امام علی علیه السلام می فرماید:

سپاسگزاری تو از کسی که از تو راضی است، رضایت و وفای او را می افزاید، و سپاسگزاری تو از کسی که بر تو خشمگین است، موجب سلاح و تمایل از سوی او نسبت به تو می گردد:

﴿شكرك للراضى عنك يزيده رضا ووفاء، شكرك للساخط عليك يوجب لك
منه صلاحا و تعظفا.﴾ (۲۹۵)

مقوله سپاس از مردم بی ارتباط با فرهنگ تشویق نیست که در مباحث
پیشین در آن مورد بحث شد.

چه خوب که همیشه گله انتقاد از بدیها و نارساییها و عیوب نکنیم، بلکه
چشم نیک بین هم داشته باشیم و از خوبیها و از خوشرفتاریها و محاسن اخلاقی
و عملهای شایسته همسرانمان، دوستانمان و همکارانمان، خدمتگذاران جامعه،
تلاشگران زحمت کش و فداکاران گمنام، به هر نحو و با هر زبانی که می توانیم،
تقدیر و تشکر کنیم، که... سپاس از خوبیها و خوبان، تکثیر خوبی هاست!

۲۴ - سازگاری

تلاش برای داشتن یک زندگی دور از تنش و پرخاش و مشکلات رفتاری، موجب آسایش روح و سلامت خانواده است.

همه افراد، در خصلتهای اخلاقی و شیوه رفتار، یکسان نیستند. این تفاوت در برخی موارد بروز می کند و مایه اختلاف می شود، اختلافی که البته قابل اجتناب است، آن هم با شیوه مدارا و سازگاری در اخلاق و برخورد.

بعضیها با دیگران، چه در محیط خانه و محل کار، یا در محله و منطقه سکونت، با دیگران ناسازگارند. ناسازگاری با دیگران، نشانه نوعی غرور و خودخواهی و خود برتر بینی نسبت به مردم است و نتیجه آن هم تنها ماندن و انزواست.

از سوی دیگر، بی طاقتی در مقابل حالات و رفتار دشوار و ناهنجار دیگران نیز، ریشه در کم ظرفیتی دارد و به تشدید این تعارض و ناسازگاری می انجامد. اگر در دستورهای دینی ما به حسن خلق تاکید شده است، یکی از مصداقهای بارز آن مدارا است.

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت، با دشمنان مدارا مدارا یک تکلیف اخلاقی در اسلام است. از رسول خدا ﷺ روایت است:

﴿امرني ربّي بمداراة الناس كما امرني بآداء الفرائض؛﴾^(۲۹۶)

همان گونه که پروردگارم مرا به انجام واجبات فرمان داده است، به مدارا با مردم دستور داده است.

در حدیث دیگری چنین آمده است که جبرئیل، به محضر رسول خدا ﷺ آمد و از سوی خدا چنین پیام آورد که: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و به تو می گوید: با بندگان من مدارا کن^(۲۹۷).

نیز در حدیث است از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود:

﴿مداراة الناس نصف الايمان و الرفق بهم نصف العيش؛﴾ (۲۹۸)

نیمی از ایمان، مدارای با مردم است و نیمی از زندگی، رفق و ملاحظت با آنان است.

حتی خارج از قلمرو دین و آیین هم، آنان که خواستار یک زندگی دلنشین و پسندیده باشند، در سایه همزیستی مسالمت آمیز و رفق و نرمش با دیگران و رفتار شایسته، بهتر به این خواسته می رسند، تا در سایه خشونت و برخورد ناسازگارانه و بهانه جویانه و عیب گیرانه و خودپسندانه!

سعه صدر و ظرفیت برای تحمل دیگران، لازمه دست یافتن به یک زندگی خوب است. در مواردی که اختلاف سلیقه و دیدگاه، یا تفاوت در مشی و رفتار و روش وجود دارد، باز هم با وسعت نظر و مدارا می توان مانع بروز مشکلات شد.

مدارا، یا تولی و تبری

تعیین مرزهای دقیق در مباحث اخلاقی و مسایل فرهنگی، مهم است. ما به همان اندازه که به مدارا و حسن خلق و حلم و معاشرت شایسته ماءموریم، به تولی و تبری و مرز بندی مکتبی در دوستیها و دشمنیها و صف آراییی در برابر دشمن و مقاومت بر سر مواضع و بی تفاوت نبودن در مقابل بدیها و بدان موظف هستیم. و این دو مساله از هم جداست و هر کدام جای خاص خود را دارد.

درست است که در مسایل اعتقادی نباید کوتاه آمد و ارزشهای نباید فروخت و با دشمنان فکری و مرامی و سیاسی نباید کنار آمد، اما معاشرت با مردم موضوع دیگری است. حتی در ارتباط با دشمن هم بحث مدارا تاکید شده است،

چرا که گاهی سبب جذب آنان می شود، بی آنکه از مبانی و اصول خویش، دست برداریم.

حضرت امیر علیه السلام می فرماید: ﴿خالطوا الناس مخالطة ان متم معها بکوا علیکم و ان عشتم حنوا الیکم﴾؛ ^(۲۹۹)

با مردم آن گونه مخالطت و معاشرت داشته باشید که اگر مریدید، با رفتاری که داشته اید، بر شما گریه کنند و اگر زیستید، بر شما دلسوزی و شفقت کنند. این همان مفهومی است که در شعر عرفی آمده است:

چنان بانیک و بدخو کن که بعدازمردنت عرفی مسلماتت به زمزم شوید و هندو بسوزاند
و این، نه به معنای بی تفاوتی در مقابل حق و باطل و صلاح و فسادت یا
زیر پا نهادن ارزشهای مکتبی و نادیده گرفتن اصول و مبانی است، بلکه سلوک
شایسته و حسن خلق و اخلاق نیک و جاذبه رفتاری است، که حتی بیگانه را
هم جذب می کند.

از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه و قولوا للناس حسنا (با مردم نیکو سخن
بگوئید) نقل شده که فرموده: یعنی با همه مردم، چه مومن چه مخالف (خودی و
بیگانه). اما رفتار با مومنان، همراه با چهره گشاده باشد و اما با مخالفان، گفتاری
مداراتی باشد، تا آنان را هم به ایمان (و خط فکری) خویش جذب کنید، چرا که
خیلی با کمتر از اینها می توان شر آنان را از سر خود و برادران ایمانی بازداشت

^(۳۰۰)

مدارا با دشمن

مدارا، سلاح پیامبران در جامعه پر از دشمن و مخالف بود و بدین وسیله، هم
مخالفان را جذب می کردند، هم با این شیوه، به پیروان با ایمان، در مقابل
دشمنیها و کینه توزیهای عنوان و دشمنان سرسخت، مصونیت می بخشیدند.

امام سجاد از حضرت رسول ﷺ روایت کرده که فرمود: خدای متعال، از این رو پیامبران را بر مردم دیگر برتری و فضیلت بخشید، که با دشمنان دین خدا بیشترین مدارا را می کردند و به خاطر خدا و حفظ پیروان خویش، بهترین تقیه را به کار می بستند (۳۰۱).

روشن است که این در دوران خاصی بوده است که پیامبران (و حتی رسول اکرم) از نظر نیرو و نفرات و شرایط، دوران سخت و عسرت و کمی یاران را می گذراندند. آنگاه که فداکاران راه خدا افزون شدند، دشمنیهای کفار و منافقان را با شدت عمل جواب دادند و به فرمان جهاد و برخورد قاطع عمل کردند، نه سازشکارانه و مداهنه جویانه، که البته آن هم به اقتضای شرایط و موقعیت بود. در برخوردهای اجتماعی که با مردم که قلمروی جدا از برخورد با دشمنان داخلی و خارجی دارد مدارا و نشان دادن ملاطفت و روحیه سازگاری، کار انسان را هم بیشتر پیش می برد و دلها را هم بیشتر جلب و جذب می کند. بویژه در مواجهه با کسانی که به هر حال، مثل استخوان لای زخم و مانند یک جراحت اند که ناچار باید به نحوی آنان را تحمل کرد. به این تحمل از روی ناچاری امام علی علیه السلام اشاره فرموده و آن را نوعی حکمت به شمار آورده است. می فرماید:

﴿ليس الحكيم من لم يدار من لا يجد بدا من مداراته؛﴾ (۳۰۲)

کسی که مدارا نکند، با شخصی که چاره و گریزی از مدارا کردن با او ندارد، حکیم و فرزانه نیست.

راستی!... با یک جراحت و زخم، چه می توان کرد، جز ساختن و مدارا و تحمل، تا خوب شود؟ گاهی بعضیها مثل همان زخمند باید با آنان ساخت و جز نشان دادن صبوری و سازگاری هیچ راهی نیست.

حکمت بودن مدارا با مردم را در سخن دیگری، حضرت علی علیه السلام چنین بیان فرموده است:

﴿رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَدَارَاةُ النَّاسِ﴾ (۳۰۳)

نشان دادن سازگاری و خوشرفتاری، حتی کینه ها را هم می زداید و به جای آن دوستی و علاقه می آورد. باز هم از حضرت امیر علیه السلام بشنویم که می فرماید:

﴿دَارُ النَّاسِ تَسْتَمْتَعُ بِأَخَائِهِمْ وَالْقَهْمُ بِالْبَشَرِ تَمْتِضُ أَضْغَانَهُمْ﴾ (۳۰۴)

با مردم مدارا کن، تا از برادری آنان بهره مند شوی و با آنان باروی گشاده ملاقات کن، تا کینه هایشان بمیرد.

تحمل ناسازگاری

در یک زندگی جمعی، آیا چاره ای جز حسن سلوک و مدارا وجود دارد؟ گذشت، یکی دیگر از جلوه های مدارا است. اگر بنا باشد در مقابل هر مسأله انسان حساسیت و سرسختی نشان دهد و هر حرف را به دل بگیرد و از هیچ چیز نگذرد، پدید آمدن ناهنجاری در زندگی جمعی حتمی است.

تحمل کردن ناسازگاری دیگران، پدید آورنده ناسازگاری است. اگر بدی را با بدی و تندی را با تندی جواب دهیم، مشکلات بالا می گیرد. گاهی باید چشم را بست و بعضی رفتارهای آزار دهنده و ناراحت کننده دیگران را نادیده گرفت، یا درگذشت و بخشود، تا ریشه بحران در روابط بخشکد.

در تفسیر آیه *یدرون بالحسنه السیئه* (بدی را با نیکی رفع می کنند) آمده است که به وسیله حلم، جهل و نابخردی جاهل را دفع می کنند و به وسیله مدارا با مردم، اذیت و آزار خودشان را از آنان دور می سازند (۳۰۵).

بالا تر از این چشم پوشی، آن است که بدرفتاریهای دیگران را با خوشرفتاری مقابله کنیم، نه مقابله به مثل، بلکه مقابله به بهتر و برتر. این اوج

کرامت نفس و اخلاق والا و پیامبرانه است که می سزد در امت پیامبر ﷺ تجلی می یابد.

در اخلاق خانواده تا بروز این نمونه مکارم اخلاقی به آن است که هریک از زن یا شوهر، ضعفها و بداخلاقیهایی در طرف مقابل دید، تصمیم بر مقابله به مثل و شاخ به شاخ شدن نگیرد، بلکه بنا را بر سازگاری و تحمل بگذارد، آن هم به حساب خدا و برای رضای او تحمل کند، تا به دو نتیجه خوب برسد: یکی بهبود وضعیت داخلی خانه، دیگری رسیدن به اجر و پاداش الهی.

امام صادق علیه السلام فرمود:

﴿ثلاث من مكارم الدنيا والاخرة: تعفو عن ظلمك و تصل من قطعك و تحلم اذا جهل عليك؛﴾ ^(۳۰۶)

سه خصلت، از بزرگواریهای دنیا و آخرت است: یکی آنکه از کسی که بر تو ستم کرده، درگذری، دیگر: با کسی که از تو بریده است، پیوند برقرار کن. سوم: اگر با تو به جهالت رفتار شد، حلم و خویشتن داری نشان دهی.

حلم و بردباری در برابر جهالت، عفو و گذشت در مقابل ستم و جفا، صله رحم با خویشاوندانی که قطع رابطه کرده اند، ادب و متانت و احترام در مقابل آنکه بی ادبی کرده است، خوبی و احسان در برابر بدیها و بد رفتاریهای دیگران، همه و همه نشانه های سازگاری و کرامت نفس و روح بلند است.

در مسایل تربیتی نیز، تحمل فرزندان دشوار و ساختن با ناهنجاریهای آنان و به هنجار آوردن آن، هم دشوار است، هم گامی مهم در ساختن انسانهای بالنده و مستعد. از این رو، معلم و مربی، همچنین پدر و مادر برای تربیت شایسته فرزندان، نیازمند سازگاری اند، نیز تحمل در برابر سازگاریهای شاگردان و فرزندان.

۲۵ - برخورد با سالمندان

بر خلاف فرهنگ غرب، که وجود سالمندان را در خانواده ها، زائده ای مزاحم می پندارند و می کوشند برای اینکه آزادیهای شخصی شان محدود نشود و مزاحمی نداشته باشند، به نحوی آنان را از محیط خانه و روابط خانوادگی دور کنند و به خانه سالمندان بفرستند، اسلام به آنان ارج می نهد و حرمت قائل است و به رعایت حقوق و احترام آنان سفارش کرده و به بهره گیری از تجارب و افکار پخته آنان تشویق می کند.

در این بخش، شیوه صحیح برخورد با پیران و سالمندان را - چه پدر و مادر باشند، چه سالخوردگان دیگر - بر اساس تعالیم مکتب، بررسی می کنیم.

الف - محور وحدت

مجموعه افراد یک فامیل، نسبت به بزرگ خاندان احترام می گذارند و در کارها با آنان مشورت می کنند و در اختلافات، به رای و حکمیت و داوری آنان ارج می نهند و گاهی یک سخن از سوی آنان، آتش فتنه ای را خاموش می سازد، یا تفرقه و کدورتی را به وفاق و همدلی و آشتی مبدل می سازد.

نعمت وجود با برکت آنان، اغلب تا هستند، ناشناخته است. وقتی به جایگاه حساس و مهم و نقش کارگشای آن پی می برند که از دست بدهند. چه بسیار اختلافها و قهرها و نزاعهای خانوادگی که پس از درگذشت بزرگ خاندان چهره نشان می دهد و چه بسیار رابطه ها و رفت و آمدها که قطع می شود، یا به سردی می گراید، و علت آن فقط از دنیا رفتن محوری است که مایه دلگرمی، امید، انس و معاشرت فامیل است.

رسول خدا ﷺ فرمود: ﴿البركة مع اکبرکم؛ (۳۰۷)﴾

برکت و خیر و ماندگار، همراه بزرگترهای شماست.

در سخن دیگر فرمود: ﴿الشیخ فی اهله کالنبی فی امته؛﴾^(۳۰۸)

پیرمرد در میان خانواده اش، همچون یک پیامبر در میان امتش است.

این اشاره به همان نقش محوری، فروغ بخشی، صفا آوری، هدایت و ارشاد، تجمع و الفت است که در وجود آنان نهفته است. پس اگر بزرگترها در فامیل و خانواده، چراغ روشنی بخش و محور وحدت و همدلی و عامل انس و ارتباط و رفت و آمدهای خانوادگی اند، باید این جایگاه، محفوظ بماند و مورد حراست و تقویت قرار گیرد.

ب - حرمت بزرگترها

رعایت ادب و مقتضای حق شناسی نسبت به عمری تلاش صادقانه و ایثارها، گذشتها، دلسوزیها و سوختن و ساختن آنها که بزرگترها از خود نشان داده اند، آن است که در خانواده ها مورد تکریم قرار گیرند، عزیز و محترم باشند، به آنان بی مهری نشود، خاطرشان آزرده نگردد، به توصیه ها و راهنمایی که از سر سوز و تجربه می دهند، بی اعتنایی نشود.

خود بزرگسالی و سن بالا در فرهنگ دینی ما احترام دارد. این سخن پیامبر

خدا ﷺ است: ﴿من عرف فضل کبیر لسنه فوقره، آمنه الله تعالی من فزع یوم

القیامة؛﴾^(۳۰۹)

هرکس فضیلت و مقام یک بزرگ را به خاطر سن و سالش بشناسد و او را

مورد احترام قرار دهد، خدای متعال او را از هراس و نگرانی روز قیامت ایمن

می دارد.

احترام به بزرگترها و ترحم و مهربانی نسبت به کوچکترها، از دستورات عملیاتی اخلاقی اسلام است و کانون خانوادگی را گرم و مصفا می سازد و این، توصیه امام صادق علیه السلام است که فرمود:

﴿لیس منا من لم یوقر کبیرنا و لم یرحم صغیرنا؛﴾ ^(۳۱۰)

کسی که بزرگتر ما را احترام نکند و کوچک ما را مورد شفقت و مهربانی قرار ندهد، از ما نیست.

این سخن را از علی علیه السلام به یاد داشته باشیم که فرمود:

﴿یکرم العالم لعلمه و الکبیر لسنه؛﴾ ^(۳۱۱)

دانشمند را به خاطر علمش و بزرگسال را به خاطر سن او، باید احترام کرد. اگر جوانان قدر پیران را شناسند و به جایگاه آنان حرمت ننهند، هم رشته های عاطفی پیوندهای انسانی از هم گسسته می شود، هم از رافت و عاطفه و تجربه سالخوردهگان محروم می شوند، هم نشانه بی توجهی خود به نشانه ها را امضاء کرده اند. حضرت علی علیه السلام در یکی از سخنان خویش، ضمن انتقاد از اوضاع زمانه و ناهنجاریهای رفتاری مردم، از جمله بر این دو مسأله تاءکید می فرماید:

۱ - بی احترامی کوچکترها نسبت به بزرگترها ۲ - رسیدگی نکردن

توانگران به نیازمندان:

﴿انکم فی زمان... لا یعظم صغیرهم کبیرهم و لا یعول غنیرهم فقیرهم؛﴾ ^(۳۱۲)

شما در زمانه ای به سر می برید که کوچک به بزرگ تعظیم نمی کند و ثروتمند، به فقیر رسیدگی نمی کند!

ج - نسبت به والدین

سالمندان به طور عموم، از احترام برخوردارند. اگر پدر و مادر باشند که این وظیفه، سنگین تر و مسؤ ولیت مضاعف است. قرآن کریم از تندی و پرخاش نسبت به پدر و مادر پیر نهی می کند و به سخن نیک و لحن شایسته و خضوع و تواضع و گستردن بال راءفت در برابر آنان و خیر خواهی و دعا در حق آنان دعوت می کند.

فرمان خداوند چنین است:

﴿اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولاً کریماً، و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما کما ربیبانی صغیراً؛﴾ (۳۱۳)

هرگاه یکی از آن دو (پدر و مادر) یا هر دو نزد تو به سن پیری و سالمندی رسیدند، به آنان اف مگو، آنان را طرد مکن و به آنان سخن کریمانه بگو و بال فروتنی را از روی رحمت و شفقت برای آنان بگستر، و بگو: پروردگارا! همان گونه که مرا در خردسالی ام تربیت کردند، تو نیز بر آنان رحمت آور.

ادب و احترام نسبت به پدر و مادر بزرگسال، آن است که: آنان را به اسم، صدا نکنی، به احترامشان برخیزی، از آنان جلوتر راه نروی، با آنان بلند و پرخاش گرانه سخن نگویی، نیازهایشان را بر آوری، خدمتگزاری به آنان را وظیفه ای بزرگ بدانی و از آنان در سن کهولت و پیری مراقبت کنی.

در حدیث است که امام باقر علیه السلام فرموده است: پدرم به مردی می نگریست که همراه پسرش راه می رفتند و پسر به بازوی پدرش تکیه داده بود. پدرم تا زنده بود، با آن جوان (به خاطر این بی حرمتی نسبت به پدرش) صحبت نکرد

(۳۱۴)

به همان اندازه که آزدن آنان و عاق شدن، حرام و نکوهیده است و از آن نهی شده است، دل به دست آوردن و جلب رضایت و نیکی به آنان سفارش شده است و این خدمتگزاری، سبب بهشتی شدن فرزندان به شمار آمده است. ابراهیم بن شعیب گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: پدرم بسیار پیر و سالخورده و ناتوان شده است. هرگاه حاجتی داشته باشد او را بر می داریم و بر دوش می کشیم. حضرت فرمود: ﴿ان استطعت ان تلی ذلك منه فافعل ولقمه بیدک، فانه جنة لك غدا؛ (۳۱۵)﴾

اگر بتوانی عهده دار کارهای او شوی چنین کن، حتی با دستانت لقمه در دهان او بگذار، که این فردای قیامت، برای تو بهشت (یا سپر از آتش: جنة) خواهد بود.

د - انتقال فرهنگ

از عمده ترین راههای انتقال فرهنگ به نسلهای آینده، رفتار پدر و مادر و مربیان است. کودکان آنچه را در رفتار بزرگترها ببینند، از آن الگو می گیرند. احترام به بزرگترها و رعایت ادب و تکریم نسبت به سالخوردهگان، اگر در عمل و رفتار ما تجلی یابد، فرزندان ما نیز، این فرهنگ را می آموزند و با همین آداب و سنن بار می آیند. کسی که انتظار ادب و معرفت و حق شناسی از فرزندانش دارد، باید همین حالت را نسبت به پدر و مادر و بزرگترها نشان دهد، تا کوچکترها هم از او بیاموزند.

این یک سنت تاریخی و تأثیر و تاءثر از اعمال و رفتار است. هر کس چیزی را دور می کند که کشته است. اگر در حدیث است که لا میراث کالادب؛ هیچ ارثی همانند ادب نیست که از بزرگان به فرزندان برسد، در این مورد هم مصداق می یابد.

امام علی علیه السلام فرمود:

﴿وقروا کبارکم، یوقرکم صغارکم﴾؛ ^(۳۱۶)

به بزرگان‌تان احترام کنید، تا کوچکترها هم به شما احترام کنند.

امام صادق علیه السلام نیز فرموده است:

﴿بروا آباءکم، یرکم ابناؤکم﴾؛ ^(۳۱۷)

به پدرانتان نیکی کنید، تا فرزندان‌تان هم به شما نیکی کنند.

این دقیقاً برداشت محصول، از زراعتی است که انسان با رفتارش در زمین دل

و لوح جان کودکان انجام می دهد.

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من، بجز از کشته، ندروی!

مهمترین درس تربیتی، آن است که با عمل داده شود. کودکان نیز مستعدترین

شاگردانی اند که درسهای عملی را با دقت، از رفتار ما می آموزند. اگر ما به

سالمندانمان احترام نگذاریم، از خردسالان و نوجوانان چه انتظاری داشته باشیم

که با سالخوردگان و خود ما با احترام و تعظیم و تکریم، برخورد کنند؟ این

ارتباط متقابل در تأثیر گذاریهای رفتاری را نمی توان نا دیده گرفت. به قول

معروف، اگر احترام امامزاده، توسط متولی رعایت نشود، از دیگران چه انتظاری

است؟!

جای سالمندان، پیش از آنکه در آسایشگاه ها و سرای سالمندان باشد، کانون

گرم و با محبت خانه هاست، تا چراغ خانه روشن بماند و محور تجمع و الفت

افراد گردند. و از اندیشه آنان نیز استفاده شود. بالاخره آنان حاصل یک عمر،

تجربه و چشیدن سرد و گرم روزگارند و می توانند مشاور خوبی در تصمیم

گیری های زندگی باشند.

آنچه در آینده جوان بیند پیر در خشت خام آن بیند

این هم بعد دیگری از برخورد با پیران است.

ه - تأثیر رفتار

همچنان که کودکان و نوجوانان، از رفتار و عمل بزرگترها درس و الگو می‌گیرند، سالخوردگان نیز گاهی از نظر فکری و قضاوت و دیدگاه، تحت تأثیر رفتار جوان قرار می‌گیرند. بسیار اتفاق افتاده است که خانواده‌ای غیر متدین و بی تفاوت نسبت به ارزشها و پاکیزگیها، در اثر مشاهده رفتار شایسته از جوانشان، به راه آمده‌اند. در واقع جوان پاکدل پاک رفتار، با نحوه عملش بر بزرگترها هم تأثیر بگذارد.

نقل این نمونه تاریخی جالب است:

جوانی به نام زکریا بن ابراهیم مسیحی بود. چون مسلمان شد به سفر حج رفت. در این سفر، امام صادق علیه السلام را دیدار کرد. از جمله سئوالاتش از امام این بود که: پدر و مادر و بستگانم هنوز نصرانی‌اند. چه کنم؟ مادرم نیز ناپیوسته است. آیا با آنان باشم و با آنان غذا بخورم؟ امام صادق علیه السلام پرسید: آیا گوشت خوک می‌خورند؟ گفت: نه، اصلاً دست به آن نمی‌زنند. امام فرمود: با آنان باش و به مادرت رسیدگی کن و اگر از دنیا رفت، خودت کارهای مربوط به کفن و دفن او را انجام بده و به دیگران واگذار مکن.

زکریا پس از بازگشت از سفر حج، به توصیه امام صادق علیه السلام به مادرش بسیار نیکی و ملاحظت می‌کرد، و به او غذا می‌خوراند، لباس و سر و وضع او را تمیز می‌کرد و در خدمت وی کوشا بود. مادرش از این تغییر رفتار، سئوالی به ذهنش رسید، پرسید: پسر! قبلاً که نصرانی بودی با من چنین رفتاری نداشتی، چه شده که پس از هجرت و مسلمان شدن چنین شده‌ای؟ گفت: یکی از فرزندان پیامبر این دستور را به من داده است. مادر پرسید آیا او پیامبر نیست؟ پسر گفت: خیر، او پسر پیامبر است. مادر اصرار داشت که نه، او حتماً

پیامبر است، چون این گونه تعلیمات، از تعالیم پیامبران است. پسرش جواب داد: خیر، پس از پیامبر اسلام، پیامبری نخواهد آمد. او یکی از فرزندان آخرین پیامبر الهی است.

مادرش گفت: پسرم! بهترین دین را برگزیده ای. به من هم ارایه بده و آن دین را بر من عرضه کن.

فرزند، تعالیم اسلام را بر مادر مسیحی خویش عرضه کرد. او هم به اسلام گروید و مسلمان از دنیا رفت ^(۳۱۸).

این شاهی بر تأثیر عمل به دستورهای دین در مورد نجره معاشرت با والدین و برخورد با سالمندان است که یک مسیحی را به اسلام جذب می کند و نور هدایت را در دل او روشن می تاباند.

بر این اساس، با ادب نسبت به بزرگان و گرامیداشت خاطر سالمندان و تحویل گرفتن آنان و نیکی و مراقبت از آنان، جامعه ای خوب و با صفا و روابطی مستحکم و عاطفی داشته باشیم.

و نیز... قدر نعمت جوانی را بدانیم که این گوهر، همیشه با ما نیست.

و چه نیکو سروده است ملک الشعرا بهار:

سحر گه به راهی یکی پیر دیدم سوی خاک، خم گشته از ناتوانی
بگفتم چه گم کرده ای اندر این ره؟ بگفتا جوانی، جوانی، جوانی

۲۶ - نقدپذیری

صلاح و اصلاح فرد و جامعه، در سایه شناختن عیوب و تلاش برای زدودن عیوب است.

این شناخت هم در خود ما و نسبت به اندیشه‌ها و عملهای خودمان است، هم نسبت به دیگران. زمینه ساز این عیب زدایی هم تذکر از سویی و تنبه و اقدام از سوی دیگر است.

مسأله تذکر و نقد و یادآوری، همچنین پند پذیری و قبول نصیحت و موعظه و توجه به تذکرات دیگران از همین رهگذر، در مقوله مسایل معاشرتی و شیوه برخورد صحیح با دیگران قرار می‌گیرد. به این خاطر، در این بخش از مباحث اخلاق معاشرت، به خصلت نقد پذیری به عنوان یک روحیه بالا و رشد یابنده و خلق و خوی نیک می‌پردازیم.

نقد و تذکر

پرده پوشی بر واقعیات، یا خود را به بی خبری زدن، واقعیتهای را عوض نمی‌کند. وقتی رد کسی یا جایی یا رفتار و برخوردی اشکال وجود داشته باشد، فرزندگان عاقل، از هر تذکر اصلاحی استقبال می‌کنند، تا آن را برطرف سازند. اما جاهلان و خودخواهان، دوست دارند که در همان موارد نیز، مدح و تملق و ثنا بشنوند و بر عیوب و کاستیها و زشتیها سرپوش بگذارند.

به قول سعدی: احمق را ستایش خوش آید، چون لاشه که در کعبش دمی، فریه نماید^(۳۱۹). عجب و خودپسندی و خود برتر بینی، پیامد همین گونه مدحها و تعریفهاست که از عیوب، غافل می‌سازد.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

﴿اجهل الناس المغتر بقول مادح متملق يحسن له القبيح و يبغض اليه النصيح؛﴾
(۳۲۰)

نادان ترین مردم کسی است که فریب ستایشگر چاپلوس را بخورد، ثناگری که زشت را در نظر او زیبا جلوه می دهد و خوبی را در نظر او منفور می سازد. از صحبت دوستی برنجم کاخلق بدم حسن نماید کو دشمن شوخ چشم دانا تا عیب مرا به من نماید؟ از این رو به جای آراستن عیوب و کتمان زشتیها و پرده پوشی بر نارساییها، باید آنها را گفت و شنید و در برطرف ساختنش کوشید. تذکر و نقد از همین جاست که قیمت و قداست می یابد و برای بعضیها یادآوری یک وظیفه می شود و برای بعضی توجه به تذکرها و نقدها یک فضیلت اخلاقی به شمار می آید. انسانهای کمال جو، باید از این گونه تذکرها استقبال کنند، چون مقدمه تکامل آنان است، وگرنه برای همیشه در جهل مرکب می مانند. به این سخن حکیمانه سعدی دقت کنید: متکلم را تا کسی عیب نگیرد، سخنش صلاح نپذیرد (۳۲۱).

شیوه صحیح نقد

به همان اندازه که تذکر کاستیها و نقد عملها مفید و لازم است، توجه به شیوه یادآوری و نکات و آداب پند و اندرز و تذکر، مهم و سرنوشت ساز است. آیا هرکس حق دارد تذکر دهد؟ آیا موعظه از هرکس پذیرفته است؟ آیا همه نقدها سازنده و مثبت است؟ صفات و شرایط ناقد و واعظ چیست؟ اگر کسی دیگران را پند دهد، اما خودش اهل عمل به نصایح خویش نباشد، سخنش بی اثر است. انبوهی از روایات، شاهد این مدعاست. اگر پند دهنده، خودش اهل عمل باشد، تذکر او چراغی روشن و روشنگر در دل و جان دیگران

می شود و تا ژرفای قلبشان نفوذ می کند. به این سخن حضرت علی گوش کنید:

﴿استصبحوا من شعله واعظ متعظ و اقبلوا نصيحة ناصح متيقظ؛﴾^(۳۲۲)

از فروغ واعظ و پند دهنده ای که خود، پند پذیر است، روشنایی بگیرید و نصیحت نصیحتگر بیدار را پذیرا باشید.

در این سخن، هم به پند پذیری اشاره دارد، هم به شیوه موثر وعظ و نصیحت و تذکر.

نقد و تذکر، هر چه صمیمی تر، خودمانی تر، در خلوت و بدون آبروریزی و تنک حیثیت باشد، هم موثرتر است، هم از کینه توزی و کینه افروزی و لجابت، دورتر است. گاهی نقادی آشکار و پند و تذکر در ملاء عام، اثر منفی دارد و طرف را به عکس العمل وا می دارد و شخصیت او را هم خورد می کند.

حضرت امیر علیه السلام فرمود:

﴿نصحك بين الملاء تقریع؛﴾^(۳۲۳)

نصیحت و پند دادن تو در میان مردم و حضور دیگران، کوبیدن خورد کردن است.

نقد از روی خیر خو. اهی و به قصد اصلاح و. کمک به اشخص مورد نقد کجا، و نقد به قصد خراب کردن وجهه و موقعیت و کوبیدن و تخریب کجا! البته هوشیاران، انگیزه های نهفته در ورای نقدها را خوب می فهمند و می شناسند.

نقد نباید برخاسته از حسد و غرض ورزی و تسویه حساب باشد تذکرهای حسودانه و کینه توزانه، وضع را بدتر می کند اصلا مگر از یک حسود، نصیحت خیر خواهی و تذکر به قصد اصلاح بر می آید؟

امام صادق فرمود:

﴿النصیحة من الحاسد محال؛﴾^(۳۲۴)

نصیحت و. خیر خواهی از حسود محال است.

نقدپذیری

تکبر و خودخواهی، جلوه های گوناگون دارد.

یکی هم غرور در مقابل نقد است. وقتی نقد، مایع کمال اندیشی و کار ماست، نقد پذیری کمک به این کمال و رشد است. از آن طرف، نقد ناپذیری، نشانه نوعی غرور و تکبر و عامل زدن در ورطه بدیها و کاستیهاست. گاهی ناب ترین موعظه ها و تذکرها هم، وقتی به دلهای دارای کبر می رسد، با عدم پذیرش مواجه می گردد و انسان را محروم می سازد. به تعبیر زیبای امیر المومنین علیه السلام:

﴿بینکم و بین الموعظة حجاب من الغرة﴾^(۳۲۵)

میان شما و پند، حجاب و پرده ای از غرور افکنده شده است.

آیا شما مطمئنید که همه اندیشه ها و افکارتان درست و بی اشکال است؟

آیا همه خصلتها و رفتارهای فردی و اجتماعی خود را بی عیب می دانید؟

آیا فکر نمی کنید در عملکردهای مختلف شما، نقطه ضعفهایی هم ممکن

است باشد که از چشم خودتان پنهان است ولی دیگری متوجه می شود؟

انسان گاهی به خاطر حب نفس، یا عیوب خود را نمی بیند و نمی فهمد، یا

حاضر نیست خود را دارای عیب و نقش بداند، از اینن رو، نقد و تذکر دیگران

را هم بر غرض روززی و دشمن حمل می کند.

آینه چون عیب تو بنمود راست خود شکن، آینه شکستن خطاست

در یک خانواده، ممکن است رفتار هر یک از زن و شوهر نسبت به هم،

ایرادهایی داشته باشد، یا برخورد پدر و مادر با فرزند کوچک یا جوانشان، غلط

باشد.

اگر کسی متذکر شد، باید مشفقانه بپذیرد و در اصلاح خویش بکوشد.

اگر هریک تلاش کنند تا عیب و اشکال را متوجه طرف مقابل سازند و خود را بی گناه قلمداد کنند، نارساییها و عیوب و خطاها هرگز اصلاح نخواهد شد. انصاف در پذیرش خطا و عیب نشانه رشد عقلی است. گاهی ممکن است در حسن نیت و خیر خواهی و نظر دوستانه کسی شک و تردید داشته باشیم و در نتیجه به آن چه که نقد می کند، توجهی نکنیم، ولی اگر حسن نظر و نیت دوستانه کسی برای ما ثابت بود، در پذیرفتن نقد و تذکر و پند او تردید نکنیم.

به فرموده حضرت امیر علیه السلام:

﴿لیکن احب الناس الیک المشفق الناصح؛^(۲۲۶)﴾

محبوب ترین مردم در نظر تو، نصیحت کننده مشفق و خیر خواه باشد. گرچه ممکن است تذکر و انتقاد دیگری در ذائقه ما تلخ آید، ولی تلخی نقد و تذکر، به مراتب سودمند تر از شیرینی چاپلوسی و نیرنگ و فریب است. از امام باقر علیه السلام روایت است که:

﴿اتبع من یبکیک و هو لک ناصح و لا تتبع من یضحکک و هو لک غاش؛^(۲۲۷)﴾

از کسی پیروی کن که از روی خیر خواهی و نصیحت تو را می گریاند، ولی پیرو کسی مباش که تو را می خندانند، در حالی که نسبت به تو فریبکاری می کند!

پذیرش نقد و دیدگاههای اصلاحی دیگران، تنها به اندیشه و فکر یا به عملکرد خارجی و معاشرتهای ما منحصر نمی شود.

در آثار ادبی و تولیدات شعر و قصه و اثر هنری نیز، توجه به نقد دیگران، عامل رشد و بالندگی هنرمند و نویسنده و شاعر است، بر عکس، بی توجهی به نقادیهای منتقدان کار انسان را پیوسته ضعیف و معیّب نگه می دارد.

هنرمندان نقد پذیر، سریعتر رشد می کنند. شاعران و نویسندگانی که به نقد آثارشان توسط دیگران بها می دهند و از آن استقبال می کنند، علاقه خود را به کمال یافتن خلاقیت‌های ادبی خویش نشان می دهند.

به این چند جمله دقت کنید، تا جایگاه نقد و ارزش نقدپذیری روشن تر گردد:

... نقد در هنر مثل آینه جلوی اتومبیل است راننده هنرمند باید به کمک آن مواظب پشت سرش باشد، ولی یکسره در آن نگاه نکند، چرا که در این صورت، انحراف از جاده و خطر تصادف، در کمین است.

هنر، هواپیماست. هنرمند، خلبان آن و منتقدین، خدمه پرواز. غرور، مثل سوراخ پنهان در بدنه کشتی، مامور غرق کردن تدریجی هنرمند است.

شاعری که از منتقدین آثارش قهر کرده است، مثل هواپیمایی است که ارتباطش با برج مراقبت قطع شده است.

وقتی لیاقت و جرزه شهید شدن در تو نباشد، شروع می کنی به نقد و ارزیابی انگیزه شهدا (۳۲۸)

باری نقد پذیری در مسایل اخلاقی، فرهنگی اجتماعی و مدیریتی، ضامن سلامت رابطه ها و رشد افکار و اعمال است. این مساله در متون دینی با عناوینی همچون: نصیحت و موعظه مورد توجه قرار گرفته است.

پایان این بحث را حدیثی از امام سجاد علیه السلام قرار می دهیم که در ضمن بیان حقوق متقابلی که افراد در جامعه نسبت به هم دارند (در رساله الحقوق) از جمله به حق نصیحتگر بر گردن نصیحت شنوو وظیفه ناصح و متنصح اشاره فرموده است:

﴿و حق الناصح ان تلین له جناحك و تصغى الیه بسمعك، فان اتى بالصواب
حمدت الله عزوجل و ان لم یوافق، رجمته...﴾ (۳۲۹)
حق نصیحت کننده (و ناقد و پند دهنده) آن است که نسبت به او نرمش و
انعطاف نشان دهی و به سخنش گوش فرا دهی، اگر حرفش بجا و درست بود،
خدای متعال را سپاس گویی و اگر تذکرش موافق با حق نبود، نپذیری

۲۷ - صداقت

ای جان فدای آن که دلش با زبان یکی است
و این همان گوهر صداقت است که هر جا یافت شود و در هر کس تجلی
یابد، نفیس و ارزشمند است.

بسیاری از ناهنجاریهای رفتاری و اختلافات خانوادگی و مشاجرات میان
دوستان و فامیلهای، و حتی تنشها و نزاعهای سیاسی، پدیده ای است که از بی
صداقتی و ناخالصی به وجود می آید و مگر نفاق هم نوعی عدم صداقت نیست؟
فریب نیز، جلوه دیگری از ناراستی در گفتار و رفتار است و... کم نیست طلاق
هایی که ریشه در عدم صداقت در مراحل اولیه ازدواج در اظهارات، ادعاها و
وعده ها، وانمود کردنها و پاسخهاست. با این حساب صداقت، استوارترین بنیانی
است که دوستیها، مشارکتها، ازدواجها، مبارزات سیاسی و... بر آن استوار می
گردد و بدون آن، همه این بنیانها در معرض فرو پاشی و گسیختگی است.

جلوه های صداقت

کسی که در گفتار صادق و راست باشد، از دروغ پرهیز می کند، چه به
شوخی چه جدی، کسی که در دوستی صادق باشد، به مقتضیات دوستی پای بند
است و ایثار و فداکاری، گذشت نسبت به خطاها، تحمل تندیها و جفاها،
همکاری در گرفتاریها و نیازمندیها، همدردی در مشکلات و غمها خواهد
داشت.

کسی که در ایمان صادق باشد، از نفاق و دورنگی و ریا دوری می کند.
آن که در زهد صادق باشد، ریا کارانه و از روی مردم فریبی، تظاهر به زهد و
ساده زیستی و ترک دنیا نمی کند. به قول سعدی:

ترک دنیا به مردم آموزند خویشان سیم و غله اندوزند
آن که در پند و موعظه و تبلیغ و ارشاد صداقت داشته باشد، عملش آینه
حرفش و رفتارش شاهد گفتارش خواهد بود و گرنه به قول حافظ: توبه فرمایان
چرا خود، توبه کمتر می کنند؟

و صدق در عهدوفای به قولها و قرارها و تعهدات است.

اینگونه صداقتها، معیار و ملاک مسلمانی و نشانه نزدیکی فکری و عملی به
صحاب شریعت، حضرت رسول ﷺ است، که فرمود:

﴿اقریبکم منی غدا فی الموقف اصدقکم فی الحدیث و اداکم للامانة و
اوفاکم بالعهد...﴾ (۳۳۰)

نزدیک ترین شما به من در موقف قیامت، کسی است که راستگوتر امانت دار
تر و باوفاتر به پیمان باشد.

به فرموده پیامبر خدا ﷺ: راستی در گفتار، تعهد نسبت به امانت مردم و
وفا به پیمان، نشانه صداقت و معیار قرب به آن حضرت است و هر که دروغگو،
خائن و بی وفا باشد، از آن رسول صداق و امانت و وفا فرسنگها فاصله دارد.

در صحنه اجتماع

قوام هر جامعه به اعتماد انسانها به یکدیگر است. آنچه این بنیان را استوار و
مستحکم می سازد، صداقت انسانها نسبت به هم است و اگر صدق و راستی از
جامعه ای رخت بریندد، زندگیها هم دشوار، ناامن، تلخ و نکبت بار خواهد بود.

آیا شما همانطور که می نمایید، هستید؟

آیا آنچه به دیگران نسبت به افکار و روحیات و زندگی خویش وانمود می

کنید، بودزندگی شما هم همان گونه است؟

با یزید بسطامی گفته است: یا چنان نمای که هستی، یا چنان باش که می
نمایی!

و این، یعنی صداقت.

ای درونت برهنه از تقوا وز برون جامه ریا داری
پرده هفت رنگ را بگذار تو که در خانه، بوریا داری
دو چهره ها نیز فاقد صداقت اند. آنان که ظاهر و باطنشان یکی نیست و
گفتار و رفتارشان بهم نمی خورد و رو در رو و پشت سر، با دیگران برخوردی
متفاوت دارند. در ظاهر و پیش رو، اظهار ارادت و دوستی و اخلاص دارند، اما
پشت سر، از غیبت و سخن چینی و تهمت و افشار عیوب و تحقیر و توهین،
پروا ندارند. این گر نفاق نیست، پس چیست؟

امام باقر علیه السلام فرمود:

﴿بئس العبد عبد یكون ذا وجهین و ذا لسانین، یطری اخواه شاهدا و یاء کله
غائباً﴾ (۳۳۱)

بد بنده ای است که آن که دو چهره و دو زبانه باشد، هنگامی که برادر دینی
اش را می بیند، در حضورش تعریف و تمجیدش می کند، ولی پشت سر (با
غیبت کردن) او را می خورد!

دو رویان، هم در دنیا بی آبرویند، هم در آخرت، گرفتار عذاب الهی.
زهد دروغی، طاعت ریایی، توبه غیر واقعی، انفاق و خرج کردنهای ریاکارانه،
چرب زبانیها و تملقهای مردم فریبانه، گندم نمایی و جوفروشی و... همه نشانه
هایی از فقدان گوهر صداقت در زندگی اجتماعی است.

ادبیات غنی فارسی، پر است، از شکایتها و نالیدنها از ریاکاران و سالوس
بازان و عوام فریبان و دورنگی ها. صورت زیبا به کار نمی آید، سیرت زیبا
مطلوب انسانهای کمال طلب است. حتی آنان که چهره ای به ظاهر با ایمان و

مذهبی دارند، اما در رفتار اجتماعی، از هیچ نیرنگ و تقلب و تخلف و دروغی پرهیز نمی کنند، آن طاعت و عبادت هم به کارشان نخواهد آمد. به گفته سعدی طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی صدق پیش آر، که اخلاص به پیشانی نیست و این مضمون حدیث است که: به رکوع و سجود طولانی اشخاص نگاه نکنید، چون به آن عادت کرده است. بنگرید به راستگویی و امانت داری اش (۳۳۲)

با صادقان

قرآن کریم، فرمان می دهد که با صادقان باشید (کونوامع الصادقین (۳۳۳)). از سوی دیگر از بزرگان و انبیا با عنوان صدیق و صادق الوعد یاد می کند، لقب حضرت زهرا علیها السلام نیز صدیقه بود. نعمت صداقت نیز، موهبتی است که از سوی خداوند به برخی داده می شود و صدیقین، هم تراز با شهدا و انبیا و صالحان به شمار آمده اند.

به فرموده امام صادق علیه السلام، سرلوحه دعوت همه پیامبران در مسایل معاشرتی و اخلاقی، راستگویی و امانت داری بوده است: ﴿ان الله عزوجل لم یبعث الانبیاء الا بصدق الحدیث و اداء الامانة الى البر و الفاجر.﴾ (۳۳۴) باز از کلام آن حضرت است که: به حضرت اسماعیل، از آرو صادق الوعد گفتند که با کسی در جایی قرار گذاشت و تا مدتی (یکسال هم گفته اند) همانجا منتظر ماند. از این رو خداوند او را صادق الوعد نامید (۳۳۵)

صداقت سیاسی

صدق، تنها به عنوان یک خصلت فردی، یا احیانا در معاشرتهای خانوادگی و دوستانه نیست. در صحنه اجتماع و فعالیتهای سیاسی و عملکرد شخصیتهای مشهور هم مصداق و مورد پیدا می کند.

گاهی کسانی برای خودنمایی و شهرت طلبی به مبارزه می پردازند، تا خود را به عنوان چهره ای انقلابی بشناسانند. برخی هم از روی تعهد و تکلیف و سوز دینی و شعور انسانی مبارزه می کنند.

بعضی فریبکارانه شعار مردم دوستی و حمایت از خلق و دفاع از مظلومین و محرومین می دهند. برخی هم به راستی قلبشان برای مردم می تپد و صادقانه به مردم عشق می ورزند و برای نجات و رستگاری و بهروزی آنان می کوشند.

برخی برای جلب حمایت مردم و جذب آراهه وعده دادن می پردازند و مردم را جذب می کنند، برخی هم صادقانه برای ادای وظیفه و خدمت به جامعه در عرصه انتخابات شرکت می کنند.

چه بسیار از جوانانی که فریب شعارهای سیاسی و حرفهای داغ و انقلابی را خورده و می خورند و جذب کسانی می شوند که فاقد صداقت اند. فعالیت های گروهکها در اول انقلاب در جذب جوانان و چهره بظاهر انقلابی برخی سران احزاب و سازمانهای فلسطینی نیز شاهدهی از همین نیرنگ بازیهاست.

صداقت سیاسی، آن است که عملکردها، شعارها، اهداف و جهت گیری فعالان سیاسی، برخاسته از ایمان و الهام گرفته از تعهد و برای کسب رضای الهی باشد و از هر گونه سیاسی کاری و دروغ و جعل و تهمت و کتمان حقایق پرهیز شود و استقامت بر سر مواضع حق، دستخوش کشاکش منفعت طلبی و خود محوری نگردد.

کسی که اهداف اصلی خود را در یک عمل سیاسی از دید مردم پنهان می کند و با مرحله ای عمل کردن، از جو صداقت عمومی سو استفاده می کند و موقعیت موجهین را وجه المصالحه امیال و اهداف خویش می سازد و در نهایت، به خود بیش از حق می اندیشد، صادق نیست. صداقت سیاسی آن است که

کسی از شعار و منطق هدف، وسیله را توجیه می کند بهره نگیرد و در عملکرد سیاسی خود به چارچوب شرع و حق و معیارها و ارزشها پایبند باشد.

تفاوتی که میان سیاست علوی و شیوه معاویه بود، ریشه در همین مساله داشت. معاویه برای رسیدن به مقاصد خود از هیچ خلاف شرع و دروغ و تزویر و خیانتی ابا نداشت. اما آنچه دست حضرت علی علیه السلام را بسته بود که نمی توانست همچون امویان رفتار کند، تقید و تعهد به شرع و حق و صداقت سیاسی بود و آنچه سبب شد آن امام راستین، حتی یک روز هم بر سر کار بودن معاویه را تحمل نکند و علی رغم مصلحت اندیشیهای برخی، او را کنار بگذارد، همان صداقت سیاسی بود، وگرنه می توانست تا محکمر شدن پایه های حکومتش با معاویه معامله سیاسی کند، سپس او را بر کنار کند.

داشتن مواضع شفاف، البته در عمل نه فقط در شعار، و پنهانی زد و بند نداشتن، از نموده های دیگر صداقت سیاسی است. علی علیه السلام به نیروهای نظامی خویش نامه می نویسد که: وظیفه من در مقابل شما آن است که (جز در مسایل نظامی و اسرار جنگ) رازی را از شما پنهان نکنم و شما را بی بهره نگذارم و حقی را از جای خودش تاخیر نیندازم.

شما هم تکلیف اطاعت و فرمانبرداری دارید. ^(۲۳۶)

صدق در گفتار و صداقت در کردار، انسان را محبوب دلها و مورد اعتماد مردم می گرداند. بر عکس، تصنع و تظاهر و ریا و نفاق و دروغ، هم فرد را در جامعه بی اعتبار و نزد خداوند، مطرود می سازد، هم پیوندهای اجتماعی را می گسلاند و جو بی اعتمادی پدید می آورد. گذشته از آنکه خود انسانهای دور از صداقت، دچار شخصیت دوگانه و تضاد شخصیت می شوند و هنگام بر ملا شدن دروغ و نفاق و ریاکاری آنان، گرفتار رنج و عذاب ابدی وجدان می شوند. اما

افراد صادق، درستکار، با اخلاص، هم آرامش وجدان دارند و هم مطمئن اند که چیزی جز آنچه می نمایند، نیست، تا از فاش شدن آن چهره پنهان و خبیث درون، نگران باشند.

آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است!...

پی نوشت ها :

- ۱- محجة البيضاء، ج ۳، ص ۳۵۴.
- ۲- محجة البيضاء، ص ۳۵۸.
- ۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۵.
- ۴- اصول کافی، ص ۳۶۴.
- ۵- اصول کافی، ص ۱۴۵.
- ۶- محجة البيضاء، ج ۳، ص ۳۷۳.
- ۷- محجة البيضاء، ص ۳۹۳.
- ۸- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۴۸۲.
- ۹- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۲۲.
- ۱۰- اختصاص، شیخ مفید، ص ۲۸.
- ۱۱- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۴۳.
- ۱۲- سفینه البحار، محدث قمی، ج ۱، ص ۶۴۵.
- ۱۳- میزان الحکمه، ری شهری، ج ۴، ص ۵۳۵.
- ۱۴- خصال صدوق، ص ۱۱.
- ۱۵- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۶۵.
- ۱۶- بحار الانوار (بیروت)، ج ۷۳، ص ۱۰.
- ۱۷- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۵۳۸.
- ۱۸- اصول کافی (عربی) کلینی، ج ۲، ص ۶۴۵.
- ۱۹- نساء، آیه ۸۶.
- ۲۰- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۹.
- ۲۱- اصول کافی، ص ۱۸۳.
- ۲۲- اصول کافی، ص ۱۷۹.
- ۲۳- بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۶.
- ۲۴- بحار الانوار، ص ۲۳.
- ۲۵- بحار الانوار، ص ۲۸.

- ۲۶- بحار الانوار، ص ۳۰.
- ۲۷- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۳۵۵.
- ۲۸- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۸.
- ۲۹- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۳۵۴.
- ۳۰- کنز العمال، حدیث ۴۷۵.
- ۳۱- کنز العمال، حدیث ۲۵۳۴۶.
- ۳۲- اصول کافی (عربی)، ج ۲، ص ۱۸۸.
- ۳۳- اصول کافی، ص ۲۰۶.
- ۳۴- اصول کافی، ص ۱۹۲.
- ۳۵- اصول کافی، ص ۲۰۶.
- ۳۶- اصول کافی، ص ۲۰۶.
- ۳۷- غرر الحکم، چاپ دانشگاه، ج ۱، ص ۱۳۹.
- ۳۸- سوره قلم، آیه ۴.
- ۳۹- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۴۰.
- ۴۰- بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۸۰.
- ۴۱- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۴۲.
- ۴۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۰.
- ۴۳- معانی الاخبار، صدوق، ص ۲۵۳.
- ۴۴- آل عمران، آیه ۱۵۹.
- ۴۵- صحیفه سجادیه، دعای ۲۰ (دعای مکارم الاخلاق).
- ۴۶- مستدرک وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۳.
- ۴۷- غرر الحکم، آمدی، ج ۱، ص ۳۲۹.
- ۴۸- غرر الحکم، آمدی، ج ۱، ص ۳۶۰.
- ۴۹- غرر الحکم، آمدی، ج ۱، ص ۳۲۹ و ۳۳۵.
- ۵۰- غرر الحکم، آمدی، ج ۱، ص ۳۲۹ و ۳۳۵.
- ۵۱- غرر الحکم.
- ۵۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۱.
- ۵۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۱.

- ٥٤- اصول كافي، ج ٢، ص ١٥٠.
- ٥٥- اصول كافي، جلد ٢، ص ١٥٠ و ١٥١، حديث ٦ و ١٢.
- ٥٦- اصول كافي، جلد ٢، ص ١٥٢، حديث ١٧.
- ٥٧- ميزان الحكمه، ج ٤، ص ٨٣.
- ٥٨- بحار الانوار، ج ٧١، ص ١٠٠.
- ٥٩- بحار الانوار، ج ٧١، ص ٩٢.
- ٦٠- اصول كافي، ج ٢، ص ١٧٥.
- ٦١- اصول كافي، ج ٢، ص ١٧٥.
- ٦٢- اصول كافي، ج ٢، ص ١٧٧، حديث ١٠.
- ٦٣- ميزان حكميه، ج ٤، ص ٢٩٧.
- ٦٤- مكارم الاخلاق، ص ١٩.
- ٦٥- سفينة البحار، ج ١، ص ٥٣.
- ٦٦- ميزان الحكمه، ج ٤، ص ٢٩٨.
- ٦٧- سفينة البحار، ج ١، ص ٥٦٧.
- ٦٨- سفينة البحار، ج ١، ص ٥٦٧.
- ٦٩- سفينة البحار، ج ١، ص ٥٦٧.
- ٧٠- ميزان الحكمه، ج ٥، ص ٥٢١.
- ٧١- امثال و حكم، دهخدا، ج ٤، حرف ميم.
- ٧٢- ميزان الحكمه، ج ٥، ص ٥٢٠، وسائل الشيعه، ج ١٦، ص ٤٥٩.
- ٧٣- كافي، ج ٢، ص ٢٠١، حديث ٨ و ٩.
- ٧٤- وسائل الشيعه، ج ١٦، ص ٤٥٤.
- ٧٥- وسائل الشيعه، ج ١٦، ص ٤٥٤، حديث ٤.
- ٧٦- وسائل الشيعه، ج ١٦، ص ٤٥٢، حديث ٢.
- ٧٧- بحار الانوار (بيروت)، ج ٧٢، ص ٤٥٨.
- ٧٨- بحار الانوار (بيروت)، ج ٧٢، ص ٤٦٢.
- ٧٩- كنز العمال، ج ٩، ص ٢٤٥.
- ٨٠- نهج البلاغه، خطبه ٢٠٩.
- ٨١- وسائل الشيعه، ج ١٦، ص ٤٥٥.

- ۸۲- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۵۶.
- ۸۳- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۵۶.
- ۸۴- رهنمون، ص ۷۴۸.
- ۸۵- سوره احزاب، آیه ۵۳ (لا تدخلوا بيوت النبي...).
- ۸۶- امثال و حکم، دهخدا، ج ۴، کلمه «مهمان».
- ۸۷- بحار الانوار (چاپ بیروت)، ج ۷۲، ص ۴۵۱، حدیث ۴.
- ۸۸- وسائل الشیعه: ج ۱۶، ص ۴۵۶.
- ۸۹- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۵۶، حدیث ۲.
- ۹۰- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۵۲۵، (به نقل از بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۴).
- ۹۱- کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۴۸.
- ۹۲- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۵۵.
- ۹۳- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۴۴، حدیث ۱ و ص ۴۵۲، حدیث ۶.
- ۹۴- نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۳۱.
- ۹۵- غرر الحکم، چاپ دانشگاه، ج ۷، ص ۴۹.
- ۹۶- کافی، کلینی، ج ۱، ص ۶۶۷، احادیث ۸، ۱۰ و ۷.
- ۹۷- در اصول کافی، ج ۲ (عربی) باب «حق الجوار»، همچنین در سفینه البحار، واژه «جور»

ملاحظه شود

- ۹۸- نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۴۷، خطاب به امام حسن و امام حسین علیهما السلام.
- ۹۹- کافی، ج ۲، ص ۶۳۵.
- ۱۰۰- کافی، ج ۲، ص ۶۶۷.
- ۱۰۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۱ (واژه جار)، کافی، ج ۲، ص ۶۶۸.
- ۱۰۲- غرر الحکم، چاپ دانشگاه، ج ۷، ص ۴۹.
- ۱۰۳- کافی، ج ۲، ص ۷۴.
- ۱۰۴- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۲.
- ۱۰۵- کافی، ج ۲، ص ۶۶۹، باب «حدالجوار».
- ۱۰۶- کافی، ج ۲، ص ۶۶۹، باب «حدالجوار».
- ۱۰۷- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۲ «حسن الجوار».
- ۱۰۸- غرر الحکم، چاپ دانشگاه، ج ۷، ص ۴۲۱.

- ۱۰۹- مکارم الاخلاق، طبسی، ص ۲۶۶، بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۸۳.
- ۱۱۰- گلستان سعدی، باب هشتم.
- ۱۱۱- روایات بیماری و عیادت و... را در «مکارم الاخلاق» باب ۱۱ مطالعه فرمایید.
- ۱۱۲- مکارم الاخلاق، ص ۳۶۱.
- ۱۱۳- مکارم الاخلاق، ص ۳۵۹.
- ۱۱۴- مکارم الاخلاق، ص ۳۶۰.
- ۱۱۵- میزان الحکمه، ج ۹، ص ۱۲۸.
- ۱۱۶- میزان الحکمه، ج ۹، ص ۱۳۰.
- ۱۱۷- کنز العمال، متقی هندی، حدیث شماره ۲۵۱۵۰.
- ۱۱۸- تفسیر فخر رازی، ج ۲۳، ص ۱۸۹.
- ۱۱۹- تفسیر فخر رازی، ج ۲۳، ص ۱۸۹.
- ۱۲۰- تفسیر نورالتقلین، ج ۳، ص ۵۸۶، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۳۱.
- ۱۲۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۴۱.
- ۱۲۲- مکارم الاخلاق، ص ۲۶۶.
- ۱۲۳- نور، آیه ۲۷ و ۲۸.
- ۱۲۴- المیزان، ج ۱۵، ص ۱۱۸.
- ۱۲۵- مجمع البیان، ج ۱۴، ص ۱۳۵.
- ۱۲۶- مجمع البیان، ج ۱۴، ص ۱۳۵.
- ۱۲۷- رساله نوین، امام خمینی، ج ۴، ص ۲۸۵.
- ۱۲۸- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۴۲۹، بحث دفاع (مسائل ۳۷ ۳۸ ۳۹ و ص ۴۹۱
مسائل ۳۰ و ۳۱).
- ۱۲۹- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۴۱.
- ۱۳۰- منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، ج ۶، ص ۲۹۲.
- ۱۳۱- وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۵۰.
- ۱۳۲- وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۴۸ و ۴۹.
- ۱۳۳- نور، آیه ۵۸ (این بحث را در تفسیر نمونه ج ۱۴، ص ۵۳۸ مطالعه کنید).
- ۱۳۴- غررالحکم، ج ۴، ص ۵۴۹.
- ۱۳۵- فی ظلال القرآن، سید قطب، ج ۶، ص ۹۱.

- ۱۳۶- غررالحکم، ج ۱، ص ۳۳۵.
- ۱۳۷- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۷۱.
- ۱۳۸- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۴۸.
- ۱۳۹- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۸۷، بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۵۳.
- ۱۴۰- گلستان سعدی، باب سوم، حکایت ۲.
- ۱۴۱- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۵۴.
- ۱۴۲- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۸۱.
- ۱۴۳- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۴۰.
- ۱۴۴- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۴۰ به صفحات ۳۳۸، ۳۴۴ و ۳۴۷ مراجعه شود.
- ۱۴۵- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۱.
- ۱۴۶- کنز العمال، ج ۶، ص ۷۱۰.
- ۱۴۷- الکافی، ج ۷۲، ص ۲۳.
- ۱۴۸- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۳.
- ۱۴۹- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۵۰.
- ۱۵۰- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۷۷.
- ۱۵۱- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۵۰.
- ۱۵۲- الاخلاق، شیر، ص ۹۴.
- ۱۵۳- غررالحکم، آمدی، ج ۱، ص ۴۳۷.
- ۱۵۴- گلستان سعدی، باب هشتم، آداب صحبت.
- ۱۵۵- گلستان سعدی، باب هشتم، آداب صحبت.
- ۱۵۶- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۴۲۶.
- ۱۵۷- میزان الحکمه، ص ۴۲۸ به نقل از بحارالانوار.
- ۱۵۸- گلستان سعدی، باب هشتم.
- ۱۵۹- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۷۱.
- ۱۶۰- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۶۱.
- ۱۶۱- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۷۲.
- ۱۶۲- غررالحکم.
- ۱۶۳- غررالحکم.

- ۱۶۴- غررالحکم.
- ۱۶۵- غررالحکم.
- ۱۶۶- گلستان سعدی، باب ۲، حکایت ۲۰.
- ۱۶۷- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۷۰، حدیث ۳۷۴.
- ۱۶۸- ﴿ما ادبني احد راءيت قبيح الجهل فجانبته﴾ (بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۶).
- ۱۶۹- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۷۸.
- ۱۷۰- سنن النبی، علامه طباطبایی، ص ۴۱، ۴۳ و ۷۵.
- ۱۷۱- سنن النبی، علامه طباطبایی، ص ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۷۳ و ۶۱.
- ۱۷۲- سنن النبی، علامه طباطبایی، ص ۴۱ و ۴۷.
- ۱۷۳- سنن النبی، علامه طباطبایی، ص ۴۱ و ۴۷.
- ۱۷۴- سنن النبی، علامه طباطبایی، ص ۷۵ و ۷۶.
- ۱۷۵- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۷.
- ۱۷۶- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۷، ۲۴۰.
- ۱۷۷- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۷، ۲۴۰.
- ۱۷۸- مکارم الاخلاق، ص ۱۳، ۱۵، ۱۷.
- ۱۷۹- سنن النبی، ص ۷۵.
- ۱۸۰- بحار الانوار، ج ۲، ص ۶۳.
- ۱۸۱- توبه، آیه ۶۱.
- ۱۸۲- مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۱۵، سنن النبی، علامه طباطبایی، ص ۱۸.
- ۱۸۳- بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۹۰.
- ۱۸۴- بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۲، و من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۲۰.
- ۱۸۵- آداب تعلیم و تعلم در اسلام، ص ۳۴۸.
- ۱۸۶- من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۲۵.
- ۱۸۷- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۳.
- ۱۸۸- غررالحکم، چاپ دانشگاه، ح ۹۴۴۳.
- ۱۸۹- بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۷۷.
- ۱۹۰- بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۴۰.
- ۱۹۱- غررالحکم، چاپ دانشگاه، ج ۶، ص ۹۶.

- ۱۹۲- غررالحکم، چاپ دانشگاه، ج ۳، ص ۲۶۰.
- ۱۹۳- مناجات، خواجه عبدالله انصاری، بخش مقالات، ص ۳۵.
- ۱۹۴- کلیات شمس، جزء ۶، ص ۲۹۸.
- ۱۹۵- غررالحکم، ج ۶، ص ۱۸۵.
- ۱۹۶- غررالحکم، ج ۵، ص ۸۱.
- ۱۹۷- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۶۷.
- ۱۹۸- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۶۵.
- ۱۹۹- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۶۵.
- ۲۰۰- غررالحکم، ج ۷، ص ۳۴۶.
- ۲۰۱- فرهنگ فارسی، (معین)، بخش اعلام.
- ۲۰۲- چکیده اندیشه ها، ج ۲، ص ۲۵۷.
- ۲۰۳- میزان الحکمه، ج ۹، ص ۱۱۳.
- ۲۰۴- فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۱۵۱.
- ۲۰۵- مغازی واقدی، ج ۲، ص ۸۳۵.
- ۲۰۶- زندگانی حضرت محمد، رسولی محلاتی، ص ۴۵۳.
- ۲۰۷- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۸۹.
- ۲۰۸- شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۳۱.
- ۲۰۹- حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۷۴.
- ۲۱۰- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۳.
- ۲۱۱- مقتل الحسین، مقرر، ص ۳۳۶.
- ۲۱۲- مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۹.
- ۲۱۳- داستان راستان، ج ۱، ص ۷۴ (داستان: لگد به افتاده)
- ۲۱۴- صحیفه سجادیه، دعای ۲۰ (مکارم الاخلاق)... سدنی لان اعراض...
- ۲۱۵- نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۴۵۶.
- ۲۱۶- نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۳۴۶.
- ۲۱۷- نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۳۱.
- ۲۱۸- غررالحکم.
- ۲۱۹- غررالحکم.

٢٢٠- نهج البلاغه، حكمت ٢٢٨.

-٢٢١

لنقل الصخر من قلال الجبال احب الى من منن الرجال
و ذقت مراره الاشياء طرا فما طعم امر من السئوال

٢٢٢- بحار الانوار، ج ٧٥، ص ١٩٢.

٢٢٣- كليات اقبال لاهوري، ص ٢٩٢.

٢٢٤- سيمای فرزائگان، ص ٤٠١

٢٢٥- غررالحكم.

٢٢٦- غررالحكم.

٢٢٧- بحار الانوار، ج ١٣، ص ١٢٠.

٢٢٨- كليات صائب، ص ٨٢٢.

٢٢٩- درديوان پروين اعتصامي، ص ١٦٠ به بعد، به تفصيل اشعار آمده است.

٢٣٠- بحار الانوار، ج ٧٥، ص ٣٥٣.

٢٣١- نهج البلاغه، فيض الاسلام، حكمت ١١.

٢٣٢- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج ٢٠، كلام ٥٤٦.

٢٣٣- ميزان الحكمه، ج ٩، ص ٥٠.

٢٣٤- بحار الانوار، ج ٤٤، ص ١٣٩.

٢٣٥- ميزان الحكمه، ج ٥، ص ٣١٠.

٢٣٦- ميزان الحكمه، ج ٥، ص ٣١٣.

٢٣٧- ميزان الحكمه، ج ١، ص ٥٥.

٢٣٨- نهج البلاغه، نامه ٣١.

٢٣٩- بحار الانوار، ج ٧٤، ص ١٦٥.

٢٤٠- نهج البلاغه، صبحى صالح، خطبه ١٠٩.

٢٤١- سوره مائده، آيه ٥٤.

٢٤٢- سفينة البحار (چاپ اسوه)، ج ٢، ص ١٧.

٢٤٣- باب استحباب ﴿اخبار الاخ في الله يحبه له وان القلب يهدى الى القلب﴾.

(بحار الانوار، طبع بيروت، ج ٧١، ص ١٨١).

- ۲۴۴- باب استحباب ﴿اخبار الاخ في الله يحبه له وان القلب يهدى الى القلب﴾ (بحار الانوار، طبع بيروت، ج ۷۱، ص ۱۸۱).
- ۲۴۵- باب استحباب ﴿اخبار الاخ في الله يحبه له وان القلب يهدى الى القلب﴾ (بحار الانوار، طبع بيروت، ج ۷۱، ص ۱۸۱).
- ۲۴۶- باب استحباب ﴿اخبار الاخ في الله يحبه له وان القلب يهدى الى القلب﴾ (بحار الانوار، طبع بيروت، ج ۷۱، ص ۱۸۲).
- ۲۴۷- باب استحباب ﴿اخبار الاخ في الله يحبه له وان القلب يهدى الى القلب﴾ (بحار الانوار، طبع بيروت، ج ۷۱، ص ۱۸۲).
- ۲۴۸- وسایل الشیعه (آل بیت)، ج ۲۰، ص ۲۴.
- ۲۴۹- وسائل الشیعه (آل البیت)، ج ۲۱، ص ۴۸۳.
- ۲۵۰- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۶۹۹.
- ۲۵۱- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۱۰۰.
- ۲۵۲- تربیت کودکان در جهان امروز، احمد بهشتی، (چاپ جدید)، ص ۱۳۶.
- ۲۵۳- بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۶۰.
- ۲۵۴- کافی، ج ۲، ص ۱۸۹.
- ۲۵۵- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۸.
- ۲۵۶- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۸.
- ۲۵۷- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۸۴.
- ۲۵۸- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۴۷.
- ۲۵۹- بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۳.
- ۲۶۰- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱۶، ص ۱۴۷.
- ۲۶۱- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱۶، ص ۱۴۷.
- ۲۶۲- بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۶۰.
- ۲۶۳- بحار الانوار، ص ۵۸.
- ۲۶۴- بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۵۹.
- ۲۶۵- بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۶۶.
- ۲۶۶- بحار الانوار، ص ۶۰.
- ۲۶۷- بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۹۵.

- ۲۶۸- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۷۵.
- ۲۶۹- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۵.
- ۲۷۰- غررالحکم.
- ۲۷۱- امثال و حکم، دهخدا، ج ۲، ص ۱۰۳۶.
- ۲۷۲- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۰.
- ۲۷۳- بحار الانوار، ص ۲۹۱.
- ۲۷۴- نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۵۳.
- ۲۷۵- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۳۳۹.
- ۲۷۶- غررالحکم، چاپ دانشگاه، ج ۲، ص ۳۹۶.
- ۲۷۷- نهج البلاغه، نامه ۵۳.
- ۲۷۸- آموزش و پرورش برای فردا، آصفه آصفی، ص ۸۸.
- ۲۷۹- نهج البلاغه، حکمت ۱۶۸.
- ۲۸۰- آموزش و پرورش برای فردا، ص ۹۱ و ۹۳.
- ۲۸۱- بحار الانوار، (بیروت)، ج ۶۸، ص ۵۰.
- ۲۸۲- بحار الانوار، (بیروت)، ج ۶۸، ص ۵۰.
- ۲۸۳- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۱۵۳.
- ۲۸۴- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۱۴۸.
- ۲۸۵- نهج الفصاحه، حدیث ۱۲۰۲.
- ۲۸۶- اصول کافی، ج ۲، ص ۹۹.
- ۲۸۷- مکارم الاخلاق، ص ۴۲۲.
- ۲۸۸- لقمان، آیه ۱۴.
- ۲۸۹- مکارم الاخلاق، ص ۴۲۱.
- ۲۹۰- میزان الحکمه ج ۵، ص ۱۵۴، حدیث ۹۶۳۹.
- ۲۹۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۱۹۵.
- ۲۹۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۳۹.
- ۲۹۳- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۴۷.
- ۲۹۴- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۵۵.
- ۲۹۵- غررالحکم، (به نقل از میزان الحکمه، ج ۵، ص ۱۵۲).

- ۲۹۶- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۴۰.
- ۲۹۷- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۴۰.
- ۲۹۸- میزان الحکمه، ج ۳ ص ۲۳۹.
- ۲۹۹- نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۱۰.
- ۳۰۰- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۰۱.
- ۳۰۱- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۰۱.
- ۳۰۲- میزان الحکمه، ج ۳ ص ۲۳۹.
- ۳۰۳- غرر الحکم، چاپ دانشگاه، ح ۴، ص ۵۲.
- ۳۰۴- غرر الحکم، چاپ مبر دانشگاه، ج ۴، ص ۱۶.
- ۳۰۵- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۲۳.
- ۳۰۶- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۴۰۰.
- ۳۰۷- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۳۷.
- ۳۰۸- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۳۷.
- ۳۰۹- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۳۷.
- ۳۱۰- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۳۸.
- ۳۱۱- غرر الحکم، چاپ دانشگاه، حدیث ۱۱۰۰۷.
- ۳۱۲- غرر الحکم، چاپ دانشگاه، حدیث ۳۸۵۷.
- ۳۱۳- اسراء، آیه ۲۳ و ۲۴.
- ۳۱۴- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۶۴.
- ۳۱۵- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۵۶.
- ۳۱۶- غرر الحکم، چاپ دانشگاه، حدیث ۱۰۰۶۹.
- ۳۱۷- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۶۵.
- ۳۱۸- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۵۲.
- ۳۱۹- گلستان سعدی، باب هشتم.
- ۳۲۰- غرر الحکم.
- ۳۲۱- گلستان سعدی، باب هشتم.
- ۳۲۲- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۵۸۵.
- ۳۲۳- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۵۸۰.

- ۳۲۴- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۹۴.
- ۳۲۵- نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۲۸۲.
- ۳۲۶- غرر الحکم.
- ۳۲۷- محاسن برقی، ج ۲، ص ۴۴۰.
- ۲۲۸- براده ها، حسن حسینی، صفحات ۹، ۱۶، ۱۸، ۴۴، ۷۴
- ۳۲۹- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۵۷
- ۳۳۰- لثالی الاخبار، ج ۵، حدیث ۲۵۳
- ۳۳۱- بحارالانوار، ج ۷۳ ص ۲۰۳
- ۳۳۲- اصول کافی ج ۲، ص ۱۰۵
- ۲۳۳- ۳۳۳ توبه آیه ۱۲۰
- ۳۳۴- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۴
- ۳۳۵- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۵
- ۳۳۶- نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۵۰

فهرست مطالب

۲	مقدمه
۴	۱ - شناخت و مراعات حقوق دیگران
۵	حقوق مسلمانی
۱۳	۲ - سلام و مصافحه
۱۳	مفهوم سلام
۱۵	ادب و آداب سلام
۱۶	دست دادن
۱۷	شیوه مصافحه
۱۹	دست دادن با زنان
۲۰	۳ - خوشرویی و خوشخویی
۲۰	خوشرویی
۲۱	غم زدایی
۲۳	خوشگویی
۲۵	خوشخویی
۲۸	۴ - مردم داری
۲۸	نمودهای مردم داری
۲۸	۱ - خوش اخلاقی
۲۹	۲ - عفو و گذشت
۳۰	۳ - بخشش و محبت
۳۱	۴ - واضح و خاکساری

۳۲	۵ - حوصله و تحمل
۳۳	۶ - تفقد و رسیدگی
۳۵	۵ - صله رحم
۳۶	آثار و نتایج
۳۷	مرز صله رحم
۴۰	۶ - دید و بازدید
۴۰	محتوای دیدارها
۴۱	بهره های دیدار
۴۲	زیارت مؤمن
۴۳	دیدار حضوری
۴۵	دیدار کریمانه
۴۷	۷ - آداب مهمانی و ضیافت
۴۷	مهمان، برکت خانه
۴۹	«ولیمه»، یک سنت دینی
۴۹	موارد مهمانی
۵۰	مهمان نوازی
۵۱	پرهیز از اسراف و ریا
۵۴	آداب مهمانی
۵۴	مهمان یا دردرس؟
۵۵	«تکلف» یا «ماحضر»؟
۵۷	سلمان و مسلمانی
۵۹	مهمان ناخوانده
۶۰	گله نداشتن
۶۲	۸ - با همسایگان

- ۶۲ سایه همسایه.
- ۶۳ همسایگی و حسن همجواری
- ۶۵ توصیه به «حسن جوار»
- ۶۶ آخرین مرز
- ۶۷ حد و حق همسایه.
- ۷۰ ۹ - سوغات و عیادت
- ۷۱ هدیه، هر چه باشد
- ۷۲ عیادت بیمار
- ۷۳ اخلاق پیامبرانه
- ۷۴ عیادت بی ریا
- ۷۵ عیادت و سوغات بی توقع
- ۷۶ ۱۰ - حریم خانه و زندگی
- ۷۷ خانه، یا محل آرامش و ایمنی
- ۷۸ استیذان
- ۸۰ از پیشوایان بیاموزیم
- ۸۱ از زبان قرآن
- ۸۲ اذن و اجازه
- ۸۳ چشمهای بی بها
- ۸۴ درسی برای نوجوانان
- ۸۶ چرا بی اجازه
- ۹۱ ۱۱ - مزاحمت
- ۹۲ مزاحمت چیست؟
- ۹۲ نمونه ها
- ۹۵ فرمان دین

۹۶ نمونه ای از تاریخ
۹۹ ۱۲ - کارگشایی
۹۹ خدمت، سرمایه سروری
۱۰۱ کارگشایی
۱۰۲ درسی از امام سجاد <small>علیه السلام</small>
۱۰۳ خرج مال و آبرو
۱۰۴ صدقه، اما بی پول
۱۰۵ ایثار
۱۰۸ ۱۳ - رازداری
۱۰۸ حرمت راز
۱۰۹ کدام راز؟
۱۱۰ اسرار مردم
۱۱۲ اسرار نظام
۱۱۳ انگیزه فاش ساختن راز
۱۱۵ ۱۴ - ادب
۱۱۵ ادب چیست؟
۱۱۸ نشانه ها و جلوه ها
۱۱۹ ادب از که آموزیم؟
۱۲۰ از ادب پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۱۲۲ ۱۵ - هنر گوش دادن
۱۲۲ در قلمرو آداب اجتماعی
۱۲۴ ۱ - با گوینده
۱۲۴ ۲ - با استاد
۱۲۶ ۳ - با نصیحتگر

- ۴ - با درد دل کننده ۱۲۷
- ۵ - پرهیز از پرحرفی ۱۲۷
- ۶ - بی اجازه گوش ندادن ۱۲۸
- ۱۶ - برخورد کریمانه ۱۳۰
- ضعیفان و جوانمردان ۱۳۰
- مفهوم فتوت ۱۳۱
- برخی از نشانه ها ۱۳۳
- ۱ - عفو و گذشت ۱۳۳
- ۲ - آغاز به نیکی ۱۳۳
- ۳ - پاسخ بدی با نیکی ۱۳۴
- ۴ - عفو با قدرت ۱۳۴
- ۵ - غمخواری محرومان ۱۳۴
- در مکتب جوانمردان و کریمان ۱۳۵
- ۱ - پیامبر ﷺ و «پیمان جوانمردان» ۱۳۶
- ۲ - رسول خدا ﷺ و «عفو عمومی» ۱۳۶
- ۳ - علی علیه السلام در میدان نبرد خندق ۱۳۷
- ۴ - مروت علی علیه السلام با قاتل خود ۱۳۷
- ۵ - با سپاه معاویه ۱۳۸
- ۶ - عاشورا، جلوه گاه مروت ۱۳۸
- ۷ - امام حسن علیه السلام و مرد شامی ۱۳۹
- ۸ - امام سجاد علیه السلام و جوانمردی ۱۴۰
- ۱۷ - عزت نفس ۱۴۲
- مفهوم «عزت نفس» ۱۴۲
- بهای وجود ۱۴۳
- خواستن، پلِ ذلت ۱۴۴

۱۴۶	حفظ گوهر عزت.....
۱۴۸	۱۸ - بندگی و آزادگی.....
۱۴۸	عزت و منت.....
۱۴۹	سرافرازی واقعی.....
۱۵۱	آزادگی.....
۱۵۳	بدهکاری به خویشان.....
۱۵۵	۱۹ - آیین دوستی.....
۱۵۵	نعمت «دوست».....
۱۵۶	همرنگ و هماهنگ.....
۱۵۷	دوست شایسته.....
۱۶۰	دوست بی عیب؟!.....
۱۶۰	نکات دیگر.....
۱۶۳	۲۰ - ابزار دوستی.....
۱۶۳	آثار مثبت و منفی محبت.....
۱۶۴	ابراز علاقه.....
۱۶۶	نقش ابراز علاقه در خانواده.....
۱۷۰	۲۱ - شوخی و مزاح.....
۱۷۰	مزاح، خصلتی مومنانه.....
۱۷۱	در سیره رهبران الهی.....
۱۷۴	حد و مرز شوخی.....
۱۷۷	شوخیهای بدفرجام.....
۱۷۹	۲۲ - تشویق.....
۱۷۹	انسان و نیاز به «تشویق».....
۱۸۱	تناسب تشویق و عمل.....

۱۸۲	روشهای تشویق
۱۸۵	شرایط تشویق
۱۸۷	۲۳ - تقدیر و سپاس
۱۸۷	جلوه های نعمت
۱۸۹	سپاس از مردم
۱۹۱	تشکر از والدین
۱۹۲	رهزنان خیر
۱۹۳	آثار و نتایج سپاس
۱۹۶	۲۴ - سازگاری
۱۹۷	مدارا، یا تولی و تبری
۱۹۸	مدارا با دشمن
۲۰۰	تحمل ناسازگاری
۲۰۲	۲۵ - برخورد با سالمندان
۲۰۲	الف - محور وحدت
۲۰۳	ب - حرمت بزرگترها
۲۰۵	ج - نسبت به والدین
۲۰۶	د - انتقال فرهنگ
۲۰۸	ه - تأثیر رفتار
۲۱۰	۲۶ - نقدپذیری
۲۱۰	نقد و تذکر
۲۱۱	شیوه صحیح نقد
۲۱۳	نقدپذیری
۲۱۷	۲۷ - صداقت
۲۱۷	جلوه های صداقت

۲۱۸.....	در صحنه اجتماع.....
۲۲۰.....	با صادقان.....
۲۲۰.....	صداقت سیاسی.....
۲۲۴.....	پی نوشت ها:
۲۳۷.....	فهرست مطالب.....